

نامه

مردم



۵

[Handwritten signature]

فهرست

۱	احسان طبری	راز کامیابی
۵		دنیا و ارانی
۹	مهندس بدرالدین مرعشی	کانهای ایران
۱۸	گردآوردۀ فریدون توللی م.س.	قرارداد مالی انگلیس و امریکو گروه استرلینگ
۲۴	منوچهر شیبانی	دوبیتی های شیرازی
۲۶		تفریحگاه
۲۷		امثال ملل
۲۸	دکتر ابریم	تراست ها و کارتل ها
۳۹	سعید نفیسی	جوانمرد خراسانی
۴۹	دکتر رادمنش	پل لانژون
۵۲	منصورشکی	تحولات هنر
۵۷	عبدالحسین نوشین	استکان شکسته
۶۰	والت ویتمن	از گهواره ای که پیوسته می جنبید
۶۶	اردشیر او انسیان	انقلاب ۱۹۰۵ روسیه
۷۸		از «دنیا»ی ارانی
۸۰	احسان طبری	اسلوب تفکر و مبارزه
کلیدها		
۴۸	مقابل صفحه	پل لانژون
۷۲	مقابل صفحه	تابلوی قتل عام «شیو» از-اوژن دولاکروا

بشت جلد :

دکتر ارانی

طرح از- موید عهد

چند تذکر

- ۱ - بمناسبت گرانی بیش از حد کاغذ این شماره ناچار در ۹۰ صفحه منتشر می شود .
- ۱ - شماره اول و چهارم مجله تمام شده و ما ناچاریم درخواست های ولایات را با کمال تأسف بی جواب بگذاریم .
- ۳ - از شماره هفتم مطابق انتقادات و نظریات خوانندگان و مشترکین ستونهای جدیدی در مجله باز خواهد شد. شمانیزاگر نظری دارید تا آخر بهمن برای ما بفرستید .
- ۴ - تاکنون مطالبات ما از نمایندگان ما در ولایات به سی هزار ریال میرسد . باین طریق در نهایت دشواری می توان کار را ادامه داد . بدهکاریهای خود را هرچه زودتر تصفیه کنید . مدیر داخلی

نامه

مردم

سال اول (دوره پنجم) شماره پنجم اول بهمن ۱۳۳۵

احسان طبری

راز کامیابی

جوهر يك حزب مبارز در ادوار بهرانی و ایام ناکامی معلوم میشود . تا زمانی که جریان کار برفوق مراد است حزب از شوق پیشرفت تکاپویی دارد . در آن هنگام کمتر میتوان فهمید که استواری آن سازمان از جهت اصولی و تشکیلاتی تا چه اندازه است؛ ولی وقتی که دشواری و ناکامی پدید میشود و شرایط محیط، از حزب پایداری و خونسردی و اندیشه درست و روش خردمندانه ای را می طلبد می توان فهمید که چه اندازه حزبی واجد چنین صفات اصلی و حقیقی است .

از این جهت است که ما ، در این ایام ، باید خود را در حال دادن آزمایشی تصور کنیم و بکوشیم تا از محک امتحان سره و درست بیرون بیاییم و اندازه حیثیت خود را در نزد توده مردم که تکیه گاه حزب ماست بالاتر ببریم . کامیابی مادر این سختی و دشواری، نشانه توانائی ما در کار مبارزه خواهد بود و این کامیابی شرایطی دارد که بی عملی ساختن آنها سرافرازی در آزمایش بدست نخواهد آمد :

همبستگی و یگانگی در صفوف حزب

نخستین شرط، همبستگی و یگانگی است. ما باید پیوسته در نظر داشته باشیم که دو برابر خیل دشمن، افراد مبارز ما - اگر چه در بسی از مسائل هم آهنگ نباشند - وظیفه ای جز همکاری ندارند. وجوه اشتراک دوتن مبارز بعدیست که برای آنها، بویژه در مقابل کسانی که با همه چیز آن دوتن دشمنند، کاری بغیر از همکاری و هم پستی باقی نمی گذارد. در کشوری که از هر سو جمعی بضمند آزادی ملت و رهائی توده مردم کمین بسته اند نخستین نزاع حیاتی بر سر آزادی و بندگی است. در کشوری که اردوی ارتجاع نیرومند است اولین حاجت ایجاد یک نیروی یگانه و آماده از همه کسانی است که بلزوم بیکار با ارتجاع بی برده اند.

با در نظر داشتن این شرط نخست، یعنی لزوم کامل حفظ یگانگی و همبستگی، باید کلیه دشواریهای تشکیلاتی را حل کرد. خوشبختانه رفقای حزبی ما از کارگر و روشنفکر همه در این جا متحدالرأی هستند ولی علاوه بر اتحاد رأی باید متوجه بود که در عمل هیچ چیزی این نیت درست را زائل نکند. روزی که ما از پیچ و خم این راه صعب و پرخطر بقله پرشکوهی برسیم آنگاه بدل راضی و خندان خواهیم بود که از همه سنگلاخها و از کنار همه این پرتگاههای مهیب با هم گذشتیم و در تیرگی دره ژرف و یاروشنی قله سر کشیده، دشمن پیوسته ما را همگام و هم آواز دیده است.

استوار ساختن پیوند حزب با توده مردم

دومین شرط کامیابی، استوار ساختن پیوند حزب با توده مردم است. باید از مردم جدا نشد، عقب نماند و همچنین جلو نندوید. مانند آن پهلوان یونانی آنته موس که نیروی خود را از مادر خود، زمین «گه آ» میگرفت؛ حزب باید بنوبه خود نیروی خویش را از مادرش، توده مردم، بگیرد. زیرا همانطور که هر کول برای کشتن آنته موس، که هنگام کشتی همیشه زمین را لمس میکرد و در نتیجه شکست ناپذیر میشد، نخست او را از زمین برداشت و سپس با ضربت شمشیر در هوا کشت، همانطور ارتجاع زمانی بر حزبی غلبه میکند و آنرا از میان میبرد و آثارش را زایل میگرداند که دیگر میان او و مادر نیرو بخشش، توده مردم، رابطه ای باقی نماند.

حزب نمی تواند و نباید مجمعی از دوستان باشد و به عده محدودی افراد منحصر گردد. وظیفه مقدس مادر رهنمائی مردم و بخصوص طبقات مستمکش است.

در کار این رهنمائی، حزب ما، سابقاً کامیابیهای فراوانی داشته و در آینده بی آنکه از نتایج این کامیابیها بکاهد باید بر آن بیفزاید.

کارگر و دهقان و پیشه‌ور ایرانی در عرض پنجسال بیکار بر هیجان، بماهیت آزادی بخش حزب مایمی برده و چشم دارند که این حزب خود را برای خدمت بیشتری نسبت باین طبقات توانا نشان بدهد.

بالا بردن سطح دانش مبارزه

سومین شرط کامیابی، بالا بردن سطح دانش مبارزه مجاهدین حزبی است. بدون تئوری مبارزه، عمل مبارزه مغلول و منحرف و نابسامان و پربیشان خواهد بود. باید محیط خود را شناخت و راه خود را دانست و از چگونگی پیمودن این راه باخبر بود. تنها ایمان و هیجان کافی نیست. ایمان و هیجان نخستین محرک مردم مبارز است ولی چیزیکه رهنمای حرکت است دانش است که باید او را هشیار و آماده و خردمند گرداند.

در حزب باید همه رفقای فعال از تجاربی که توده های کشورهای دیگر در راه مبارزه کسب کرده اند باخبر شوند و قواعد يك پیکار اجتماعی درست و بی خدشه را بیاموزند.

پایداری در برابر دروغ و نیرنگ دشمن

چهارمین شرط کامیابی در اینست که دروغ و نیرنگ دشمن ما را از راه بدر نکند و بهتان و دشنام او ما را در مبارزه سست نکرداند. دشمن بکار دشمنی خود مشغول است ما از او چه توقعی داریم. چگونه ممکن است اندیشه ای که پایه اش بجای سود اکثریت جامعه سود شخصی است، اندیشه ای که از کینه جوئی نسبت به پیشرفت و آزادی ورهایی توده مردم سرچشمه می گیرد بتواند منشاء ظهور خیری باشد. در برابر دشمن باید سرافراز بود زیرا ما، که در راه حق کوشیده ایم، در پیش دشمن، که برای باطل فریاد میزند، چه شرمساری داریم. برعکس باید در تمام احوال از یاد نبرد که افتخار يك کوشش درست مخصوص ماست و ننگ يك فعالیت زیان بخش از آن آنها.

تردید نیست که هر فرد مبارز باید چنان عمل کند، آنچنان درستی و پاکی از خود نشان بدهد که در واقع سزاوار چنین مباحثات باشد، نادرستی شکننده روح و درستی بزرگترین منبع سرافرازی و شهادت است.

ایمان راست بدرستی راه

شرط پنجم آنست که ما براه درست خود و پایان درخشان آن ایمان راست داشته باشیم. راهی را که ما می‌پیمائیم پراز فراز و نشیب است ولی راه حق و صراط مستقیم است. ما چه میخواهیم؟ زندگی خوب برای همه مردم؛ ما می‌گوییم در جامعه باید بجای ستیزه و هم‌چشمی زیان بخش، دوستی و همکاری خلاق حکمفرما شود. ما می‌گوییم در جامعه کار و فضیلت میزان ارزش باشد نه ذغلی و طفیلی‌گری. ما می‌گوییم آنکسانی که جامعه را می‌سازند باید از ساخته‌های خود برخوردار گردند نه آنکسانی که جامعه را بسود خود ویران می‌کنند. ما می‌گوییم ایرانی اکنون دردور زخی زیست می‌کند که باید بهمت خود او جنت عدن شود. این سخنان مادرست است و ما با آنها ایمان داریم. نباید ایمان ما با عمل نادرستی خدشه دار شود. نباید ایمان ما با انحرافی متزلزل گردد و یا با کجروی و ناپکاری تیره شود. باید ایمان خود را مصفی و منزه نگاهداشت و برای جامعه کوشید. اگر ما چنین بکنیم از عشق و علاقه مردم زجر دیده این کشور برخوردار خواهیم شد و حتی دشمنانی، که چندان پلید نیستند، و مخالفینی که بالاخره اصولی را قبول دارند در ما با چشم احترام خواهند نگرست.

یگانگی و همبستگی را بین خود حفظ کنیم، هرگز از منافع مردم غافل نباشیم و بی‌کار در راه رهایی آنها را فراموش نکنیم، سطح دانش مبارزه خود را بالا ببریم، در برابر نیرنگ دشمن هشیار و در برابر یورش او پایدار باشیم، با ایمان راست و درست در راه خود قدم زنیم و خود را از تباهی هرگونه خویشتن بینی و محدودیت فکر و ارهانییم و بدینسان از رازهای گامیابی آسمان بگردیم.

مجاهدی که درست بیاندیشد و درست عمل کند حتی هنگام خطر در آستانه مرگ و نابودی با لبخند ظفر گام می‌گذارد.

دنیا و ارانی

اول بهمن ۱۳۲۵ پایان سیزدهمین سال انتشار مجله دنیا است .
و چهارده بهمن ۱۳۲۵ پایان هفتمین سال درگذشت دکتر تقی ارانی در زندان شهربانی تهران است .

بدین ترتیب اولین و چهاردهمین روزماه بهمن بیک مبارز دانشمند ودلیبری تعلق دارد که بدون تردید یکی از مفاخر ملت ماست .
دکتر تقی ارانی فرزند ابوالفتح ارانی است . پدرش یکی
۱ - زندگی
از مستخدمین دولتی و عضو وزارت دارائی بود . در سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شده و تحصیلات دبستانی خود را در مدرسه شرف بیابان رسانده و سپس وارد مدرسه دارالفنون شد و پس از اتمام آن واحراز مقام شاگرد اولی وارد دانشکده پزشکی تهران گردید .

در سال ۱۳۰۱ شمسی بجانب برلین عزیمت کرد و پس از شش سال تحصیل در رشته فیزیک و شیمی به مقام دکتری رسید . در ۱۳۰۹ در دانشگاه برلن باستانی علم بدیع در اشعار فارسی و عربی و ترکی اشتغال داشت . در همین سال بایران بازگشت و تا سال ۱۳۱۵ در خدمت وزارت جنگ بود . در این سال بخدمت وزارت صناعت وارد گردید . و در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در سن سی و هفت سالگی پس از یک زندگی کوتاه ولی درخشان در بازداشتگاه تهران جان سپرد .

دکتر ارانی مردی بود که نظیر او را در محیط اجتماعی ایران کمتر می توان یافت . متفکری عالیمقام بود و با آنکه
۳ - شخصیت
از مکتب فلسفی خاصی پیروی میکرد نظریات آن مکتب را چنان باطرز شیوایی بیان مینمود که گویی خود او را در ایجاد آن نظریات سهمی است . آثار فلسفی او همه حکایت از عمق ودقت وتفکر او میکنند . آثار او نشان میدهد که دکتر ارانی درباره هر چه که نوشته اندیشیده و هر چه را که بدان باور داشته است آن پس از تعمق و بررسی دقیق رسیده است .

دکتر ارانی مرد مبارزه بود . هنگامی با انتشار مجله دنیا همت گماشت که حکومت نظامی و پلیس رضاشاه در دوره اقتدار خود بود . زمانی او در میان جوانان دست بکار یک تبلیغات منطقی و منظم شد که حکومت استبداد بارها بیرحمی خود را در مقابل چنین کسانی نشان داده بود . دکتر ارانی در استنطاق شهربانی ، در زندان ، در تالار دادگاه ، در آخرین روز های زندگی همیشه از خود حد اعلائی شهامت و استقامت را نشان داد .

دشمنان او نیز تصدیق داشتند که وی مردی دلیر و با ایمان است . دکتر ارانی مرد باشرافی بود . در دوستی و معاشرت ، در مبارزه اجتماعی ، در سختی و

صلح و آزادی شعار مشترک تمام جوانان ترقیخواه جهان است .

مصیبت ، درکار و فعالیت همه جا این مرد جوهر شریف خود را نشان میداد . همه چیزش انتظامی داشت .

در زندگی خصوصی خود نیز انضباطی برای امور خود قائل شده بود . شیرین - بیان و فروتن و شوخ و ساده ضمیر و خوش مشرب بود ، خشم نمی گرفت ، بد دهنی نمیکرد ، کبر نمی فروخت ، تصنع نداشت و تمام این نیکیها را نه از راه سالوس و ریا بلکه در واقع دارا بود .

دکتر ارانی خدمتگذار ایران و ایرانیان بود . تألیفات عدیده او ، کار منظم در وزارت فرهنگ و وزارت صناعت ، خدمات بادییات ایران در برلین بوسیله طبع و نشر آثار ادبی قدیم (بدایع سعیدی - وجه دین و زادالسا فرین ناصر خسرو علوی و غیره) همه نشانه وطنپرستی و خدمتگذاری اوست . خود او در این زمینه در استنطاق دادسرای تهران چنین می گوید :

« من از اول زندگی دبستانی خود با کمال جدیت و وظائف تحصیلی خود را انجام داده ام و در دوره تحصیلی همواره نمره اول را دارا بوده ام و تحصیلات عالی خود را بدون تحمیل شدن به جامعه یا مزوری که از مطبعه کاوه برلین دریافت میکردم اداره نموده ، کتب نفیس زیاد از خطی و علمی با خرج خود انتشار داده و با شخص بی بضاعت داده ام و در تمام مراحل اداری با فداکاری خدمت نمودم و ذره ای خارج از موازین قانون نشدم . »

برای دکتر ارانی از لحاظ تنوع و وسعت معلومات تا امروز در ایران نظیری نمیتوان یافت . بزبانهای فارسی و ترکی و عربی و انگلیسی و آلمانی و فرانسه آشنا بود . در فلسفه و ادبیات و فیزیک و شیمی و ریاضیات عالی و میکولوژی و بیولوژی دست داشت . نویسنده ماهر و ناطق شیرین زبان و منطقی بود ؛ حتی شعر میسرود . تألیفات او گواه دانش وسیع اوست دوره عرفان و اصول مادی ، بشر از نظر مادی و ماتریالیسم دیالکتیک که اخیراً بصورت جزواتی بطبع رسیده است همگی حاکی از تبحر و مقام ارجمند دکتر ارانی در علوم دقیقه و فلسفه است .

دکتر ارانی اهل مطالعه بود و روشنی چشم خود را بر سرمطالعه کتب گذاشته بود . دکتر ارانی در هر زمینه که وارد میشد از خود استعداد غریب نشان میداد حتی نطق دفاعی او در محکمه که خود نمونه فوق العاده درخشانی از منطق محکم ، صراحت بیان ، شهادت شگفت انگیز ، اطلاعات وسیع و وجدان تابناک این مبرد بزرگ است ، در عین حال اطلاعات وسیع قانونی و قضائی او را نشان میدهد . بدون تردید دکتر ارانی نه فقط از لحاظ اجتماعی بلکه از لحاظ علمی نیز یک فرد بسارز و برجسته و مایه مباهات ایرانیان است .

مبارزه دکتر ارانی در راه نجات ملت ایران و رنجبران این سرزمین فوق العاده درخور ستایش و تحسین است . این سخن اوست که « شخص باید بدو محیط اجتماعی خود را اصلاح کند و سپس زندگی

علم و مذهب و هنری که در مهد یک جامعه طبقاتی پیدا میشود جنبه طبقاتی دارد .

نماید» و همچنین گفته اوست که «ما میدانیم برخلاف جریان شنا می کنیم ولی آهتر شنا خواهیم کرد تا با بازوان توانای خود جریان را تنبیردهیم.»

بدین ترتیب کترارانی برای اصلاح محیط اجتماعی و تغییر جریان آن وارد میدان مبارزه شد. دکترارانی در مبارزه علمی و فکری برضد کهنه پرستان و طرفداران اصول و عقاید میتدل، در مبارزه سیاسی خود بر علیه دستگاه فاسد و زنگزده قضایی دردآگاه جنائی، در مبارزه خود برای حفظ روحیه زندانیان و کمک بآنها و جلوگیری از تجاوزات پلیس در هرجا سنگ تمام گذاشت و کوچکترین ضعف و تزلزل از خود بروز نداد.

ایمان راسخ او به پیروزی اندیشه های درخشانی که از آن پیروزی میکرد او را غلبه ناپذیر ساخته بود. تحمل سه ماه زندگی پراز مشقت در يك سلول مرطوب و متمفن، بدون داشتن فرش و رختخواب و لباس، بایک زیر بیراهن تور و يك زیر شلوار، بدون خوردن غذای خوب و یاکافی نشانه اینست که همچنان وامیدی بسی بزرگتر از این مصائب در روح او وجود داشت که سختی را در نظرش ناچیز و آسان میساخت. دکترارانی شخصاً این شکنجه هارا در نطق دفاعیه خود چنین وصف میکند:

«دیگر از شکنجه های بدنی که بسنظور گرفتن اقرارهای لازم

بکار برده و بازهم موفق نشده اند توحش تنگین و فراموش نشدنی ذیل است که جنبه تاریخی دارد و از ادله تاریخی این وضع تنگین بیادگار خواهد ماند. زیرا شهربانی و روحیه قوه مجریه را تادریه فرایشان و داروغه ها و میر غضبهای قرون وسطی تنزل داده است به شرح ذیل: مرا با تصمیم عدی، برای کشتن، بکلی عریان کرده در يك سلول مجرد مرطوب اطاق ۲۸ دالان سوم زندان موقت، که فرش بر حشرات آنرا هم جمع کرده بودند، مدت چهارماه انداختند؛ چون معلوم شد که من شبها کفشهای خود را زیر سر میگذارم و مسکن است بتوانم با وجود سختی و رطوبت زمین قدری بخوابم آنها را هم گرفتند؛ رسیدن غذا و پول را هم قدغن کرده، آنرا دزدیدند.

«رطوبت این اطاق بعدی است که تا کمر دیوار آن قارچ می-روید و من از این قارچها همواره بطیب زندان ارائه داده ام و قطعاً حالا هم هست و جداً میخواهم آنجا را معاینه نموده، رأی طبیب قانونی را راجع بحبس لغت در زمین مرطوب و بیفرش آن بخوانند. مدارک صحت این مدعا دستور شهربانی بزندان، عمل کردن دستور از طرف مأمورین زندان، با شهادت شاهد ها که مطابق مراسله ۱۳۱۷/۶/۲ دعوت آنها از محکمه خواسته شد و شهادت کلیه زندانیهای دالان سوم در آن تاریخ است؛ رسیدگی باین توحش را خواهانم. مدرك دیگر این مدعی مبتلا شدن من به دومرض بکلی روماتیسم و دیگری ضعف قلب است که مطابق دفاتر و گزارش های بهداری زندان در مدت مزبور بر من عارض شده است.

ارتباط قضایا را نباید در مغز درست کرد بلکه باید آنها را در طبیعت واقعی کشف نمود.

«قضایا! می‌فهمید چه می‌گویم؟ مرض برای تمام عمر در نتیجه جنایات قوه مجریه (!!!) مسئول وجدانی این جنایات کیست؟ اگر مجرم تعقیب نشود آیا قوه قضایی یعنی همه شما شریک جرم این جنایات نخواهید بود؟ نظیر این جنایات در شهر یانی زیاد است، کافی است زندانی لانه ۲۷ دالان اول زندان موقت را بخواهید، بیضه‌های این شخص در نتیجه آویزان کردن سنک در شهر یانی مشهود ناقص شده است. می‌توانید امر معاينه بدهید، قوه قضایی خوابیده و میرغضبهای جامعه با فعالیت تمام بیدارند.»

اگر شما خشونت و قساوت استبداد رضاشاه را بغاطر بیاورید و سپس دفاعیه دکتر ارانی را در دادگاه جنائی بخواهید فهمید که آن قاضی بی‌هوده نگفت که «دکتر ارانی دل شیر را دارد» دکتر ارانی با آن لحن متین و شمرده و گیرنده خود در دادگاه جنائی چنین گفت:»

حق، که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی بوجود می‌آید، عبارت است از مجموع اختیارات یکنفر یا یکنفر قانونی. (۱) حق یکفرد در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه را بوجود می‌آورد؛ عدالت و حقانیت واقعی (۲) عبارت از حفظ آن حقوق و وظایف است که بر حسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرد. اصلی-ترین و اولی‌ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق و وظایف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف و انتظام امر تولید و مصرف؛ بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظایف میباید. متفکرین بزرگ مانند ارسطو به تضمین این حقوق بوسیله قیامها و اعتراضات شدید فتوا میدهند قوانین عبارت از فورمول‌های متبلور متعجری است که طبقه واضع آنها ادعا دارد که بدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است. چون جامعه همواره در حرکت، و طبقات حاکیه و ایدیه‌تولوزی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است پس قوانین نیز که محصول فکر و حافظ منافع آن طبقات است و قوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرج‌ها است در جریان دائمی میباشند؛ بنابراین قوانین مانند حبابهای رنگارنگ، گاه تیره و گاه شفاف، دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است؛ آیا ممکن است قوانینی که بدست اقلیت وضع شده است شفاف و حاکی عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت میکند که اقلیت واضع قانون علی‌رغم طبع و مشی و منافع خود بقرص منافع توده باشد؟ تاریخ پر از این قوانین تیره و ناراست، قوه قضائی و مدرج‌های آن یعنی قوانین تسایع طبقه بقیه در سه صفحه با آخر مانده

(۱) مقصود شخصیت قانونی است

(۲) مقصود از عدالت و حقانیت واقعی عدالت و حقانیت مطلق نیست

شناختن عبارت از عمل متقابل فکر و واقعیت خارجی است. پس این هر دو عامل در شناختن مؤثرند.

کانهای ایران

III کانهای سرب و روی

معمولاً معادن سرب و روی باهم یافت می‌شود. و رگه های فلزی که دارای بلنه (ماده معدنی روی) و پیریت (سولفور آهن) و گالان (سولفور سرب) می‌باشد فراوان است، این سه ماده بهمین مناسبت بفلون های ب. پ. و ژ معروفند. ماده معدنی سرب بچندین اسم معروف می‌باشد و یکی از انواع مشهور آن، که زیاده‌تر یافت می‌شود، گالان است. معمولاً گالان دارای مقداری نقره است که در قدیم اغلب معادن سرب را بمناسبت نقره‌ای که همراه داشته استخراج کرده‌اند و منظور از استخراج، استفاده از نقره آن ماده معدنی بوده است و پس. و بهمین مناسبت است که اسم معادن سرب در اغلب نواحی ایران، بمعادن نقره معروف شده است. مثلاً نقطه‌ای در قره داغ واقع شده که دارای معدن سرب بوده و در داخل معدن سرب مزبور مقداری نقره موجود است که قدیمی‌ها نقره آنرا استخراج می‌کرده‌اند و اسم این محل معروف است بگو، موش‌خانه (آزموش نقره بترکی) هر چند در آنه های گالان ریزتر باشد مقدار نقره آن معمولاً بیشتر است و برعکس گالان دانه درشت نقره کمتر دارد. معادن سرب و روی ایران بشرح زیر می‌باشند:

الف - ناحیه آذربایجان - در چند نقطه آذربایجان معدن سرب

دیده میشود.

۱ - معدن گوموش‌خانه - این معدن در قره‌داغ وسطی واقع شده در نزدیکی چورذق. در آن دو ماده معدنی سرب و روی باهم مخلوط است و بعلاوه دارای مقداری هم نقره میباشد که سابقاً بجهت نقره‌اش این معدن را استخراج نموده‌اند.

۲ - معدن قیچاق - در ۸۵ کیلومتری مشرق تبریز، در سر جاده تهران تبریز واقع شده. در این معدن عده زیادی رشته های کوارتز وجود دارد که مواد معدنی سرب و روی و گاهی هم مس در آن قرار گرفته است. در آنجا شانس اکتشاف طلا هم زیاد میباشد.

مواد معدنی زرنیخ و آنتیمون نیز در این معدن دیده میشود.

۳ - جبل ارغون - در نزدیکی تکاب (شمال شرقی تکاب) قرار گرفته و

دارای سرب میباشد.

۴ - سنجد - در دره قزل‌اوزن، بفاصله ۴۵ کیلومتر از میانه قرار گرفته است. این معدن دارای ۷ رشته می‌باشد که ۶ عدد آن در ساحل راست و یکی از آنها در ساحل چپ واقع شده. رگه های آن دارای سرب و روی و مس میباشد و بطور کلی

کانهای ایران

- ذخیره احتمالی این معدن ۵۰۰۰ تن سرب و ۳۰۰۰ تن مس میباشد .
- ۵ - معادن اوزون دره - در ۳۰ کیلو متری مغرب سنجه و ۷ کیلومتری شمال غربی قره باغ واقع شده؛ این معدن دارای ۵ رشته میباشد که بطور متوسط محتوی ۲۰٪ سرب و ۱/۵۰٪ مس میباشد .
- ۶ - معدن لاون - در طارم قرار گرفته و سنگ معدنی آن دارای مواد زیر میباشد: سرب ۱۰۰٪ تا ۲ و ۱۳۰ تا ۴۰ گرم در تن نقره و ۲ گرم در تن طلا.
- ب - ناحیه معدنی ساوه - قزوین - تهران** - در این ناحیه معادن کم و بیش مهمی دیده میشود ولی رویهمرفته چندان مهم نیستند و ما مختصراً بشرح آنها می پردازیم .
- ۱ - معدن قطارتاش - بین اراک و سردک بمفاصله ۹ کیلومتر از سردک واقع شده ، سرب آن چندان مهم نیست .
- ۲ - معادن علی آباد در جنوب رودبار و بالا کوه در طارم علیا در نزدیکی کوههای طالش، عیار سنگ این معدن اخیر ۲۴٪ سرب و ۹٪ روی و ۲۴۰ گرم در تن نقره میباشد .
- ۳ - معدن سرب کلاک - در شمال شرقی کرج واقع شده و دارای دورشته میباشد که در طول ۲ کیلومتر کشیده میشود .
- ۴ - معدن سربی که نزدیک بیل زغال در راه چالوس واقع شده ؛ این معدن بطور کلی معدن فلورین است که در فلورین آن سرب وجود دارد .
- ۵ - معدن سرب بس قلعه - ماده معدنی این معدن پس از سنگ جوئی دارای ۱۸/۳٪ سرب و ۲۶/۴٪ روی و ۲/۱۰٪ مس و ۷۵۰ گرم در تن نقره و ۶ گرم در تن طلا میباشد ولی متأسفانه ذخیره آن فوق العاده کم است .
- ۶ - معدن شاه عبدالعظیم - در حدود ده کیلومتری جنوب تهران ، در یکی شهریانو واقع شده و از نقطه نظر صنعتی قابل ملاحظه نیست .
- ج - معادن سرب و روی خراسان** - در نواحی خراسان ، آثار سرب در همه جا دیده می شود و در بعضی از این نقاط در قدیم کار کرده اند و اکنون کار نمیشود ولی در بعضی نقاط دیگر ، اکنون نیز کار می کنند و معادن مهم آن بشرح زیر می باشد .
- ۱ - معدن ارسک - این معدن ، در دره بین سمنان و دامغان واقع شده ، ماده معدنی آن بصورت کربنات سرب است و متأسفانه در دست مستأجرین است که بدترین و بدوی ترین راهها این معدن را استخراج می نماید .
- ۲ - معدن سرب اخلومند - این معدن در سر جاده مشهد بکلان واقع شده ، ماده معدنی آن بصورت گالن یعنی سولفور سرب میباشد و این معدن نیز از طرف دولت به یک نفر مستأجر واگذار شده که سرب آن را ذوب نموده ، برای مصارف داخلی بفروش میرساند .
- ۳ - در اطراف طیس مقدار زیادی آثار سرب دیده میشود که اکنون از ذکر هر یک از آنها بطور جداگانه خود داری می نمایم .

۵ - ناحیه اصفهان و کاشان - در اطراف اصفهان و کاشان نیز آثار سرب زیاد دیده میشود ولی متأسفانه عیار آنها اغلب خیلی کم است و مهمترین آنها بشرح زیر است .

۱ - معدن سرب بلجچه - این معدن در غرب اصفهان و فاصله ۱۴ کیلومتر شمال غربی نجف آباد واقع شده . همانطور که گفته شد عیار سنگ سرب آن کم است ذخیره این معدن در حدود ۶۰۰۰۰ تن سنگ معدنی بهیاء ۴/۵۰٪ سرب و ۳/۴۰٪ روی می باشد .

۲ - کوه سرخ - این معدن در ۶ کیلومتری مشرق بلجچه واقع شده و ذخیره آن ۲۵۰۰۰ تن سنگ معدنی بهیاء ۴۰٪ سرب تعیین زده شده است .

۳ - در کوه وحیل، ۹ کیلومتری شمال غرب بلجچه ، آثار معدنی سرب در یک سطح معادن ۲۵۰۰ متر مربع دیده می شود .

۴ - معدن سرب باغ ابریشم - در ۲۳ کیلومتری جنوب اصفهان واقع شده، و سمت میزالیزاسیون در یک طول ده کیلومتری کشیده شده و ماده معدنی آن در حدود ۴۰٪ سرب دارد .

۵ - معدن دره امیر - این معدن در جنوب کهرود، در ناحیه کاشان واقع شده . سنگ این معدن دارای ۶۰٪ تا ۱۱٪ سرب و ۹۰ تا ۳۰ گرم در تن تهره می باشد .

۶ - کوه کسک - در ۲ کیلومتری جنوب قمشه چه در ناحیه طرق نطنز واقع شده و در این ناحیه نیز فلورین یافت می شود (فلورین ماده ایست که در ذوب آهن بکار میرود)

۵ - معادن سرب انارک و یژ - در اطراف انارک و یژ و معدن سرب قدیمی وجود دارد که سابقاً در آنها کار شده بشرح زیر :

۱ - معدن قبض آب - در ۱۲ کیلومتری شمال غرب تاین واقع شده؛ ماده معدنی این معدن بصورت کربنات سرب است و آثار کارهای قدیمی در آن دیده می شود .

۲ - معدن خرچانه - ماده معدنی آن بصورت کالین (سولفور سرب) و دارای آثار قدیمی است .

این معدن در ۱۴ کیلومتری تاین واقع شده و همچنین درصد کیلومتری شمال انارک، در سر راه انارک بورامین که از کویر عبور میکند، معدن سرب دیگری واقع شده است و همچنین معدن سرب چاه خر بوزه واقع در بین انارک و باقر که دارای ماده معدنی سرب می باشد و معدن خوبیست .

۳ - معدن تظک - این معدن در ۶۰ کیلومتری شمال شرق انارک واقع شده و اکنون در دست همان انحصارچیان معادن سرب ایران می باشد که بیدوی ترین طرز سرب را از این معدن استخراج می نمایند .

ماده معدنی این معدن بصورت کربنات سرب میباشد . سنگ این معدن بهیاء ۲۵٪ تا ۱۰٪ است و برای ذوب آن ابتدا سنگ را می شویند، باین ترتیب عیار سنگ به ۷۵٪ می رسد؛ سپس بوسیله کوره هائی که با چوب میسوزد ذوب می کنند .

- معدن کالکافی - این معدن در ۶۰ کیلومتری شرق انارک واقع شده و

داوای کلاو مولیبدن نیز می باشد .

۵ - رده نارك در كوه های جندق و چريك در ۱۲ كيلومترى جنوب هندا و زرينكان در ناحیه بافق كليه معادن سربى مى باشند كه در آنها قدیم كار شده و معدن اخير داوای ۱۸۰ گرم نقره در تن و ۱۳۰/۰ تا ۴- سرب مى باشد .

۶ - ناحیه گرهان - چند معدن سرب در ناحیه گرمان ديسته مى شود

بشرح زير :

۱ - معدن نى بنه - اين معدن در کنار كويرلوت واقع شده و فعلا در دست مستاجر است .

۲ - معدن در بنه - در ۷۵ كيلومترى شمال راور، در کنار كويرلوت، قرار گرفته . اين معدن داوای مقدارى فلورين ميباشد كه در آن ماده معدنى سرب موجود است ذخيره فلورين اين معدن بصد هزار تن مى رسد و همچنين در موراسبانسه ۲۴ كيلومترى شمال شرق پاريز، معدن سرب ديكرى يافت مى شود .

IV - معادن گوگرد

مصرف كليه گوگرد ايسران در داخله تهيه مى شود و در صورتيكه بعضى از معادن گوگرد ايران مانند بستانه كه در کنار خليج فارس واقع شده است استخراج شود ممكن است از لحاظ اقتصادى هم بتوان گوگرد آنرا بخارج ارسال داشت . معادن گوگرد ايران بشرح زير مى باشند :

الف - معادن گوگرد آذربايجان - در آذربايجان چندين معدن گوگرد يافت مى شود بشرح زير :

۱ - معدن گوگرد جهنم دره - در ۳۸ كيلومترى شمال غربى خوى واقع شده است . اين معدن از اثر آب هاى تحت الارضى كه داوای گوگرد بوده و گوگرد خود را در سنگ هاى آتش فشانى فوقانى باقى گذارده اند، بوجود آمده . ماده معدنى در اين محل وسعتى بمساحت ۱۵۰۰۰ مترمربع را پوشانده است و بمقدار جزئى بوسيله ساكنين محل سابقاً استخراج شده است .

۲ - معدن گوگرد چمتال - در قره داغ غربى بفاصله ۴ كيلومترى از جلفا قرار گرفته است . در اين معدن ماده گوگرد بصورت پيريت وجود دارد و اين پيريت داوای ۰/۰ تا ۴۰/۰ گوگرد ۰/۴ تا ۱/۰ گرم در تن طلا ميباشد .

۳ - معدن گوگرد آستامال - در قره داغ وسطى قرار گرفته است . ماده معدنى گوگرد در اين معدن نيز بصورت پيريت ميباشد .

۴ - همچنانكه ذكر شد در شيب غربى دره سنگون اثرات بزرگى از پيريت ديده ميشود .

۵ - گوگرد چى - در ناحیه افشار، در شمال غرب تكاب واقع شده . در اين معدن گوگرد بصورت تركيب نيست و مخلوط باشن هاى آهكى ديده مى شود و از ۵۰ سال قبل، از آن معدن گوگرد استخراج مى كنند .

گوگرد اين ناحیه نيز در اثر آب هاى تحت الارضى بدست آمده و در سال، ۳۵ تا ۳۰ تن كل گوگرد از اين معدن بدست مى آورند (گوگرد بدو صورت بدست مى آيد: يكى بطريقه ذوب و ديكرى بطريقه تصميد . گردى كه بطريقه دوم بدست مى آيد

بگل گوگرد موسوم است).

۶ - معدن گوگرد شوفت - این معدن در ۲۵ کیلومتری شمال میانه واقع شده و گوگرد آن بصورت پیریت می باشد.

۷ - قاپک تپه - در ۳۰ کیلومتری مغرب میانه، سرجاده میانه، بمرآغه قرار گرفته است. این معدن نیز بصورت پیریت است. طول این معدن در حدود ۳ کیلومتر و عرض آن به ۸۰۰ متر می رسد. این پیریت دارای ۳۰٪ تا ۲۰٪ گوگرد می باشد.

ب - ناحیه ساوه - قزوین - تهران - معادن گوگرد این ناحیه بشرح زیر می باشند:

۱ - معدن گوگرد کبرفس - این معدن در نزدیکی ساوه واقع شده و گوگرد آن بصورت پیریت وجود دارد ولی در آن فلزات قیمتی یافت نمیشود

۳ - معدن پس قلعه - گوگرد در این معدن نیز بصورت پیریت دیده می شود.

۳ - دماوند - گوگرد قلعه دماوند را که در ارتفاع ۵۰۰۰ متری قرار گرفته است از نقطه نظر معدنی نمیتوان گفت که چندان مهم میباشد ولی از نقطه نظر معدن شناسی دارای اهمیت خاصی است.

ج - معادن گوگرد ناحیه خراسان - مهمترین معادن گوگرد ایران در این ناحیه یافت می شود (از حیث استخراج سالیانه) و بشرح زیر میباشد:

۱ - معدن گوگرد دلازیان - این معدن در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی سمنان واقع شده؛ ماده معدنی آن بین ۵۰٪ تا ۳۰٪ گوگرد دارد و تصفیه این گوگرد بوسیله یک نوع کوزه های گلی انجام میگردد یعنی پس از تصفیه گوگرد در ظرف های مخصوصی آنرا سرد کرده گل گوگرد بدست می آورند. این معدن را فعلا بسانک صنعتی در دست دارد و فعلا در آن کار نمیشود ولی در چند ماه قبل که کار می شد تقریباً ۸۰ کارگر در آن مشغول کار بودند و سالیانه ۳۰۰ تا ۲۰۰ تن محصول گوگرد از این معدن تهیه می شد.

۲ - معدن گوگرد چوت - این معدن در ۷۵ کیلومتری جنوب سبزوار واقع شده است.

۳ - معادن گوگرد برجک و درمیان - معدن اولی در جنوب سبزوار و دومی در حوالی بیرجند واقع شده است و در معدن اخیر گوگرد آزاد در نتیجه تجزیه پیریت های همان ناحیه بدست آمده است.

د - معادن گوگرد یزد - تشکیلات رسوبی گوگرد در این نواحی زیاد دیده میشود و مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - معدن گوگرد کوه سرخ - در ۴ کیلومتری شمال خروتن قرار گرفته است. وسعت این معدن زیاد ولی متاسفانه عیار گوگرد آن کم و در حدود ۲۰٪ بیشتر نیست.

۲ - معدن گوگرد مزرعه مقید واقع در ۶ کیلومتری شمال خروتن میباشد که اغلب رعایا برای احتیاجات محلی از آن استفاده می کنند.

۳ - معدن گوگرد تانوار - در ۴ کیلومتری جنوب مزرعه نو، بین راه نائین

ویزد واقع شده و در آن آثار کارهای قدیمی زیاد مشاهده می شود و در اطراف آن هم یکمده معادن دیگری یافت میشود.

۵ - معادن گوگرد حوزه خلیج فارس - در فارس عده زیادی معادن گوگرد طبیعی یافت میشود که بوسیله اهالی اغلب استخراج میشود. معادن مهم این ناحیه عبارتند از:

- ۱ - بستانه - این معدن در نزدك بندر لنگه واقع شده و ذخیره آن بچندین ده هزار تن بالغ است و لن عیار آن بطور متوسط در حدود ۲۰۰/۰ میباشد.
- ۲ - معدن خمیر - در مغرب بندر عباس واقع شده. معدن در طول چندین کیلومتر کشیده می شود ولی بطور متوسط عیار گوگرد آن در حدود ۱۰۰/۰ است.
- ۳ - معدن نمکدان - در جزیره قشم واقع شده. در این ناحیه بزرگترین ذخیره نمک ایران در حدود ۵۰ میلیون تن قرار گرفته است و همچنین این محل دارای گوگرد می باشد که اهالی بطریق خیلی بدوی از آن استفاده می کنند. عیار گوگرد این ناحیه در حدود ۱۰۰/۰ می باشد.

V - معادن مولیبدن ایران

معادن مولیبدن ایران چندان مهم نمیباشد و مهمتر از همه آنها همان معدن گولان چای است که سابقاً در جزو معادن مس شرح داده شد ولی اینجا از نقطه نظر مولیبدن شرح آن میبرداریم.

- ۱ - همچنانکه ذکر شد گولان در قله داغ غربی، در ۷ کیلومتری سرحد شوروی، واقع شده. این معدن از یکمده رشته های کوارتز که حاوی مولیبدن و طلا و مس می باشد تشکیل شده، در سطح این رشته ها مقدار مولیبدن از ۱۸ تا ۱۲ تنییر میکنند.
- ۲ - معدن کالکافی - در ۵۰ کیلومتری مشرق انارک، در کوههای جعفری، واقع شده و رشته های این معدن ۵/۶۰ تا ۰/۳۳ دارای مولیبدن می باشد.
- ۳ - معدن زریکان که در ناحیه بافق واقع شده و همچنین رامون که در بحر آسمان کرمان واقع شده دارای مولیبدن می باشند ولی چندان قابل ملاحظه نیستند.

VI - معادن جیوه ایران

در ایران بجز در يك نقطه، در نقطه دیگری جیوه یافت نمی شود و این نقطه معدنی همان ناحیه زره شوران می باشد که در آن شنجرف (ماده معدنی جیوه) مخلوط با زرنیخ یافت می شود.

محللی که معدن در آن قرار گرفته موسوم است به یارازیس، در ۴ کیلومتری جنوب زره شوران. در ۱۰ کیلومتری جنوب یارازیس نیز، در اطراف شیدرو معدن جیوه دیگری یافت میشود ولی از این دو معدن اکتشاف کاملی بعمل نیامده است.

VII - معادن منگنز ایران

در شماره اول مجله مردم جز، معادن ضروری برای ذوب آهن، نسام معدن منگنز رباط کریم برده شد و کلیه مشخصات این معدن در آنجا ذکر شده است ولی اکنون بد که معادن منگنز دیگری که در ایران موجود است می پردازیم.

معدن سرکس - در جنوب کوههای بحر آسمان کرمان واقع شده. یکت نمونه از این معدن، پس از تجزیه معلوم شده است که دارای عیار ۳۵/۶۰ منگنز

VIII - معادن نیکل ایران

آثار نیکل در نواحی انارک دیده میشود بشرح زیر:

- ۱ - معدن مسکنی در ۳۱ کیلو متری مغرب انارک واقع شده، در سال در حدود ۲۰ تن ماده معدنی کبالت و نیکل از آن بدست میآید ولی نیکل آن فوق العاده کم است .
- ۲ - معدن طالمسی - در ۳۵ کیلو متری مغرب انارک واقع شده . این معدن می تواند در سال ۱۰۰۰ تن سنک نیکل ۱۰۰٪ بدهد؛ ولی در ضمن باید یادآور شد که سنک معمولی آن دارای ۰/۰۷۰٪ نیکل و ۰/۵۰٪ مس می باشد
- ۳ - معدن سبزر - این معدن در ۴۱ کیلومتری شمال انارک واقع شده، سنک این معدن بطور متوسط ۰/۸۰٪ تا ۰/۶٪ نیکل دارا میباشد.
- ۴ - معدن گود مراد - در ۵ کیلومتری شمال غربی انارک واقع شده و دارای نیکل می باشد .
- ۵ - چشمه آب شور - در امتداد معدن گود مراد واقع شده . در ماده معدنی این معدن که سنک جوئی شده ۲۰۰٪ تا ۷ نیکل دارد
- ۵ - معدن چشمه کریم - این معدن در جنوب شرقی گود مراد واقع شده، سنک این معدن بطور متوسط دارای ۱/۱۳۰٪ نیکل میباشد .

IX - معادن طلای ایران

- معمولاً اغلب معادن پیریت «سولفور آهن» دارای مقداری طلا میباشد؛ ولی متأسفانه معادن پیریت ایران فاقد این ماده قیمتی است ولی معادن کالکوپیریت (مس) ایران اغلب دارای طلا می باشند و البته مقدار طلای آنها از ۲ تا ۱۶ گرم در تن بیشتر نیست .
- هیئتی از طرف اداره کل معادن ، در ۶ سال قبل، مأمور شد که نقاط طلا دار ایران را مطالعه کند . نتیجه تحقیقات مسیون مزبور بشرح زیر است :
- ۱ - معدن زره شوران - در مدخل قریه درشن های رودخانه، طلا یافت شده است و تصور می رود که انگلیسها قبلاً، در اواخر قرن نوزده، از این محل طلا استخراج مینموده اند .
 - ۲ - معدن کوند - این معدن در ۳۵ کیلومتری جنوب غرب زنجان واقع شده . اتفاقاً در این معدن طلا، در یک معدن پیریت، که دارای مقداری هم آهن فاسد شده میباشد، قرار گرفته است .
 - ۳ - کوه زر - در یک ناحیه کوبیری ولم بزرع واقع شده خاک این ناحیه ۰/۳ تا ۰/۲ گرم طلا در متر مکعب دارد .
 - ۴ - معادن جیرفت - یک جلگه که دارای شتهای رودخانه می باشد در جنوب کوههای بحر آسمان قرار گرفته . در این ناحیه نیز طلا یافت می شود .
 - ۵ - معدن الوتند - در نزدیکی همدان قرار گرفته است خاک این ناحیه در حدود ۵ تا ۴ گرم طلا در تن دارد .

۶ - آستانه - در ۲۷ کیلومتری جنوب غربی انارک واقع شده و هیچگونه اکتشاف صحیحی از آن بعمل نیامده است.

۸ - معدن خونی - این معدن در ۵۵ کیلومتری مشرق انارک واقع شده در آن اثرات کارهای قدیمی دیده میشود و معلوم نیست که قدیمیها برای مس آن کار کرده اند یا برای طلا، سنگ این معدن ۷-۲ گرم در تن طلا دارد.

۸ - معدن کالکافی - در ۷ کیلومتری جنوب خونی واقع شده و این معدن دارای ۵۸-۲ گرم طلا در تن و ۱۴۷-۳ گرم نقره در تن می باشد.

X - معادن آنتیمون ایران

آنتیمون ماده ای است که در صنعت فولاد سازی و همچنین تهیه آلیاژ حروف های چاپ و غیره بکار میرود.

در ایران معادن مهم آنتیمون، که دارای ذخایر زیاد باشد، یافت نمیشود ولی معادن کوچکی موجود است که احتیاجات مختصر داخلی را ممکن است رفع نماید. معادن آنتیمون ایران بشرح زیر است:

۱ - معدن پتیار - این معدن در ۱۲ کیلومتری مشرق انارک واقع شده است. سنگ آنتیمونی که از این معدن خارج میشود دارای ۹۰٪ آنتیمون میباشد ولی بایک سنگ جوئی ممکن است که عیار سنگ این معدن را به ۵۰٪ - ۴۰٪ ترقی داد. ذخیره این معدن جزئی و در حدود ۵۰ تن تخمین زده شده

۲ - معدن سرکنی - این معدن در حدود ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی انارک واقع شده. سنگ آنتیمون این معدن بشکل عدسی هائی که بطول ۵ - ۴ متر میرسد در داخل سنگ های آهکی واقع شده.

سنگ این معدن بطور متوسط دارای ۸۰٪ آنتیمون میباشد و ممکن است بایک سنگ جوئی عیار آن را بالا برد. ذخیره این معدن در حدود ۵۰ تن آنتیمون میباشد و سنگ این معدن در کوره ذوب آنتیمون که در طالمسی واقع است ذوب میشود.

XI - معادن کرم ایران

کرم نیز فلزی است که در صنعت فولاد سازی و سایر صنایع از قبیل رنگرزی و غیره بکار میرود؛ ولی متأسفانه باز باید گفت که معادن کرم ایران چندان مهم نیستند و ذخیره آنها از چندین ده هزار تن تجاوز نمی نماید. معادن مهم کرم در ایران عبارتند از:

۱ - معدن فرومد - این معدن در ۴۰ کیلومتری مشرق عباس آباد واقع شده و در اطراف این معدن رشته های پراکنده کرم یافت میشود؛ ولی بطور کلی ذخیره کلیه این قسمت ها در حدود ۲۵۰۰۰ تن است و سنگ کرم این ناحیه دارای (در حدود) ۴۵٪ ترکیب Cr_2O_3 (کرمیت) میباشد:

۲ - معدن رباط سفید - این معدن در جنوب مشهد سر جاده ربات حیدریه قرار گرفته است و ماده معدنی این ناحیه دارای ۵۰٪ - ۳۵٪ ترکیب Cr_2O_3 (کرمیت)

است .

۳ - سنگ آشین - این معدن در کوه‌های بحر آسمان واقع شده و ذخیره این معدن در حدود ۳۰۰ تن سنگ بعبار ۵۲٪ میباشد .
 ۴ - در بلوچستان هم در چندین نقطه مثل سردق - شاه عباسی - کوه رودان اثرات کرمیت دیده میشود .

XII - معادن کبالت ایران

این ماده در صنعت فولاد سازی و رنگرزی بخصوص بکار میرود . از قدیم این ماده را در رنگرزی بکار میبرده‌اند و برای رنگ آبی کاشی های اصفهان و قم و مشهد از کبالت معدن قمصر استفاده میکرده اند .
 سنگهای کبالت دار طالمسی و مسکنی در قدیم شناخته نشده بودند . معادن مهم کبالت ایران بشرح زیر میباشد :

۱ - قمصر - این معدن در ۳۵ کیلومتری جنوب غرب کاشان واقع شده در این معدن سابقاً کار شده و همچنانکه گفته شد از آن برای رنگ سبز کاشیهای اصفهان و قم و مشهد استفاده کرده اند .

۲ - معدن مسکنی - همانطور که گفته شد در ۳۱ کیلومتری مغرب انارک واقع شده، در این معدن مس و نیکل مخلوط با کبالت یافت میشود و در عمق ۵۰ متری این معدن میزان کبالت زیاد تر میشود . در ۵ سال قبل میزان محصول این معدن معادل ۴ تن در ماه ماده معدنی کبالت سنگ جوئی شده که حاوی ۱۵٪ کبالت بود میشد .

۳ - معدن طالمسی - همانطور که گفته شد این معدن در چهار کیلومتری شمال مسکنی واقع شده و در این جا هم کبالت با نیکل و مس همراه میباشد ولی کبالت این معدن کمتر از معدن قبلی است و ماده معدنی سنگ جوئی شده آن بیش از ۴٪ کبالت ندارد .

پایان

قرارداد مالی انگلیس و آمریکا و گروه استرلینگ

درین مقاله گذشته از بحث درباره مفهوم «گروه استرلینگ» و موضوع قرارداد مالی انگلیس و آمریکا و چگونگی روشی که انگلستان برای پرداخت قروض خود به کشورهای طلب کار اختیار کرده است و خواهد کرد - درباره مطالبات زمان جنگ ایران از انگلستان نیز گفتگو شده است و نویسنده آن که در امور مالی و اقتصادی دست دارد نشان داده است که مقامات صلاحیت دار دولت درمطالبه این بستانکارها چه روشی را باید پیش بگیرند .

قرارداد مالی مهمی که پس از مذاکرات طولانی بین کارشناسان انگلیسی و امریکائی بسته شد در دسامبر ۱۹۴۵ بتصویب پارلمان انگلستان و در مه و ژوئیه ۱۹۴۶ بتصویب مجلس سنا و مجلس نمایندگان امریکا رسید ، در تحت شرایطی سنگین و دشوار و امی به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار یا ۱۰۰ میلیون لیره استرلینگ در اختیار انگلستان میگذارد . از این مبلغ ۶۵۰ میلیون دلار بابت تصفیة کلیة بدهی های دولت انگلیس بابت عملیات وام و اجاره از طرف دولت امریکا برداشت میشود ، و باقیمانده یعنی ۳۷۵۰ میلیون دلار برای مصارف انگلستان باقی می ماند .

احتیاج انگلستان به دلار برای رفع احتیاجات داخلی و تقویت صنایع صادراتی و همچنین برای رفع نیازهای کشورهای بستانکار دیگر بقدری شدید بود که مجبور شد شرایط تعمیلی امریکا را قبول کند . این شرایط حتی از حدود شرایط مالی و اقتصادی نیز خارج میشود . از طرفی نیز باید در نظر داشت که امریکائیهام ، این وام را با طیب خاطر و رضا و رغبت ندادند . سرمایه داران امریکائی میدانستند که با دادن این وام ممکن است رقیب بزرگ بازرگانی خود را تقویت و پشتیبانی نمایند و بالنتیجه در بازارهای دنیا متضرر شوند . ولی مصالح بزرگتر و مهمتری ایجاب مینمود که برای ترمیم و عمران بریتانیا پنجم مؤثری اقدام شود و این وام داده شد .

بحث ما اکنون بر سر خود وام نیست؛ بلکه منظور ما بحث در نتایج این وام در روابط کشور های گروه استرلینگ است . از جمله شرایطی که برای اعطای این وام منظور شده است ، قبول شرکت در مؤسسات « برتن وودز » از طرف انگلستان است ، قرار داد و اساسنامه صندوق بین المللی به کشورهای عضو اجازه میدهد « که محدودیت های ارزی برای معاملات جاری در تمام دوره

تحول پس از جنگ «نگهداشته شود. ولی قرارداد مالی فوق در عین تکمیل عضویت «برتن وودز» ، حق مزبور را از انگلستان سلب مینماید و آن دولت را مجبور میکند که تعهد بنماید : اولاً) دولت بریتانیا قصد دارد با کشورهای مربوط قرار داد هائی برای تصفیۀ حسابهای لیره، که در کشورهای گروه استرلینگ و سایر کشورها جمع شده است، بیند. و ثانیاً) دولت بریتانیا متعهد میشود که تا یکسال پس از تصویب قرارداد مالی، یعنی حداکثر از ژوئیه ۱۹۴۷، دریافتی های لیره کشورهای گروه استرلینگ را که نتیجه معاملات جاری آنهاست در دسترس ایشان برای معاملات در کشورهای دیگر بگنارد. یعنی این دریافتی های استرلینگ باید قابل تبدیل بارزهای دیگر بشود.

بنا بر این دولت انگستان مجبور است که هرچه زودتر معاهداتی با کشورهای تیکه چه در گروه استرلینگ و چه در خارج آن مطالباتی دارند، برای تصفیۀ حساب و انجام دادن شرایط قرارداد مالی با امریکا بیند. ایران یکی از این کشورهاست که در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵، یعنی ۱۶ ماه پیش، ۲۲ میلیون لیره از انگلستان طلب داشت. برای کشور ما بسیار مهم است که دقت کنیم و ببینیم برای تصفیۀ حسابهای خود با کشورهای دیگر، چه در گروه استرلینگ و چه در خارج آن، انگلستان چه رویه ای پیش خواهد گرفت و تا چه اندازه مقررات و حدودیکه در قرار داد مالی انگلیس و امریکا برای تصفیۀ حسابها منظور شده است در مورد کشور ما اجرا خواهد شد.

با وجود این که کشورهایمانند آرژانتین، پرتغال، نروژ و هلند مطالبات بزرگی از انگلستان دارند، چنانکه از صورت زیر برمیآید قسمت عمده بدهی های انگلیس به کشورهای گروه استرلینگ است. طبق مندرجات مجله «اکونومیست» چاپ لندن، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ بدهی بریتانیا در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ بقرار زیر بوده است :

به کشورهای گروه استرلینگ :

۳۸۴ میلیون لیره استرلینگ	دمنیونها
< < < ۱۷۳۲	هند، برمه و خاورمیانه
< < < ۶۰۷	سایر کشورهای جزو گروه
<hr/> ۲،۷۲۳	

به سایر کشورها

< < < ۳۰۳	امریکای شمالی و جنوبی
-----------	-----------------------

اروپا (و مستملکات اروپائیه) ۲۶۷ میلیون لیره استرلینگ

سایر کشورها ۶۲ « « «

جمع کل ۳۳۵ میلیون لیره استرلینگ

طبق گزارش کمیته «کولمر» کنگره آمریکا در همان تاریخ ۳۰ ژوئن ۴۵ مقدار بدهی بریتانیا به گروه استرلینگ ۲۶۷ میلیون لیره، و به سایر کشورها ۵۰۷ ملون لیره بوده است. بهر حال واضح است که بدهی به گروه استرلینگ قسمت اعظم بدهی های بریتانیا را تشکیل میدهد؛ و در میان کشورهای گروه استرلینگ هند بزرگترین بستانکار است که طلبش ۱۱۳۸ میلیون لیره است و اکنون محققاً خیلی زیادتر و شاید در حدود ۱۳۰۰ میلیون لیره باشد.

پیش از آنکه مختصراً به راه حل کلی که برای تصفیه این حسابها در نظر گرفته شده و حتی در قرار داد مالی انگلیس و آمریکا نیز پیش بینی شده است اشاره نمائیم، خوبست اندکی رابطه کشورهای گروه استرلینگ را با بریتانیا و مشخصات این کشورها و اصطلاح گروه استرلینگ را روشن نمائیم. گروه استرلینگ عبارت از یک سیستم مالی و تجارتي است که بتدریج در اثر موقعیت لندن و وضع و شخصیت لیره در بازارهای دنیا بوجود آمده است انگلستان و لندن بعلت حجم تجارت و ثبات لیره مدت مدیدی مرکز تجارت و امور مالی دنیا شده بود. این وضع کم و بیش پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ نیز ادامه داشت و حتی پس از ضربت محکمی که بحران ۳۳-۱۹۲۹ وارد آورد، هنوز لندن موقعیت مهم و مؤثر خود را بکلی ازدست نداد و بانویورک هنوز رقابت نمیکرد.

در این دوره پیش از جنگ کشورهای متعددی از جمله دمنیون های بریتانیا قسمت اعظم تجارتشان یا بریتانیا بود و صادرات عمده آنها به بریتانیا فرستاده میشد. بانکهای انگلیس امور مالی این عملیات بازرگانی را عهده دار میشدند. و چون لیره با آسانی قابل تبدیل بارزهای دیگر بود، این کشورها همیشه مقداری از مطالبات خود را در لندن به لیره نگه میداشتند و هنگام احتیاج به دلار یا ارزهای دیگر برای واردات خود تبدیل مینمودند. به همین ترتیب بتدریج گروه استرلینگ بوجود آمد؛ و هر چند که چند کشور، که تا پیش از جنگ جزو گروه بودند، بعلت محدودیت های ارزی و وضع تجارت بریتانیا خود را از گروه استرلینگ کنار کشیدند، با وجود این گروه در دوره جنگ ادامه یافت و اقدامات مهمی کرد که مهمترین آنها تسرکز دادن درآمدهای دلاری کشورهای گروه استرلینگ بود. این دلارها در لندن متمرکز میشد، یعنی کشورهای عضو گروه دلارهای خود را به لیره تبدیل

می نمودند، و هر گاه احتیاجی به دلار بیدامی کردند با تقویت «مقامات مربوط» از صندوق دلار گروه پرداخته میشد.

کشورهای گروه استرلینگ و مطالبات آنها در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۵ از انگلستان طبق گزارش کمیته کولمر از این قرارند:

الف - دهمینوینها:

استرالیا	۱۱۸	میلیون لیره
زلاند جدید	۶۳	<
آفریقای جنوبی	۳۳	<
ایرلند	۱۷۸	<

ب - سایر کشورهای عمده عضو گروه

هند	۱۱۳۸	<
مصر و سودان	۴۰۲	<
عراق	۷۰	<

پ - مستعمرات و کلنیها

فلسطین و ماوراء اردن	۱۱۶	<
سیلان	۶۸	<
بقیه	۴۸۸	<

۲۶۷۴ میلیون لیره استرلینگ

مجموع

این بدهیها و بدهیهای سایر کشورها عموماً از سه محل زیر بوجود

آمده است:

۱- هزینههای نظامی (در هند، مصر، عراق، ایران و غیره) - عبارت از مخارجی است که نیروهای انگلیسی که در این کشورها اقامت داشته کردهاند.

۲- کسر صادرات (ایرلند و آرژانتین) - انگلستان در دوره جنگ نمی-توانست در مقابل کالاها و وارداتی از این کشورها که بیشتر خواربار بود جنس صادر نماید و پرداخت کافی نیز نمی-توانست بکند. بالنتیجه این مطالبات جمع شده و ماندههای هنگفتی تشکیل میدهند.

۳- فروش دلار (استرالیا و هند) - چنانکه در بالا در مورد کشورهای گروه استرلینگ اشاره شد، این کشورها دلارهای خود را که از مخارج نیروهای امریکائی متمرکز در کشور خودشان بدست میاوردهند، به انگلستان می-فروختند و لیره خریداری شده بحساب آنها در لندن میماند.

برای حل و تصفیه این مطالبات، چنانکه در آغاز این مقاله گفته شد، انگلستان باید قرار داد هائی با کشور های مربوط منعقد بنماید که در ضمن موضوع تبدیل دریافت های لیره ای جاری این کشور ها را به دلار نیز روشن و حل کند. این قرار داد ها عموماً طبق پیش بینی هائی صورت خواهد گرفت که در قرار داد مالی انگلیس و آمریکا منظور شده است. در قرار داد نامبرده چنین پیش بینی شده است که مطالبات کشور های گروه استرلینگ بترتیب زیر تصفیه شود:

الف - قسمتی که «بفوریت» قابل پرداخت و قابل تبدیل بارز های دیگر است. بدیهی است که فرجه يك سال که سابقاً بآن اشاره شد در تبدیل این قسمت از بدهی ها نیز داده میشود.

ب - قسمت دیگر که مانند قسمت «الف»، ولی بتدریج از سال ۱۹۵۱ ببعد، یعنی از زمانی که تخمیناً دوره تحول بعد از جنگ تمام خواهد شد، قابل پرداخت خواهد بود.

ب- قسمت سوم که برای تصفیه آن باید موافقتی بین کشور های مربوط حاصل شود. بادر نظر گرفتن این که این مطالبات نتیجه جنگ بوده است و انگلستان در راه جنگ بر علیه آلمان و ژاپون متحمل آن هزینه ها شده است و بعلاوه این هزینه اغلب بعلت انفلاسیون در این کشور ها سنگینتر و زیادتر شده است و بالاخره کشور های بستانکار از نتایج پیروزی متمتع شده اند.

بطور خلاصه بریتانیا برای تصفیه قروض خود به گروه استرلینگ در نظر دارد که پس از عقد قرار داد ها قسمتی از این قروض را آزاد کرده در دسترس کشور های بستانکار بگذارد؛ قسمت دیگری را بصورت وامهائی در میآورد که از سال ۱۹۵۱ ببعد به پرداخت و واریز آنها پردازد؛ و بالاخره قسمت دیگری از آنها را یا بصورت وامهای دراز مدت درآورد و یا بعنوان کمک و مساعده به هزینه جنگ تلقی نماید.

درست است که این پیش بینی ها برای کشور های گروه استرلینگ شده است و ایران جزو آن گروه نیست. ولی باید مترصد بود که پیشنهاد های مهمی در همین زمینه به دولت ما بشود. مخصوصاً که مطالبات ما از بریتانیا مستقیماً نتیجه بروز جنگ و هزینه های سربازان آنها که ایران را اشغال نموده بودند میباشد. در عین حال ما باید مترصد باشیم و به بنیم قرار داد هائیکه با کشور های غیر گروه استرلینگ بسته میشود از چه نوع است و چه روشی را پیروی مینماید. مثلاً قرار داد تجارتي که در حال حاضر در بوئنوس آیرس مورد

مذاکره است و قرار دادیکه در سپتامبر گذشته امضا شد باید مورد توجه ما قرار گیرد. در این قرار داد که کم و بیش پیروی از توصیه های قرار داد مالی انگلیس و امریکا میکند بهره ۲ درصد در سال روی بدهی های بریتانیا میگردد، و سالی ۵ میلیون در ظرف چهار سال آینده به آرژانتین پرداخته خواهد شد و بعلاوه تمام طلب هائیکه بعداً بوجود آید آزادانه و قابل تبدیل به ارز های دیگر خواهند بود.

لازم بتأکید نیست که قرار داد مالی انگلیس و امریکا بهیچوجه ما را ملزم نمینماید که برای تصفیه حساب خود با انگلستان پیش بینی های فوق را بپذیریم. شرایط مخصوص کشور ما باید در نظر گرفته شود و صدمات و خسارتهائیکه ما در دوره جنگ متحمل شده ایم و مخصوصاً مطالبات ما از بابت راه آهن باید در نظر گرفته شود و تعهداتی که متفقین ما در اعلامیه تهران برای مساعدت های اقتصادی با ما نموده اند فراموش نشود.

در پایان لازم است چند کلمه راجع به رابطه بین امریکا و گروه استرلینگ گفته شود. بدیهی است که سازمان این گروه و قبول نمودن لیره مانند پول جاری بین این کشورها تجارت خارجی بریتانیا مساعدست و در بسط و توسعه آن عامل مؤثری خواهد بود و مخصوصاً بازرگانی بریتانیا را در مقابل تجارت امریکا تقویت مینماید. لذا امریکا برای این که تا حدی از تأثیر گروه استرلینگ بکاهد، انگلستان را مجبور مینماید که از دلار هائیکه خود با و قرض میدهد در دسترس کشورهای گروه استرلینگ بگذارد که بطور قطع برای خرید از امریکا مصرف خواهد شد.

دوبیتی های شیرازی

- بیا دختر که چشم زاغ داری ،
سبده در دست و میل باغ داری ،
سرم را بشکن و دردم دوا کن !
- بیا دختر ترا بر گیرم امشب ،
کمر بند ترا زر گیرم امشب ؛
کمر بند تو را دادم به نقاش ،
ندانستم تو ترکی یسا قزلباش .
- بزیر پیرنش (پیرهنش) بستون دلبر ،
کسی نایدیده و نشنیده امروز ،
درخشان چون گهر در حقه زر ؛
درخت سرو لیمو آورد بر !
- عزیزم بر گ بیدی بر گ بیدی ،
اگر يك بوسه ای دستم بگیری ،
از او چشمای سیات دارم امیدی ؛
چه میشه من سیاهم تو سفیدی ؟
- دلم تنگه بر ای دیدن یار ،
دلم تنگه ازون شبهای مهتاب ،
برای گفتن و خندیدن یار ؛
که یارم توی جایش میکنه خواب .
- شب مهتاب کنار یار خوبه ،
نشستن در کنار یار شیرین ،
نشستن پهلوئی دلدار خوبه ؛
کنار یار بی آزار خوبه
- مامان انگشتر الماس داره ،
بهر که میرسه میگوئه خندون ،
بزرگی از پدر میراث داره ؛
بمن که میرسه صد ناز داره !
- اگر میشم انار دونه میشم ،
همه میکنن : برو ترک ولت کن ،
بقر بونول (معشوق) چار شونه میشم ،
چطور تر کش کنم؟ دیوونه میشم .

ستاره آسمون شمع زمينه ،
 برادر غم مخور دنيا نمونه ،
 من و تو گندم يك خوشه بوديم ،
 من و تو بسته بوديم عهد و پيمون ،
 ستاره آسمون ميشمارم امشب ،
 ببالينم نيا خواب خوشی کن ،
 سیه چشمی که بچه میدهی شیر ،
 اگر خواهی که فرزندت شود پیر ،
 خودت گل خواهرت گل مادرت گل ،
 خوش آنروزی که از حمام در آئی ،
 بیا دختر ترا میخام چه میگی ؟
 که فردا شال وانگشتر میارم ،
 خودم اینجا و یارم گرمسیره ،
 درخت زنجبیلم دونه کسیده ،
 ول شیرازیم خوابی و نسالی ،
 بیا قسمت کنیم نیمش بمن ده ،
 دوسه روزه که از یارم شدم دور ،
 هر آنکس که سچلم را نوشته ،
 بیا دختر که بابایت گدایه ،
 چکار داری که بابایم گدایه ،
 برادر غم مخور دنيا همینه ؛
 که دولت سایه صبح و بسینه (عصر) .
 من و تو آب يك رودخونه بوديم ؛
 کدوم ناکس ترا کرده بشيمون ؟
 ببالينم نيا تب دارم امشب ؛
 تموم دشمنها بيدارن امشب .
 سرت راز روی گهواره بر گیر ؛
 مرا یکشب بجای شوهرت گیر .
 اشاره کردن و راه رفتنت گل ؛
 میون رختخواب خوابیدنت گل .
 چرا با مادر پیرت نمیگی ؟
 جواب شال وانگشتر چه میدی ؟
 سر راهش درخت زنجبيله ؛
 غم یارم مرا دیوونه کسیده ؟
 بیا قسمت کنیم دردی که داری .
 که تو کوچیکتری طاقت نداری .
 کنار جهرم ورود خانه شور ؛
 زبونش لال کرده دیده اش کور ؛
 دو چشم نرگست کار خدایه ؛
 دو چشم نرگسم کار خدایه .

قهر و حگاه

سوزنده آفتاب ، سرسنگهای گور ،
 تاییده است .
 يك بقعه چون گدای سرراه ، ناامید ،
 خوابیده است .
 دربای يك چنار کهن ، جوئی از لجن ،
 راه اوفتاده است .
 گلدسته ای کنار تلی خاك ، باعصا ،
 برپاستاده است .
 مبهوت شهر ، از افق خفته در غبار ،
 بر شهر مردگان ،
 دوزد نگاه سرد .
 ز نهای چادری بسر گورها چوبوم ،
 برپا نشسته اند ؛
 همراه صوت قاری مفلوك و ناتوان ،
 گریان و نوحه خوان .
 رنج حیات ، بردلشان عقده‌ها زده ،
 با گریه ، عقده از دل خود باز میکنند ...؟
 یا بهر رفتگان ،
 آهنگ سوزناك ، آغاز میکنند ...؟
 گوئیکه در جوانیشان ، روح مرده‌ها ،
 پرواز میکنند ...
 یکسوی چند مرد ،
 سرمست و نغمه خوان ،
 رقصند بیخیال ، سرسنگهای گور .
 تازی شکسته ساز کند نغمه های سرد .
 سوی دگر بساط دراویش ژنده پوش ،
 مردم بگرد آن ، بینا و تیز گوش .
 سرنا و طبلها ،
 با ضرب یکنواخت ،
 مسحور میکنند .
 رقصند مار های سیه رنگ پیچ پیچ ،

بر دستهای لاغر درویشها ، بناز .
 مبهوت ، چشم دوخته مردم بر این بساط .
 این مردگان ما !
 وین زنده‌های ما !
 وین جایگاه شوم ،
 تفریحگاه ماست !

امثال ملل

آلمانی

زود فهمیده ، بد فهمیده میشود .
 حیوان را از شاخش وانسانرا از حرفش باید گرفت .
 زمان بد ، آدم خوب بارمی آورد .
 کسی که باز یاد شروع کند به کم ختم خواهد کرد .
 مغز کوچک و قلب بزرگ کارهای شگفت انجام میدهد
 هرچه قفس تنگتر ، آزادی شیرین تر .
 کسی که به بچه یاد میدهد از او بیشتر یاد می‌گیرد .
 ازدواج غذائی است که باید تادم مرگ جوید .
 گپوازه و تابوت ، برادرند .
 يك صلح ازده فتح بهتر است .
 مردگان واقعی در گورستان نیستند .
 بد می‌کنند و نمی‌گویند ، خوب می‌گویند و نمی‌کنند .
 طفیلی هرگز دیر نمی‌آید .
 هفته برای تنبل ، هفت تا فردا است و برای ساعت هفت تا امروز .
 هر کسی جلوی خانه خودش را جارو کند شهر تمیز می‌شود .
 بدبختی از دری که برایش باز شده داخل میشود .
 حقیقت دفتر زمان است .
 زمان ، هر چیز را که ساخته شده خراب می‌کند ، زبان هر چیز را که ساخته خواهد شد .
 مرض ، خود طبیعی است .
 وقتی مقام آمد حافظه میرود .
 تملق سم شیرینی است .
 اگر حادثه ای رخ ندهد ، دیوانه هم می‌تواند حکومت کند
 بهترین دشمنان ، آنهایی هستند که قبلا تهدید می‌کنند .



دکتر اپریم

یک بحث علمی در اطراف مونوپلها (۲)

طرز تشکیل و اهمیت اقتصادی قرائت ها و کارتل ها

در قسمت اول این مقاله تعریف مونوپلها و تشریح نقش اقتصادی آنها از لحاظ محدود کردن محصول و بالا بردن قیمت اجناس گذشت. اشکال مختلف انحصار و مثالهای مختلفی از طرحهای ملی و بین المللی آنها نیز نشان داده شد. اکنون درین مقاله طرز تشکیل مونوپلها و اهمیت اقتصادی آنها در دنیای امروز مورد بحث قرار خواهد گرفت. در شماره آینده اهمیت و نقش سیاسی مونوپلها و نفوذ آنها در دستگاههای حاکم ممالک سرمایه داری بگفتگو در آورده خواهد شد.

طرز تشکیل مونوپلها

برای تشکیل دادن یک انحصار موقتی و غیر ثابت، مدیران شرکتها و کار فرمایان از راه مؤسسات بازرگانی و صنعتی Trade Association به هم وارد مذاکره شده، سیاست مشترکی در امور تولید و فروش کالاها اتخاذ می کنند
برای تأسیس یک مونوپل ثابت از یکی از راههای زیر عمل می شود:

- ۱ - ممکن است یکی از واحدهای تولید، که سرمایه بیشتری دارد، بتهنایی و یا باتبانی دیگر شرکتهای بزرگ، دارائی و یا سهام سایر واحدهای تولید را بخرد و بدینوسیله آنها را تحت اختیار خود بیاورد.
- ۲ - و یا ممکن است واحدهای بزرگ تولید یکی یا هر دو راه زیرمتوسل شوند و رقیبان خود را از بین ببرند و از این راه مونوپلی برای خود دایر کنند:
 الف - کالای خود را به قیمتهای خیلی ارزان و حتی بضرر بعرض فروش گذاشته ازین راه بیشتر مشتریان را بخود جلب نمایند. رقیبان چنین واحدها که قدرت و مقاومت مالی کافی برای مبارزه باخضرات متادای و زیادی که در اثر فروش کالا بقیمت خیلی ارزان را ندارند، مجبور می شوند تسلیم واحد بزرگتر شوند و یا سهام خود را بفروشند. چون اگر تسلیم نشوند پس از مدتی تحمل خسارت مجبور به برچیدن کارخانه ها و دستگاههای تولیدی خود خواهند شد. (این نوع رقابت

در اقتصاد با اسم « رقابت گلوبل Cut throat Competition » موسوم است . پس از آنکه رقیب های واحد بزرگ با بنظر یق از بین رفتند و باک مونوپل دایر گردید، این مونوپل خواهد توانست مقدار محصول و میزان بهای آنرا طبق میل خود تعیین کند بدون اینکه رقیبی مانع کار او باشد .

مثال - Standard Oil Co. و American Tobacco Co. در مورد طرز تشکیل مونوپل های ثابت بهترین مثال اینگونه « رقابت گلوبل » هستند .

ب - هم چنین ممکن است واحد های بزرگ تولید برای تضعیف رقیبای خود، فروشندگان اجناس خود را مجبور کنند بسا اینکه از فروش اجناس رقیبان آنها خودداری کنند و یا خریداران خود را مجبور کنند که فقط اجناس آنها را استعمال نمایند . نظر با اینکه کالا های واحد های بزرگ تولید اهمیت بیشتری برای فروشندگان دارد مجبورند با اینکه مقرراتی که از طرف همانها معین می شود ، نیز تن در دهند . در نتیجه واحدهای کوچک از قسمتی از بازار خود محروم می شوند و ناچار تسلیم اراده شرکتهای بزرگ می گردند .

مثال - International Harvester Co. سازنده ماشین های کشاورزی و

United Shoe m'ry Co سازنده ماشینهای کفشدوزی .

اهمیت اقتصادی مونوپلها

در اینجا نشان خواهیم داد که با وجود مقررات و قوانین متعدد منع مونوپلها، که در برخی کشورهای سرمایه داری از قبیل امریکا و انگلستان وضع گردیده است، در ظرف ۵۰ سال اخیر، مونوپل های فراوانی در کشورهای سرمایه داری بوجود آمده است . بنحویکه امروز بیشتر معادن و صنایع سنگین و وسائل حمل و نقل را تحت اختیار و کنترل خود در آورده ، نقش بزرگی در زندگی اهالی آن کشورها بازی می کنند . برای این منظور کشورهای صنعتی انگلستان و آلمان و ممالک متحده امریکای شمالی را مورد رسیدگی قرار خواهیم داد .

مقررات مربوط به مونوپلها و اهمیت آنها در کشور آلمان -

برعکس کشورهای انگلوساکسون (انگلستان و امریکا) ، تشکیل مونوپلها در آلمان همیشه آزاد بوده است . یعنی طبق قوانین این کشور کنتراتی نمی، که بنظور محدود کردن محصول و یا تعیین قیمت های حداقل (مینیموم) Contracts in Restraint of Trade بین واحدهای مختلف بسته میگردد، همیشه قانونی و قابل اجرا شناخته شده است . حتی در موارد مختلف ، مقامات دولتی انقاد این قبیل قرار دادها و تشکیل مونوپل ها را علناً تشویق نموده اند .

مهمترین محرک دولت در تشویق مونوپلها ، عبارت از همان گذاشتن منابع صنعتی کشور تحت اختیار و کنترل اشخاص معدود بوده است . زیرا از این راه میتوان در موارد جنگ بنحو آسانتر و بهتری تمام اقتصادیات کشور را برای تولید لوازم جنگی بدست گرفت .

یکی دیگر از خواص مونوپل های آلمان عبارت از کنترل بانگهای آن کشور روی صنایع بزرگ و کک و مساعادت آنها در ایجاد مونوپلها می باشد . یعنی در آلمان مانند ژاپون بانگها بکسمت بزرگ از سرمایه خود را برای ایجاد شرکت

های صنعتی و با خرید سهام آنها بکار برده و بدینوسیله امور آن شرکتها را تحت کنترل خود آورده آمد. باین علت برای از بین بردن رقابت بین شرکتهای مختلف، که بانکها در آنها ذینفع می باشند، سعی می نمایند آنها را یکدیگر نزدیک نموده و مونوپل تأسیس نمایند تا از ابتراء از تنزل قیمت های اجناس جلوگیری شود و میزان سود شرکتها ترقی نماید.

با در نظر گرفتن این حقایق، تعجب آور نیست اگر دیده میشود که در سال ۱۹۳۰ در حدود سه هزار مونوپل بشکل کارتل در کشور آلمان وجود داشته که تمام امور مهم اقتصادی کشور را تحت اختیار خود داشتند. هیتلر توانست بدون زحمت زیاد این کارتلها را هم از حیث محصول و هم از لحاظ محل بدستهای مختلف تقسیم کند و برای اداره کردن هر یک از دسته ها رئیسی از حزب نازی تعیین نموده بدینوسیله اقتصادات کشور را تحت اختیار خود بیاورد.

لازمست در اینجا متذکر شد که قانوناً و رسماً اگر مونوپلی « برخلاف منافع عامه » یعنی با اصطلاح لاتینی Contra bonos mores باشد تشکیل آن قدغن میباشد ولی در عمل « منافع عامه » بنحوی تعبیر شده است که از تأسیس هیچگونه انحصار و مونوپلی جلوگیری نشده است. اگر چه هر شاگرد مدرسه ای میداند که منظور علمی و صریح مونوپلها عبارت از همان محدود کردن محصول و بالا بردن بهای اجناس می باشد؛ گویا در قاموس حقوقی کشورهای سرمایه داری منظور از « منافع عامه » Bonos mores عبارت از منافع فروشندگان محصول یعنی سرمایه-داران می باشد نه منافع خریداران و مصرف کنندگان که اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند.

اگر چه مقامات آلمانی از تشکیل مونوپلها جلوگیری ننموده بلکه برعکس آنها را تشویق نموده اند؛ ولی در سالهای بعد از جنگ اول بین المللی حکومت های دموکراتیک آن کشور سعی نمودند از راه مقرراتی چند فعالیت های آنها را طبق شرح زیر تحت نظارت مقامات دولتی در آورند.

چنانکه در قسمت اول این مقاله تشریح شد، اکثر مونوپل های موجود در کشور آلمان بشکل کارتل می باشند. تا اوائل قرن بیستم بیشتر کارتلها عبارت از مؤسسات غیر رسمی و آزادی بودند که واحد های مختلف تولید میتوانند بر حسب دلخواه در آنها شرکت نموده و یا از آنها مجزا شوند.

کم کم این کارتلها صورت رسمی و قانونی بخود گرفته قرارداد هائی تنظیم نمودند که هر یک از اعضای آن موظف بودند طبق مفاد آنها عمل نمایند. همچنین سندیکاهای شرکتهای مستقلی برای نظارت در تولید و فروش کالاها توسط واحدهای مختلف بوجود آوردند.

قانون کارتلها (Cartel Decree) مورخ ۱۹۲۳ - نظر باینکه طبق بعضی از قرار داد های کارتلها، عده ای از اعضای کارتل سوء استفاده هائی بشهر سایر اعضا می نمودند و شکایاتی در این باره بدولت میرسید، در سال ۱۹۲۳ تصویب نامه ای بشرح زیر صادر گردید. این تصویب نامه بعداً از مجلس آلمان (Reichstag) گذشته

بصورت قانون کارتلها درآمد .

طبق این قانون لازم بود :

اولاً (تمام قرارداد های مربوط به تأسیس کارتلها کتبی باشد .
ثانیاً) وزیر اقتصاد حق داشت بعضی از کنتراتها را که طبق تشخیص وی
بضرر منافع کشور می باشد الفناء نماید و یا اعضای کارتل را از اجرای برخی از مواد
آنها معاف نماید .

ثالثاً) محکمه ای با اسم محکمه کارتلها برای رسیدگی بشکایات و دعوی
کارتلها و اعضای آنها ایجاد گردید .

در سال ۱۹۳۳ امتیازات جدیدی برای مداخله در امور کارتلها و نظارت
در فعالیتهای آنها بوزیر اقتصاد داده شد .

در اثر قوانین نامبرده در بالا، که تفضیقاتی برای فعالیتهای و اختیارات کارتلها
ایجاد نموده بودند؛ بعضی از شرکتهای بیجای تأسیس کارتل ، با هم ترکیب شدند و
سایر شکل های مونوپلها و تراست هارا تأسیس کردند . نظر باینکه سایر شکلهای
مونوپلها مشمول قوانین نامبرده نبودند واحد های مختلف توانستند با تغییر شکل
ظاهری ولی بدون تغییر ماهیت ، نقشه های اقتصادی خود را مانند سابق اجرا نمایند .
مقررات مربوط به مونوپلها و اهمیت آنها در کشور انگلستان .

از قدیم، الایام بنا بر مفاد اولین قوانین انگلستان که با اسم « قانون عمومی »
(Common Law) موسوم است ، تأسیس انحصارها قدغن بوده است . تنها استثنائی
که باین قانون اجازه داده میشد نسبت بمختر و مؤسسان صنایع جدید بود ؛ یعنی
برای تشویق صنایع جدید انحصار تولید محصول آنها برای مدت معینی بمخترعین و
موسسان آنها داده میشد .

در خلال قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی سلاطین سلسله « استوارت » (Stuart) و
« تودر » (Tudor) برای تأمین بودجه کشور و هزینه های دربار ، بفروش حق انحصار
و امتیازات تولید و فروش کالا ها پرداختند . در سال ۱۶۲۴ قانون مونوپلها
(Statute of Monopolies) ، که هنوز بقوت خود باقی است ، از مجلس گذشت .
طبق این قانون تشکیل تمام مونوپلها ممنوع شد و کنترتهاى مونوپلی لغو و باطل
اعلام شد .

فقط مخترعین ماشینهای جدید و مؤسساتی که بمنظور پیشرفت صنعت و یا
تجارت مخصوص و مینی تشکیل میگردد، حق داشتند از برخی امتیازات انحصاری با
اجازه دولت استفاده کنند .

چون بعضی سلاطین ، حتی بعد از وضع این قانون برای منافع شخصی خود ،
اقدام باعطای حقوق انحصاری میکردند در سال ۱۶۸۹ میلادی لایحه مشهور
(Bill of Rights) توسط مجلس تهیه و تقدیم شاه گردید . طبق این لایحه حق صدور
امتیازات مونوپلها موکول بتصویب پارلمان گردید .

منع احتکار و ذخیره کالا - علاوه بر قوانین فوق الذکر ، « قانون
عمومی » انگلستان شامل مقرراتی راجع بمنع احتکار و منع ذخیره کالاها بود ولی

دراواخر قرن هجدهم، هنگامیکه در اثر بروز انقلاب صنعتی، تجارت کشور در حالت نشو و نما ی سریعی بود، بازرگانان این مقررات را خلاف منافع خود تشخیص دادند و اعتراضاتی بر علیه آنها نمودند. کمیته ای که برای رسیدگی باین مقررات در سال ۱۷۶۷ تعیین گردید گزارش داد که این مقررات مانع بزرگی در راه پیشرفت تجارت آزاد در شیلات شده و موجب بالا بردن بهای آنها گردیده است و همچنین اقتصاددان معروف آدام سیت (Adam Smith) در کتاب مشهور خود (The wealth of Nations) نوشت: « ترس عمومی از احتکار و ذخیره اجناس بی شباهت بترس عمومی از جادوگری نیست. » بنابراین طبق مقتضیات تجارت آزاد، در سال ۱۷۷۲ میلادی مقررات منع احتکار و ذخیره لغو گردید.

قرار دادهای محدود کردن آزادی تجارت

(Contracts in Restraint of Trade)

همچنین از دوره های سابق، معاکم قضائی، قرار داد ها و کنترانهائی را که بمنظور محدود نمودن آزادی تجارت بسته می شود غیر قابل اجرا تشخیص داده و بآنها ترتیب اثر ننیدهند. منظور از این گونه قرارداد ها عبارت از کنترانهائی است که بمنظور تعیین بهای حداقل (مینیموم) اجناس و یا تقسیم بازار و یا امتناع از رقابت بین واحد های مختلف منعقد میشود. این گونه قرار داد ها بطور کلی حتی امروزه نیز در کشور انگلستان غیر قابل اجرا (Unenforceable) می باشند. معهدا تحت فشار مقتضیات اقتصادی کشور، معاکم قضائی بتدریج رویه خود را عوض کرده و بعضی از قرارداد های مونیولی را قابل اجرا شناخته اند موارد زیر بهترین نمونه این عمل می باشند:

- ۱ - در مواردیکه رقابت بین واحد های تولید بضرر جامعه تشخیص داده شده باشد، قرارداد های منع رقابت، معتبر و قابل اجرا تعیین گردیده اند.
- ۲ - بعضی از کنترانهائی که عمده فروش و یا خرده فروشان را وادار بر رعایت بیک بهای مینیموم می نمایند، نیز قابل اجرا تشخیص داده شده اند.
- ۳ - قرارداد هائی که خریداران اجناس کارخانه را وادار میکند تمام اجناس مورد لزوم خود را از آن کارخانه بخرند نیز معتبر شناخته شده است. بهترین مثال این قرارداد ها عبارت از قرارداد کارخانه ماشینهای کشاورزی موسوم به United Shoe Machinery Co. می باشد این کارخانه که ماشینهای خود را بکرایه میداد، کارخانه ها و مؤسسات کشاورزی را ملزم میکرد که تمام لوازم و ماشینهای خود را از آن بخرند و یا کرایه بگیرند. در غیر این صورت از دادن هر گونه ماشین بمتخلفین امتناع میورزید. این قرارداد ها بنفع جامعه و قابل اجرا تشخیص داده شده است!

در اینجا لازمست تذکر داد که برای تعیین اینکه آیا قراردادی قابل اجرا می باشد یا خیر، معاکم قضائی باید اغلب تشخیص دهند که آیا اجرای قرار داد مورد نظر، بضرر منافع عامه میباشد یا خیر. « منافع عامه » مفهوم مهمی است که قضات آنرا در هر زمان بر حسب مقتضیات اقتصادی آن بیک نحو تعبیر می نمایند. بقول رابینسون (Robinson) نویسنده کتاب مونیولی که در سابق بآن اشاره شد « در تعبیر

مفهوم منافع عامه، محاکم قضایی اغلب منافع صاحبان کارخانه هارا با منافع عامه یکسان تلقی مینمایند» یعنی اگر قرار دادی بنفع صاحبان کارخانه ها باشد اغلب آنرا بنفع عامه تشخیص میدهند.

اهمیت مونوپلها در اقتصاد کشور انگلستان - اگرچه اهمیت مونوپلها در انگلستان بعلی کتر از ممالک متحده امریکا است؛ ولی با وجود این امروزه تعداد و اهمیت آنها خیلی زیاد می باشد.

گزارش رسمی کمیته تراستها (Committee on Trusts) که در سال ۱۹۱۹ توسط دولت تشکیل گردید این نکته را کاملاً تأیید میکند. پرفسور هیلتون (Hilton) منشی این کمیته می نویسد:

«در تمام شعبات صنایع انگلستان، مؤسساتی برای کنترل و تعیین قیمت‌های حداقل و یا میزان محصول پیدا می شود... اگرچه مقدار آنها بتحقیق معلوم نیست ولی بدون شك از پانصد تا تجاوز میکنند... مثلاً ۲۵ درصد مصالح ساختمانی به طور کامل و ۳۳ درصد آنها بنحو غیر کامل تحت کنترل مونوپل‌های باشد... در بعضی از شعبات ۸۰ الی ۱۰۰ درصد محصول یا تحت کنترل چند واحد بزرگ تولید است و یا توسط مؤسساتی که بمنظور کنترل قیمت‌ها و غیره تأسیس گردیده است نظارت می شود... بطور کلی رقابت در تعیین بهای اجناس زیادی، عامل اصلی نبوده و نقش مهمی را بازی نمیکند.»

از ۱۹۱۹ بعد تعداد و اهمیت مونوپلها زیاد تر شده و حتی در بعضی از شعبات صنایع از قبیل قماش و فلاحه، که در آن تاریخ با سیستم رقابت آزاد اداره میشد، امروز مونوپل‌های بزرگی پیدا شده است.

مقررات مربوط به مونوپلها و اهمیت آنها در ممالک متحده

آمریکا - در هیچیک از کشورهای بزرگ سرمایه داری ترس از مونوپلها باندازه کشور امریکا نبوده است. باین علت در این کشور، چنانکه در زیر بشرح خواهد رسید، بیش از کلیه ممالک سعی در رفع و تجزیم مونوپلها از راه قوانین متعدد شده است. با وجود این باید تأکید شود که، علی رغم کلیه مقررات، تعداد و اهمیت مونوپلها در اتا زونی بیش از سایر کشورهای دنیا می باشد.

علت اصلی این امر عبارت از شرائط اقتصادی آن کشور میباشد که نشو و نمای مونوپل‌ها را در آن مملکت سهل و آسان نموده، کلیه قوانین و مقررات سیاسی را در برابر این قوانین اقتصادی بی اثر ساخته است.

مهمترین شرائط پیدایش و ازدیاد این مونوپلها در اتا زونی بشرح زیر می باشند:

۱ - کمی رقابت از طرف کشورهای صنعتی - صنایع کشور امریکا، به علت دوری از ممالک صنعتی اروپا و همچنین به علت وجود دیوار بلندی از گمرکها، که ورود اجناس خارجی را در داخل کشور خیلی سخت و دشوار می نمود، توانستند در اواخر قرن نوزدهم میلادی بدون رقابت خارجی تأسیس و نشو و نما کنند. این نشو و نما خود منجر به پیدایش واحدهای بزرگ تولید گردید.

۳ - صنایع و منابع مواد خام جدید - در اتازونی انقلاب صنعتی دیرتر از سایر کشورها بوقوع پیوست (در سالهای ۱۸۷۰ الی ۱۸۹۰). باین علت کشور مزبور، با استفاده از آخرین تکنیک تولید محصول، صنایع خود را از همان مرحله اول به شکل واحد های بزرگ تولید (Large Scale Production) در آورد. همچنین تأسیس مونوپلها در موارد معادن و سایر منابع مواد خام، در کشوری مانند اتازونی که اراضی آن بتازگی بین اهالی قسمت گردیده بود، بر مراتب آسانتر از تأسیس مونوپلها در کشورهای کهنه از قبیل انگلستان و فرانسه بود.

۳ - کمک بانکها - بانکهای اتازونی با دادن پول و اعتبار کافی بکارخانه های مختلف، کمک موثری در توسعه آنها و تأسیس مونوپلها نمودند.

۴ - اختلافات بین قوانین محلی و قوانین کشوری (State and Federal Laws) یکی دیگر از علل پیشرفت مونوپلها در اتازونی، عبارت از تقسیم مسئولیت بین مقامات محلی و مقامات کشوری می باشد. مونوپلیستها توانستند از این تقسیم مسئولیت و از اختلافات موجود بین قوانین محلی (State Laws) و قوانین کل کشور (Federal Laws) در مورد مونوپلها، حداکثر استفاده را برای پیشرفت مقصود خود ببرند.

قوانین و مقررات مربوط به مونوپلها - طبق قانون عمومی (Common Law) در امریکا نیز، مانند انگلستان، تمام قراردادهای و کنتراتیهای مربوط به محدود کردن آزادی تجاری از قبیل کنتراتیهای محدود کردن محصول و تقسیم بازار و غیره غیر قابل اجرا تشخیص داده می شدند.

قانون شرمین ۱۸۹۰ (Sherman Anti-Trust Act) - اولین قانون منع و تحریم مونوپلها موسوم به «قانون شرمین» بود که در سال ۱۸۹۰ وضع گردید. طبق این قانون تمام قرارداد های محدود کردن تجارت اعم از تراستها و غیره، نه فقط غیر قابل اجرا بلکه غیر قانونی تشخیص داده شد و مسئولین اینگونه کنتراتیها قابل تعقیب گردیدند.

ولی این قانون در جلوگیری و برچین مونوپلها تأثیر اساسی نداشت. زیرا مونوپلهای مختلف، با استفاده از اختلافات موجود بین این قانون و مقررات محلی مربوط به مونوپلها، توانستند همچنین بفعالیتهای خود ادامه داده فقط شکل خود را تغییر دهند یعنی دیگر بصورت «تراست» مشروح در قسمت اول باقی نماندند و شکل های دیگری بخود گرفتند. بعلاوه، از طرفی کنگره، بودجه کافی برای اجرای این قانون از راه کسب اطلاعات درباره مونوپلها و تعقیب آنها در نظر نگرفته بود و از طرف دیگر مأمورین اجرای قانون، شوق و رغبت زیادی برای عملی کردن مفهوم واقعی آن نداشتند.

قانون کلیتون ۱۹۱۴ (Clayton Act) - در سال ۱۹۱۴ «ولسون» رئیس جمهور وقت امریکا، قانون کلیتون را برای تقویت قانون سابق بتصویب کنگره رساند. طبق این قانون بعضی از اعمال انحصار طلبانه مونوپلها که با نام «اعمال ناصالح» (Unfair Practices) نامیده میشوند؛ از قبیل محدود کردن آزادی عمل خریداران اجناس و تبعیض در قیمتها (Price Discrimination) قدغن گردیدند، همچنین برای حفظ رقابت بین واحد های تولید، خرید سهام یک شرکت

توسط شرکتهای رقیب و تعیین هیئتهای مدیره مشترک بین آنها ممنوع گردید .
بعلاوه هیئتی با اسم کمیته بازرگانی کل کشور (Federal Trade Commission) برای نظارت در اجرای قانون نامبرده و تعقیب متخلفین تأسیس گردید .
ولی این قانون نیز دارای همان نقاط ضعف قانون «شرمن» بود و اثر قابل ملاحظه ای در جلوگیری از توسعه مونوپلها نداشت .

قانون وب پامرین ۱۹۱۸ = (Webb-Pomerene Act) این قانون ،
بنگاههای تجاری را که فقط بصورت اجناس اشتغال میورزیدند از قانون «شرمن»
معاف نمود . یعنی تشکیل مونوپلها را برای آنها قانوناً مجاز کرد .

قانون رابینسون پاتنمن ۱۹۱۴ (Robinson-Patman Act) - این قانون
در نتیجه شکایات متعدد بازرگانان کوچک و خرده فروشان از مونوپلها در تأیید و تقویت
قانون «کلپتون» وضع گردید؛ ولی این نیز اثر بزرگی در جلوگیری از عملیات
مونوپلها نداشت .

دوره صدارت روزولت ۱۹۰۲ - ۱۹۰۸ - از ابتدای صدارت خود،
پرزیدنت روزولت برای جلوگیری از بحران اقتصادی و بیکاری موجوده در کشور،
دست بیک سلسله اقداماتی موسوم به «معامله جدید» (New Deal) زد . چون
تنزل متداوم در بهای اجناس، یکی از دلایل اصلی تشدید بحران اقتصادی تشخیص
داده شده بود مشارالیه سعی کرد از راه تعیین بهای حداقل، برای بعضی از اجناس
مهم، و همچنین بوسیله محدود کردن میزان محصول برخی از محصولات کشاورزی و
صنعتی، بهای اجناس را بالا ببرد و از شدت بحران بکاهد . برای اجرای این سیاست ،
روزولت مجبور بود تولیدکنندگان محصولات مورد نظر را بشکل مؤسسات تجاری
مشکل و تحت نظارت دولت نگاهدارد .

تشکیل ایگونه مؤسسات، که موجب جمع آوردن و بهم نزدیک کردن تولیدکنندگان
مختلف گردید، کمک مؤثری در تشکیل مونوپلهای جدید نمود .

در سال ۱۹۳۸، روزولت کمیسیونی برای اصلاح قوانین و مقررات منع
مونوپلها تشکیل داد. این کمیسیون پیشنهاد هائی در این زمینه تقدیم روزولت نمود؛ ولی با
نهایت تأسف لازمست اذعان کرد که این اقدامات نیز از پیدایش و نشوونمای مونوپلهای
جدید جلوگیری ننمود .

تاریخ کمپانی نفت ستاندارد (Standard Oil Co.) - بهترین مثال برای
تشریح وسائل مختلف تأسیس مونوپلها و ناتوان بودن قوانین منع مونوپلها در مقابل آن
وسائل، عبارت از تاریخ کمپانی فوق می باشد که خوبست در اینجا مختصراً ذکر شود .
جان د . راکفلر (John D. Rockefeller) مؤسس کمپانی ستاندارد، ابتدا
یک نفر دفتردار بود . در سال ۱۸۵۸ وی بایک نفر سرباز انگلیسی یک تجارتخانه
عمده فروشی دائر کرد .

پس از جنگ داخلی امریکا موجب پیشرفت فوق العاده ای در کار این
تجارتخانه گردید و بدینوسیله راکفلر ثروت هنگفتی جمع نمود .

در سال ۱۸۶۲، راکفلر با شریک خود دو اردکار استخراج و تصفیه نفت شده و در
سال ۱۸۷۰ مشارالیه با چند نفر دیگر شرکت نفت ستاندارد را تأسیس نمودند. این

شرکت در آغاز کار، یک میلیون دلار سرمایه داشت و فقط ۰.۳٪ محصول نفت کشور را تصفیه میکرد. نه سال بعد یعنی در سال ۱۸۷۹، همین کمپانی مسئول تصفیه ۰.۹۵٪ محصول نفت آمریکا شده بود. اکنون باید دید را کفتر از چه راهی توانست باین سرعت پیشرفت نماید؟

در مرحله اول، را کفتر در صدد برآمد کلیه کارخانه های تصفیه (Refinery) ناحیه کلیولاند (Cleveland) را، که ۰.۲۵٪ نفت اتانزونی در آنجا تصفیه میشد، بدست بیاورد. برای این منظور وی با کمپانیهای راه آهن، که محصول نفت تصفیه شده را بازار های مشرق کشور حمل میکردند، قرارداد هائی برای تخفیف بهای حمل و نقل منعقد نمود؛ یعنی باین وسیله برای حمل و نقل نفت خود به نیویورک کمتر از سایر کمپانیها میپرداخت.

را کفتر به تخفیفهای کسب شده اکتفا ننموده و کمپانیهای راه آهن را وادار کرد که قیمت حمل نفت دیگر شرکتها را تا دو برابر بالا ببرد. از این راه شرکتها رقیب نتوانستند بر قایت خود ادامه دهند و کم کم همه تسلیم کمپانی ستاندارد شدند. پس از بدست آوردن کنترل شرکتهای کلیولاند، را کفتر در صدد کنترل کمپانیهای تصفیه نفت سایر نقاط آمریکا از قبیل پیتسبرگ (Pittsburgh) و غیره برآمد. این منظور را وی از سه راه زیر بدست آورد:

۱- وسائل حمل و نقل - در اینجا را کفتر علاوه بر انعقاد قراردادهای تخفیف در بهای حمل و نقل، راه دیگری را نیز بکار برد. وی شروع بکشیدن لوله درازی، برای بردن نفت از کارخانه های تصفیه بازار های مختلف، اقدام نمود. ضمناً کمپانی های راه آهن را وادار کرد که از سایر لوله کشیها بنحو زیر جلو گیری نمایند: در نقاطی که لوله ها خط راه آهن را قطع میکردند کمپانیهای راه آهن اجازه لوله کشی نمیدادند. از این راه را کفتر بتنهائی توانست از سیستم لوله کشی، که بمراتب ارزاتر از حمل و نقل راه آهن بود، استفاده نماید.

۲- خرید سهام - را کفتر سهام شرکتهای متعددی را مخفیانه خریداری نموده و کنترل چندتا از آنها را بدست آورد.

۳- رقابت گلویر - برای از یا در آوردن رقیبان خود، را کفتر در موارد زیادی نفت خود را بقیمتهای خیلی ارزانی به عرض فروش می گذاشت و خریداران را بخود جلب می نمود و پس از ورشکستی و یا تسلیم دیگر شرکتها، نفت، قیمت های خود را دوباره بالا میبرد.

مبارزه با قوانین منع مونوپلها - حال باید دید کمپانی ستاندارد با چه وسائلی توانست زیر بار قوانین منع مونوپل نرود و بقیامت های خود ادامه دهد.

در سال ۱۸۷۹ مشاورین حقوقی کمپانی ستاندارد شکل «تراست» را (رجوع شود به ص ۷۱ شماره ۴ مردم) برای آن شرکت اختراع نمودند. در سال ۱۸۹۰ قانون «شرمن» وضع شد و در سال ۱۸۹۲ کمپانی ستاندارد تحت تعقیب واقع گردید و محکوم بانحلال شد. کمپانی ستاندارد که در این تاریخ ۸۴ شرکت مختلف را تحت امتیاز داشت فوراً شکل خود را بنحو زیر تغییر داد:

سهام ۶۴ شرکت بآن ۲۰ شرکت دیگر فروخته شد و سهام این بیست شرکت نیز بین صاحبان تراست (یعنی دارندگان نامه های تراست سابق) تقسیم گردید. پس از مدتی، کمپانی ستاندارد دو باره تحت تعقیب واقع گردید. ایندفعه، برای نرفتن زیر بار قوانین منع مونوپل، کمپانی مذکور اداره مرکزی خود را بحل نیوجرسی (New Jersey)، که مقررات آن نسبت بشکلی «مادر شرکتها» مساعد بود منتقل نمود و بشکل یک «مادر شرکت» و چند شرکت فرعی (ص ۷۲ مجله ۴ مردم) بقالیت های خود ادامه داد.

در سال ۱۹۰۶ کمپانی مذکور برای دفعه سوم طبق قانون «شرمن» مورد تعقیب واقع گردید. در سال ۱۹۰۹ محکمه بدوی آنرا محکوم نمود و سپس در سال ۱۹۱۱ محکمه تمیز برای محکمه بدوی را تأیید نمود. کمپانی ستاندارد باین علت یکبار دیگر تغییر فرم داد و سهام کلیه شرکت های فرعی را بین سهام داران خود بالنسبه تقسیم کرد.

ضناً برای هم آهنگی و همکاری و کنترل شرکت های فرعی هیئت مدیره های مشترکی برای آنها تعیین نمود.

مونوپل مزبور، علی رغم کلیه مقررات قبلی و بعدی که مونوپلها را تحریم و غیرقانونی نموده است هم اکنون نیز بقالیت های خود ادامه میدهد.

اهمیت مونوپلها در ممالک متحده امریکا - امروز بدون شك و تردید اهمیت مونوپلها در امریکا بیش از سایر کشور های سرمایه داری می باشد. آمار زیر این نکته را بخوبی نشان میدهد: (۱) در سال ۱۹۲۹ در حدود ۴۹۲ در صد دارائی کمپانی ها (سواى بانکها) در اتانزونی تحت کنترل دویست شرکت بزرگ یعنی مونوپل بود و بیش از ۴۵ درصد درآمد کلیه کمپانی های کشور نصیب این دویست شرکت میشد.

این دویست مونوپل بزرگ توسط دو هزار نفر اداره میشد. پس در حقیقت این دو هزار نفر ۴۹۲ درصد کل دارائی کمپانی های امریکا را تحت کنترل خود داشته و مسئول اداره کردن و توزیع ۴۵ درصد کل درآمد شرکت های آن کشور بودند.

نکته مهمی که لازمست در اینجا تأکید شود اینست که اگرچه پیشرو مونوپل ها دارای سهام داران متعددی میباشدند (زیرا در اتانزونی افراد معمولی نیز در خرید سهام شرکت می نمایند) با وجود این، کنترل امور شرکتها در دست هده معدودی میباشد که توانسته اند خود را با وسائل گوناگون بمقام هیئت مدیره برسانند و در عمل نیز قابل عزل باشند.

۱ - این آمار از کتاب Modern Industry and Private Property تألیف Berle و Means استخراج شده است - آقای F. L. Allen نیز در کتاب مشهور خود بنام «خداوندان تولید محصول» Lords of Creation بآن اشاره کرده است.

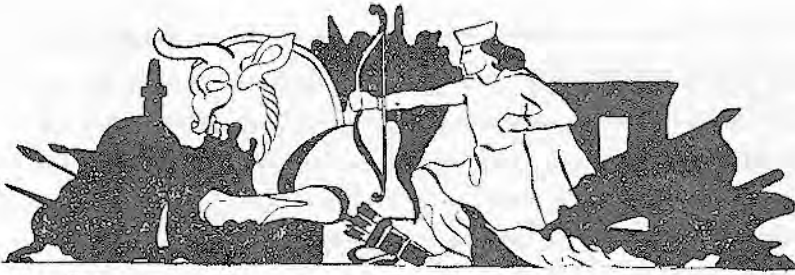
مثلاً مونوپل مشهور فولاد (United States Steel Corporation) دارای ۱۸۲۵۸۵ نفر سهام دار بود ولی هیئت مدیره شرکت، که اختیارات تام در کنترل امور شرکت و توزیع درآمد و پرداخت حقوقها و هزینه ها داشت، فقط دارای ۱/۴ درصد سهام شرکت بود - بعبارت دیگر سهام داران معمولی چه در انگلستان و چه در آمریکا در عمل هیچ تأثیری در انتخاب مدیران شرکتها نداشته و در بیشتر موارد مدیران شرکت (Self-Appointed and Self-Perpetuating) خود را انتخاب کننده و خود ادامه دهند می باشند .

نتیجه مهمی که از بحث در قوانین منع مونوپل در کشورهای سرمایه داری و بخصوص در ممالک متحده امریکا گرفته می شود، اینست که این قوانین اثر بزرگی در جلوگیری از تأسیس و یا پیشرفت مونوپلها نداشته اند . در نتیجه این قوانین ، مونوپلها فقط شکل خود را تغییر داده اند تا با مقررات رقت بیشتر تطبیق کنند ولی حقیقت و یا واقعاً وجود مونوپلها همچنان باقی می ماند . بقول رابینسون (E. A. G. Robinson) « بین مقامات دولتی که مسئول وضع و اجرای قوانین مونوپلها هستند و مشاورین حقوقی مونوپلها همیشه یک رقابت و مبارزه فکری (Struggle of Wits) موجود است یعنی اولی در صدد پیدا کردن راههایی برای منع مونوپل است و دومی مشغول پیدا کردن وسائلی برای زیر بار نرفتن (Evasion) این قوانین است و در این رقابت و مبارزه مشاورین حقوقی شرکتها دائماً یکقدم از رقیبان خود جلوتر می باشند » نتیجه بحث بالا را می توان بنحو زیر خلاصه کرد :

۱ - همانطور که مارکس پیش بینی نموده بود، سیستم سرمایه داری رقابتی، که تا اواسط قرن نوزدهم در اروپای غربی و بخصوص انگلستان و فرانسه و آلمان حکم فرما بود، در اثر وجود عوامل مخصوص و مهم اقتصادی تغییر و تحولات بزرگی دیده و امروزه بشکل یک سازمان «سرمایه داری انحصار طلب» درآمده است که در آن امور مهم اقتصادی بدست یکمده معدود افراد انحصار طلب (Monopolist) اداره می شود .

۲ - اگرچه در برخی کشورها مقامات سیاسی و دولتی سعی جدی در منع تأسیس مونوپلها و جلوگیری از بسط نفوذ آنها نموده اند ، با وجود این بهیچوجه موفق جلوگیری از تحولات طبیعی بسوی سرمایه داری انحصار جو نشده اند و سرمایه داران انحصار طلب توانسته اند تمام مقررات و قوانین را که بر علیه آنها وضع شده است، از راههای مختلف و با تغییر شکل دادن خود، خنثی نمایند و نقشه های خود را از پیش ببرند .

البته این خود دلیل بزرگی است بر اینکه عوامل اقتصادی در تحولات اجتماعی مهم ترین عاملها می باشند و در قبال آنها سعی و کوشش مقامات دولتی و مذهبی و اداری اهمیت درجه دوم دارند و همه آنها بهیچوجه نمی توانند از تولید فزونی که شرایط اقتصادی آنها را ایجاب مینماید، بنحو مؤثری جلوگیری نمایند . در شماره آینده نفوذ مونوپلها را در امور سیاسی و اهمیت آنها را در اداره کردن و تغییر مشی دولت سرمایه داری مورد بحث قرار خواهیم داد .



سید تقی‌سی

جوانمرد خراسان

در آن گرمای تابستان سال ۱۲۸ هجری، که عبدالرحمن پسر مسلم، جوان ۱۹ ساله، سوار بر اسب، آهسته از دروازه شمالی کوفه بیرون آمد و بسوی شمال رهسپار میشد، در آن دوردست، در سرزمین خراسان، نصر پسر سیار کنانی لیشی از سه سال پیش باز پنجه ستمگری خود را در سینه های خونین مردم رنج دیده فرو برده بود.

عبدالرحمن جوان رعنای میانه قد باریک اندامی بود که جامه بسیار ساده، اما پاکیزه ای، در برودستار سرپی رنگی بر سر داشت. اسب کوه پیکر او در زیر رانش چون توده ای از سیم در حرکت بود و این جوان چالاک برفراز آن ره-نورد نجیب، نقشهای برجسته باستانی خسرو دوم ساسانی و شهیدیز را در طاق بستان بیاد می آورد.

عبدالرحمن یک سال بود که از سر زمین خویش دور شده و نزد ابراهیم ابن محمد از خاندان عباسی بکوفه رفته بود. این جوان دلیر و هوشمند و فرزانه از خاندانی کهن و از روستایی بنام سنجد، از ناحیه فریدن در خاک اصفهان، بود. پدرانش همه از طبقه آزادان بودند که در زمان ساسانیان نجیب زادگان ایران کهن را فراهم می کردند. جدش گودرز از بازماندگان بزرگمهر پسر بختگان، حکیم دانشمند معروف دربار خسرو اول انوشیروان بود. پیش از آنکه عبدالرحمن بجهان آید پدرش مسلم، در برابر وضع ناگواری که ستمگرهای بی درپی فرمانروایان بیگانه در آن سرزمین فراهم کرده بود، دیگر نتوانست تاب آورد و هر چه داشت فروخت و دست زن و فرزند خود را گرفت و البته کن شهر مرورفت، که در آن زمان جایگاه جوانمردان خراسان بود و هر کس بایشان پناه می برد روزگاری آسوده می یافت.

مسلم در بیرون شهر مرو در روستای «ماخان» زمینی خرید و خانه ای ساخت و خاندان خود را در آنجا نشاند. در سال ۱۰۹ که عبدالرحمن بجهان آمد

روستای ماخان در سه فرسنگی شهر مرو که این کودک در آنجا چشم باز کرده بود با چند روستای دیگر از آن پدرش بود. مسلم، پدر عبدالرحمن، در میان جوانمردان مرو بمقام بسیار بلندی رسیده بود و ایشان بطوع و رغبت وی را برانمایی و پیشوایی خود اختیار کرده بودند. عبدالرحمن درین محیط جوانمردی و بزرگواری، در میان دلاوران معروف مرو، رشد کرده و کم کم جوان برومندی شده بود. مردم مرو و جوانمردان آن دیار پس از مسلم امیدشان بیسر رشید او بود که، چون وارد زندگی شد کنیه «ابومسلم» را اختیار کرد و اینک دیگر «ابومسلم عبدالرحمن خراسانی» در همه خراسان بجوانمردی و فتوت و بخشندگی و ایران پرستی معروف بود.

در آن زمان جوانمردان مرو پسران خود را، از خرد سالی و از همان روزهای اول که بدیستان می رفتند و خط می آموختند، بمسلك و مرام خود آشنایی کردند. و از همان آغاز زندگی، بآیین ایران قدیم، سواری و تیراندازی و مشت زنی و شمشیر زنی و کمانداندازی و نیزه اندازی و زوبین بازی را با ایشان یاد می دادند. عبدالرحمن جوان درین فنون از همسالان خود برتری یافته بود. در زمانی که ابومسلم هنوز کودکی خردسال بود، در میان جوانمردان ایران جنب و جوش شکستی دیده می شد. فرمانروایان بیگانه بیدادگری خود را بمنتهی درجه رسانده بودند. خاندان اموی از دمشق کار گزاران خونخوار ستمگری بنواحی مختلف ایران شهر می فرستادند و ایشان را بر جان و مال و عرض و ناموس مردم سیه روزگار ایران، که نزدیک صدسال بود گرفتار بودند، مسلط می کردند. این کار گزاران بیگانه، بیپناه اینک باید در سال مبلغهای گزاف خراج و مقدارهای فراوان ارمغان و هدیه از کالا های این نواحی بدمشق بفرستند، بهیچ چیز مردم ابقا نمی کردند و از هیچ گونه بیدادگری و غارتگری شرم نداشتند.

یگانه نیرویی که در سراسر ایران شهر هنوز بآیداری می کرد و در برابر این غارتگران بیگانه ایستاده بود، همان جوانمردان بودند که مرکزشان شهر مرو بود و در آنجا نقشه ایستادگی و بآیداری خود را می کشیدند و بدست افراد خود و بیشتر جوانانی که در آغاز جوانی بودند بنواحی مختلف شرق و غرب و شمال و جنوب کشور می فرستادند.

در میان این جوانان، عبدالرحمن پسر مسلم یعنی ابومسلم خراسانی برآزاداری و هوش و دلآوری بر همه برتری داشت. پدرش مسلم مخصوصا در پرورش وی دقت بسیار کرده بود، و برای اینک این پسر رشید، که از آغاز کودکی

امیدهای بسیاری را بخود جلب کرده بود از همان زمان کار آزموده شود، مسلم در هفت سالگی او را به «عیسی پسر موسی سراج»، که از سران جوانمردان بود، سپرد تا با خود بکوفه ببرد و درین سفر این کودک نوآموز را بر موز کار خود آشنا کند.

جوانمردان ایران در آن زمان با علویان، که دشمنان فطری خاندان اموی بودند، روابط بسیار نزدیک بهم زده بودند که اندک اندک با تحساد و پیوستگی کامل رسیده بود. پیشوایان علویان بیشتر در کوفه گرد آمده بودند و شهر کوفه مرکز مخالفت با امویان شده بود و بهمین جهت جوانمردان ایران همواره بکوفه آمد و رفت می کردند و از آنجمله جوانمردان مرو نیز بی درپی فرستادگانی از سران خود و کسانی که کاملاً محرم بودند بکوفه می فرستادند. کودک هفت ساله، همینکه با سرپرست و آموزگار خود وارد کوفه شد، جزو گروهی درآمد که هوا خواهان ابراهیم پسر محمد از بازماندگان عباس ابن عبدالمطلب بودند و می کوشیدند کسی را ازین خاندان بر جای خلیفه اموی بگمارند و بدین گونه دست بیامداد گری و یغماگری خاندان اموی و فرستادگان ایشان را از ایران شهر کوتاه کنند.

ابومسلم از آن زمان تا ۱۹ سالگی، یعنی مدت دو ازمده سال، در میان پیروان ابراهیم روز بروز خود را برای رهایی کشور خویش از چنگال بیگانگان آماده ترمی کرد. درین زمان پیاپی برای انجام ماموریت های خویش بخراسان می رفت و باز بکوفه برمی گشت. در یکی از سفرهایی که بخراسان رفته بود دختر ابوالنجم عمران بن اسمعیل طلایی را، که از سران محتشم این نهضت بود، بزنی گرفت و پس از آن زن دیگری بنام فاطمه گرفت و سپس زن دیگری بنام اسماء بهمسری اختیار کرد و فرزندان او که داشت از همین اسماء بود.

درین سفرها گاهی ابومسلم، در اطراف اصفهان، بدینار خویشاوندانش، که پس از هجرت پدرش هم چنان در آن نواحی مانده بودند، می رفت. از آن جمله در سفری که بفریدن رفته بود بایکی از خویشاوندانش عیسی پسر معقل بن عمیر، که جد ابودلف عجمی امیر معروف ایرانی باشد، روابط نزدیک یافت و با او باذربایجان رفت و چون عیسی گرفتار شد ابومسلم غله او را فروخت و بهای آن را با خود بکوفه برد و پس از آنکه عیسی آزاد شد آن تنخواه را بوی داد و بدین وسیله این مرد را که توانگر و توانا بود بیاری خود و هوا خواهان این نهضت جلب کرد. در همین زمان که ابراهیم بن محمد بکوه رفته بود ابومسلم برای دیدار وی و پیشرفت کارهای خود نزد او بآن شهر رفت.

درین زمان بیروان امام محمد بن علی پدر ابراهیم ، که اندک اندک بر شماره ایشان در خراسان افزوده شده بود و ایشان را «شیعه خراسان» می گفتند ، بسیار شده بود. عمده ای از ایشان بکوفه آمده وفاداری و هوا خواهی خویش را اعلام کرده بودند و می بایست کسی را بریاست ایشان برگزینند و بخراسان بفرستند تا دعوت خاندان عباسی را آشکار کند و بپیدااست که ابو مسلم مناسب ترین کس برای این کار بود. وی را رسماً بریاست «شیعه خراسان» و آشکار کردن دعوت عباسیان برگزیدند و بدین گونه باردیگر با سلیمان بن کنیره حیرانی که او هم درین زمینه ماموریت دیگر داشت رهسپار خراسان شد .

ابو مسلم از سال ۱۲۴ ، که پانزده ساله بود ، در میان بیروان این نهضت مقام بلندی بدست آورده بود . درین سال با گروهی از شیعه خراسان که سلیمان پسر کنیره هم جزو ایشان بود از خراسان بازسوی کوفه راهی شد و در آنجا پسران معقل بن عمیر عجللی ، یعنی عیسی و ادیس نیز نیرویی تدارک دیده بودند و ابو مسلم با عاصم پسر ادیس که در بند بود نهانی دیدار کرد و او را نیز بخویش جلب کرد . در این زمان باز برای پیشرفت کار خود سفرهای دیگر بموصل و نصیبین و «آمد» کرد ، و از هر گونه پافشاری و استقامت برای اینکه کار یاران خویش را نیرو دهد و دعوت عباسیان را در هر دیاری اعلام کند خود داری نمی کرد .

نخست در یکی از سفرهایی که در ۱۲۴ بخراسان کرده بود ، دعوت خویش را آشکار کرد و مردم را بخویش خواند و جمعی از جوانمردان و دلاوران خراسان را گرد آورد و بر نصر بن سیمار کنانی ، که از سوی امویان در آن دیار حکمرانی می کرد ، برخاست و پس از کشمکش ، نصر گریزان شد و ابو مسلم صاحب اختیار خراسان گشت و چندی بر آن سرزمین حکمرانی کرد تا ایسکه بحکم ضرورت بازسفری بحجاز رفت و چون وی از خراسان رفت نصر بسیار از نهانگاه بیرون آمد و دوباره خراسان را بدست گرفت و از ۱۲۵ تا سال ۱۳۰ باز دیگر بر آن سرزمین استیلا داشت .

سر انجام چون ابو مسلم عبدالرحمن پیشوای جوانمردان خراسان ، همه وسایل کار خویش را مهیا ساخت و در نواحی مختلف مانند حجاز و جزیره و عراق و آسیای صغیر و جبال وری و اصفهان یعنی مرکز ایران با همدستان خود اتحاد استواری کرد و همه بایک دیگر عهد کردند ، باردیگر بسوی خراسان رهسپار شد که دعوت خویش را یکباره اعلان کند و بدین گونه ایرانی را که صدسال بود در زیر بنجه غارتگران و بیدادگران بیگانه می نالید ورنج می کشید از آن تیره روزی رهایی بخشد .

در آن گرما گرم تابستان سال ۱۲۸ بود که این جوانمرد مروزی از خاندان آزاد مردان فریدن اصفهان، سوار بر اسب سفید تناور زورمند خود، از شهر کوفه بیرون آمد. این جوان نوزده ساله اینک یکی از مردان توانای روزگار شده بود. از شهر «آمد» در آسیای صغیر گرفته تا کنار رود جیحون دلیران و دلاوران روزگار و همه کسانی که در راه آزادی ایران می کوشیدند با او یار شده و بدستاری با او سوگند یاد کرده بودند. برای آنکه توجه دشمنان و بدخواهان را جلب نکند، تا چند فرسنگ یکه و تنها راه شمال را پیمود. اما هر چه از کوفه دور می شد گویی بر شماره آشنایان هم پیمان او می افزود زیرا که در هر آبادی بزرگ و کوچک تنی چند پیشواز او بیرون می آمدند و او را بخانه محتشم ترین کسی که در آن آبادی بود می بردند و باندازه ای که لازم بود در آنجا می ماند و راز را با یاران خویش در میان می نهاد و قراری را که می بایست با ایشان می گذاشت. در شهرها نیز جوانمرد خراسانی درنگی می کرد و با پیشوایان و بزرگان پیمانی می بست.

چون پسر زمین نیشابور رسید شبی در روستایی در کاروانسرای افتاد و چون از کاروانسرا به پهمی بیرون رفت گروهی از او باشان، که در آن کاروانسرا بودند و این جوانمرد خراسانی را می شناختند، دراز گوشی را که با او بود و بنه او را می برد، دم بریدند. چون باز گشت از کاروانسرادار نام آن روستا را بر رسید گفت: «بوایباد». ابو مسلم گفت اگر این جا را «گندآباد» نکنم ابو مسلم نباشم و چون چندی پس از آن بر خراسان دست یافت بخاطر آن سرشکستگی مردم آن روستا را ادب کرد!

جوانمرد خراسانی در میان این همه تعصب و غیرتی که داشت روانشناس نیز بود و از کسانی که در سر راه او بودند آزمایشهای شگفت می کرد. یکی از سران خراسان، مردی توانگر و نیرومند از خاندان های کهن، «فادوسپان» نام داشت و از دهقانان محتشم آن سرزمین بود. روزی ابو مسلم پیاده بر در خانه او رفت و با یک تن از خدمتگزاران وی گفت: «خداوند این سرای را بگوی که پیاده ای آمده و از تو شمشیری و هزار دینار چشم دارد». فادوسپان با همسر خویش که زنی فرزانه بود رای زد. زن گفت: «تا این مرد بجایی قوی دل نباشد بدین گونه جرأت نکند». فادوسپان آن خواهش را بر آورد و چون ابو مسلم بر خراسان استیلا یافت فادوسپان دهقان را مزد های نیکو داد.

بدین گونه ابو مسلم کار خود را بر پایه ای استوار نهاد. روز آدینه ۲۱ رمضان ۱۲۹ بی مقدمه در شهر مرو دعوت خود را آشکار کرد. در همان نخستین

گام، نقرتی که مردم خراسان از نصر پسر سیار کنانی حکمران بیگانه داشتند سبب شده که هر کس دلی ورگی وحسی داشت باین جوانمرد خراسانی گروید.

ابومسلم عبدالرحمن پسر مسلم جوانمردزاده خراسانی، که پدرانیش از فریدن اصفهان برخاسته بودند و خود در روستای مرو بجهان آمده بود، در آن روزی که برای رهایی ایران گرامی، ایران بزرگ، ایران جاودان خود قیام کرد بیست سال داشت. مردی بود میانه قد، گندم گون، زیبا روی، شیرین سخن، گشاده روی، باچشمانی درشت، پیشانی گشاده، و ریشی پر پشت زیبا، موهای بلند، پشت او فراخ، رانها و ساقهای پایش کوتاه بود. بانگی پست و آهسته داشت، بزبان تازی و پارسی بسیار فصیح سخن می گفت و شعر بسیار می داد داشت. در کار هاداناتر ازو کسی نبود. جز بوقت نمی خندید و روی خوش نمی کرد و از حال خویش بر نمی گشت. اگر هم وی را پیشرفت بزرگ روی میداد شادی نمی کرد و چون دشواری روی می آورد غمگین نمی شد. چون خشم می آورد دگر گونگی آشکار نمی کرد. بهم تشینی با زنان چندان میل نداشت و گویند تنها سالی یک بار مایل میشد. این جوانمرد بزرگ نام در غیرت و مردی از سخت ترین مردم روزگار خود بود.

با این وسایل، با این افزار و اسباب مادی و معنوی بود که دعوت خویش را آشکار کرد. از آن روز او را « صاحب الدعوه » لقب دادند دعوت وی در آن زمان چنان جنبش بزرگی افراهم کرد که بعدها نوشته اند عده بسیاری از مردم خراسان که پیش از او هنوز اسلام نیاورده بودند بدست او مسلمان شدند. مقصود وی از این دعوت بی هیچ شکی رهایی ایران ستم کشیده او، ایران گرفتار در پنجه بیگانگان بود. وی می کوشید کشور نیاکانش را ازین گرفتاری صدساله در چنگال ستمگران بیگانه رها کند و از دست خاندان پیدادگر و نابکاری چون خاندان امیه بدر آورد و بدست عباسیان که سوگند خورده بودند از پیروی فرمان ایرانیان سرپیچی نکنند بسپارد. دست کسانی را که بر جان و مال مردم چیره شده بودند کوتاه کند و فرمانروایی را بکسانی دهد که چون خود را نعمت پرورده و ریزه خوار ایرانیان می دانستند کفران نعمت نمی کردند و با نعمت دهندگان خود راه خلاف نمی رفتند.

روزی که دعوت جوانمرد خراسانی آشکار شد و جنبشی که سالها بود ایران پرستان در زیر پرده آماده می کردند از پرده بیرون افتاد، دهقانان خراسان یک یک روی باو می آوردند و دعوتش را می پذیرفتند. در تابستان ۱۲۹ هجری ابومسلم و یارانش آشکارا بر بیگانگان قیام کردند. در آن زمان در خراسان گروهی از

مردم یمن هم می‌زیستند که در آغاز استیلای بیگانگان بآنجا هجرت کرده بودند. و حتی این گروه از مردم هم دعوت او را پذیرفتند و باو گرویدند. در زمستان همان سال جوانمرد خراسانی با گروهی بی‌شمار از لشکریان خود وارد شهر مرو شد و مردم شهر باشادی هرچه بیشتر او را در آغوش خود گرفتند و شهر را برای پذیرائی او آذین بستند. از سال ۱۳۰ دست نصر پسر سیار فرمانروای بیگانه از خراسان کوتاه شد.

در پاییز سال بعد ابو مسلم و یارانش فیروز مندانه وارد شهر نیشابور، مهم ترین شهر خراسان، شدند که در آن زمان مانند دروازه ای در میان مشرق و مغرب بود و بیگانگان بهر قیمتی بود آنرا از دست نمی‌دادند. از آن پس يك نواحی ایران، و پس از آن عراق و جزیره و آسیای صغیر، بدست ابو مسلم و عوا خواهان یا یاران او افتاد.

مروان پسر محمد، خلیفه اموی در دمشق هم چنان مست غرور و بیداد - گری خویش بود و بنامه های پی در پی، که نصر پسر سیار لیشی کنانی حکمران خراسان می‌فرستاد و او را از خطر بزرگی بیم میداد اعتنا نمی‌کرد. همین که خبر دعوت ابو مسلم در ماه رمضان ۱۲۹ بکوفه رسید مردم آن شهر تیز که از دیر باز منتظر رسیدن این خبر بودند از جای خویش برخاستند و دو تن از عباسیان یعنی ابوالعباس و برادرش ابو جعفر منصور را پیشوایی خویش برگزیدند و از آنجا نیز بقیامی سخت آغاز کردند. فرماندهان لشکریان مروان اموی پی‌در پی در برابر سپاهیان عباسیان از پای درمی‌آمدند و شکست می‌خوردند و سرانجام ابوالعباس در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲ هجری مردم را بخلاف خود دعوت کرد و گروهی بسیار از هر ناحیه و مخصوصاً خراسان دعوت او را پذیرفتند و بیعت کردند. مروان خود بالشکری رهسپار شده بود که با او درافتند و او را از میان بردار اما در جنگی که در مغرب ایران و در کنار رود «زاب علیا» روی داد مروان شکست خورد و گریخت و هم چنان سرگردان از اینجا بآنجا می‌گشت تا اینکه در مصر علیا از پای در آمد و باین طریق خلافت امویان پایان رسید.

ابوالعباس، در نتیجه دل‌ریها و دلاوریهای بی باکانه و جسام فشانی های شبانروزی که در مدت هشت سال بی‌دری از ۱۲۴ تا ۱۳۲ جوانمردان خراسان و پیشوای بزرگشان ابو مسلم کرده بودند، در شهر انبار در مغرب ایران بخلاف نشست و بدین گونه عبدالله بن محمد معروف بسفاح نخستین کسی ازین خاندان بود که ایرانیان بدست خود بحکمرانی نشانند تا اینکه دیار خویش را از دست بیداد گران و خونخواران بیگانه رهایی دهند.

هنگامی که عباسیان بخلافت رسیدند، بنا بر پیمانی که با ایرانیان بسته بودند، پایتخت را بشهر «انبار» بردند که در سرزمین غربی ایران و از شهرهای باستانی این دیار بود و در زمان ساسانیان بآن «فیروزشاپور» میگفتند. ایرانیان نه تنها باین بسنده کردند که پای تخت خلافت در سرزمین ایشان باشد بلکه از آغاز قرار گذاشتند که تنها اختیار کارهای دینی یعنی ریاست روحانی بدست خلفای عباسی باشد و کارهای این جهانی یعنی کشورستانی و فرمانروایی و ستادن خراج و گماشتن کارگزاران و همه کارهای دیوانی بدست يك تن از فرزندان ایران باشد که آنرا بادت دیرین دربار ساسانی «وزیر» یا باصطلاح عباسیان «وزیر آل محمد» نامیدند. یعنی همان اساس حکمرانی را که چندین قرن پادشاهان ساسانی در شهر تیسفون بر پا میداشته اند کمی بالاتر در شهر فیروزشاپور یا انبار استوار کردند و برای اینکه دشمنی کشورهای دیگر اسلامی بر انگیزخته نشود عنوان ظاهری حکمروایی را بخلیفه عباسی دادند. نخستین وزیری که ایرانیان دربار نوخاسته بکار گماشتند يك تن از همان هم پیمانان ابومسلم و بارانش «ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال حمدانی» بود. اما چون وی آن چنانکه می بایست در پشتیبانی از منافع ایران نمی کوشید ابومسلم در ۱۵ رجب ۱۳۲ او را بسزای پیمان شکنی خود رساند و جهان را از او تهی کرد و پس از آنکه «ابوجهم بن عطیه» چندی وزارت کرد سرانجام خالد پسر برمک را که از ایرانی زادگان بلخ بود و از هر حیث ایران پرستان آن روزگار بوی اعتماد داشتند، بوزیری برگزیدند و وی نیای خاندان معروف برمکیانست که نه تنها در سیاست و جهاننداری و بزرگداشت ایران و ایرانی از بزرگترین مردان تاریخ بشمارند، بلکه در بخشش و مردانگی و گشاده دستی و جوانمردی نیز از بزرگان جهان بشمار رفته اند و تا پنجاه و چهار سال پس از آن هم اختیار کارهای خلافت در دست مردان کردان و بزرگوار این خاندان بوده است.

از سوی دیگر ابومسلم هم چنان که بزور شمشیر و سر پنجه مردانه خود حکمرانی خراسان را گرفته و بر خود مسلم ساخته بود، تا سال ۱۳۷ یعنی تا پنج سال از آغاز خلافت عباسیان نیز حکمرانی مطلق و فرمانروایی خراسان را داشت. این مرد بزرگ درین هفت سالی که فرمانفرمای مهم ترین ناحیه کشور پدران خویش بود نه تنها هر گونه وسایل آسایش مردم و امنیت آن سرزمین را فراهم ساخت چنانکه تا قرنهای پس از آن، دوره حکمرانی وی بر سرزبانهای خرد و بزرگ مردم خراسان مثل شده بود؛ بلکه در آبادانی آن ناحیه نیز کوشش بسیار کرد؛ چنانکه چندین مسجد و ساختمانهای مهم در شهر مرو از خویش بیادگار گذاشت و بناهای چند دوسر قند ساخت؛ از آن جمله دیوار بزرگی

گرداگرد شهر فراهم کرد و کمتر شهری از خراسان و ماوراءالنهر بود که در آنجا ساختمان مهمی بیادگار دوره حکمرانی او باقی نمانده بود. در برابر تاخت و تازهایی که بیگانگان و دشمنان ایران می کردند، سرداران بزرگ و فرماندهان لشکر او مردانگی های فراوان کرده اند؛ از آن جمله «سباع بن نعمان ازدی» و «زیاد پسر صالح خزاعی» در میدانهای جنگ آن زمان مردی خویش را ثابت کرده اند. زیاد پسر صالح در ذیحجه ۱۳۳ لشکریان چین را، که بمرزهای ایران شهر تاخته بودند، در تلس شکست سختی داد.

ابومسلم در دعوتی که از مردم دیار خویش می کرد پرستش خود را نسبت بایران باستان و بخصوص آیین کهن آن آشکار می ساخت و خود را جانشین گذشتگان می خواند. «مقنع» و «باطنیان» که پس از وی آمده اند همان اصول را در پیش گرفته و وی را راهنمای بزرگ خود دانسته اند. هیچ يك از مردانی که در تاریخ دوره های اسلامی ایران قد افراشته اند، در دل مردم ایران شهر، مانند او جای نگرفته اند. بیهوده نیست که قرنها پس از وی باز نام او در زبان ها مانده و کتابهای فراوان در شرح مردانگی ها و دلیربها و جوانمردی های وی بنام «ابومسلم نامه» نوشته اند. مطالبی که در این داستانها آمده و آنچه در ذهن مردم این سرزمین از دیرباز مانده است همه، یادگارهایی از صفات مردانه جوانمرد خراسان است.

راستی ابومسلم هرگز در برابر هیچ دشواری سست نشده و هرگز هیچ مانعی، هرچه هم بزرگ بوده است، نتوانسته عزم مردانه و همت دلیرانه و پشت کار و جسارت و دلاوری او را مانع شود. این مرد بزرگ، تدبیر و فرزاندگی را با جرأت و دلیری توأم کرده بود و بهمین جهتست که در داستانهای بی شماری که بنام او نوشته اند وی را توانایی نیرومند و دانایی هوشمند جلوه داده اند.

درین میان که عبدالرحمن پسر مسلم، پهلوان بزرگ روزگار، در خراسان با آن همه دانایی و توانایی اساس نیک بختی مردم ورهایی ایران را از چنگال ستمگران و غارتگران بیگانه می ریخت، سفاح نخستین خلیفه عباسی در گذشت و برادر کبوترش ابوجعفر عبدالله که معروف بمنصور دوانقی بود در ۱۳ ذیحجه ۱۳۶ بجای او نشست.

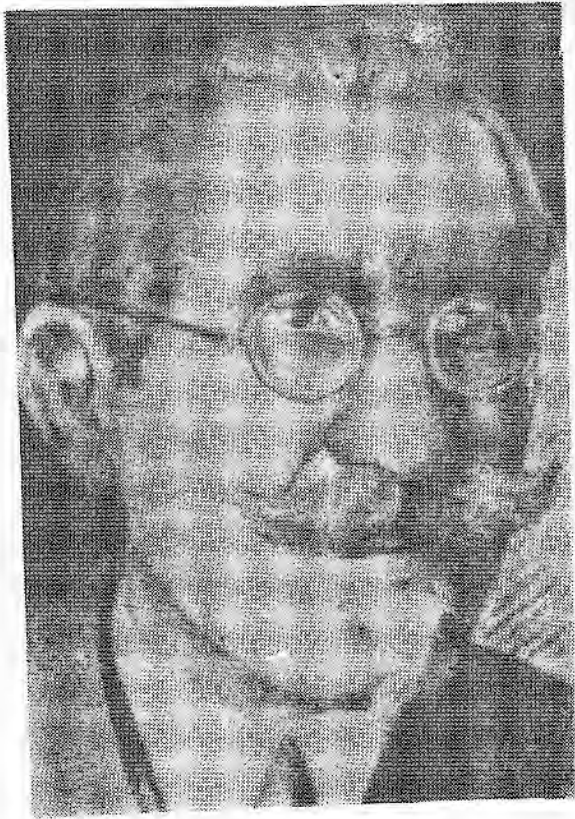
منصور مردی خیانت پیشه و لئیم و دوروی و بد نهاد بود. همینکه بخلافت نشست، در صدد برآمد پهلوان خراسان را از میان بردارد. هرچه روزگار پیشتر می گذشت جوانمرد خراسان در کار خود بیشتر نیرومی گرفت و اینک کار بجایی رسیده بود که میلیونها مردم آن سرزمین زرخیز او را بجان و دل می-

پرستیدند و همه آسایش و شادی و سربلندی خود را از وی می دانستند و وجود این مرد دلسوز و دلاور را برای خود نعمتی بزرگ و موهبت یزدان وره آورد آسمان می شمردند. خلیفه بدعهد نمی توانست وی را تابدین اندازه توانا و ژورمند ببیند. می پنداشت هرچه وی بزرگتر شود و هرچه در دل مردم دیار خود بیشتر جای کند رقیبی بزرگ تر در برابر او خواهد شد. چون بدل خویش نظر میفکند و بدعهدی و پیمان شکنی خود را می دید و نابکارهای نهانی خود را می نگریست می پنداشت که جوانمردزاده مروزی هم چون اوست. سرانجام از دردوستی درآمد و بیخیانت، وی را بالحنی مهربان نزد خویش خواند تا در کارهای مهم با وی رای زنند.

جوانمرد خراسان بهمان پاکی نهاد و سادگی که داشت این دعوت مهربان را، که در اندرون آن هزاران بدخواهی و شرارت و کینه جوئی نهفته بود، باور کرد و از سرزمین خراسان، از آن سرزمینی که در آنجا زاده و این همه آنرا دوست داشته و تا این اندازه بآن خدمت کرده بود، رهسپار شد و شتابان خود را بدربار خلافت رساند.

سردار بزرگی که با آن همه کوشش و جان فشانی خاندان ناتوانی را بر پادشاهی بزرگ ترین کشور های جهان نشانده بود، هنوز از رنج راه دراز نیاسوده بود که ابو جعفر عبدالله معروف بنصور، خلیفه ناجوانمرد و لئیم نقشه کشتن او را می کشید. سرانجام هنگامی که جزوی کس دیگر در دربار خلیفه نبود در ۲۴ شعبان ۱۲۷، که تازه پنج سال و چهار ماه و دوازده روز از خلافت عباسیان می گذشت، و این خاندان بنیوی شمشیر همان جوانمرد خراسانی بفرمانروایی نشسته بود، بفرمان آن مرد پیمان شکن، در همان دستگاه خلافت از پشت سر زخمی جانکاه بر وزند و بدین گونه یکی از بزرگترین مردان ایران در ۲۸ سالگی از پای درآمد و جهان از او تهی ماند. اما پس از ۱۲۲۹ سال هنوز لبها و دلها از یاد او تهی نیست و هرگز نیز تهی نخواهد شد.

۱۱ دی ماه ۱۳۳۵



پل لائون

پل لانژون

در آخردسامبر گذشته، دنیای دانش با مرگ پل لانژون، یکی از متفکرترین علمای خود را از دست داد. در جهان علم کمتر کسی است که نام بزرگ پل لانژون را نشنیده و یا از تحقیقات علمی این دانشمند قرن بیستم اطلاع نداشته باشد.

پل لانژون در ۱۸۷۲ در شهر پاریس در یک خانواده متوسط بدنیا آمده تحصیلات مقدماتی و عالی خود را در همین شهر بپایان رسانیده است. تحصیلات پل لانژون در مدرسه فیزیک و شیمی پاریس انجام گرفته است. مدرسه فیزیک و شیمی از مدارسی است که بوسیله شهرداری پاریس به منظور تربیت متخصصین علمی و عملی تأسیس شده است. در صنایع فرانسه شاگردان این مدرسه معروفیت خاصی دارند.

پل لانژون پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسه فیزیک و شیمی پاریس مدتی به انگلستان مسافرت نمود و در آنجا نزد علمای بزرگ فیزیک و در لابراتوارهای معروف به تحقیقات علمی مشغول گردید.

پس از مراجعت از انگلستان رساله دکترای خود را ارجع به «یونیزاسیون گازها» منتشر نمود در این رساله پل لانژون شخصیت مهم علمی خود را ظاهر نمود. پل لانژون بعدها بریاست مدرسه فیزیک و شیمی، که خود از شاگردان سابق آن مدرسه بود منصوب شد و تقریباً تا آخر عمر ریاست این مدرسه را دارا بود.

پل لانژون از شاگردان و همکاران وفادار «پیر کوری» بود در بسیاری از شعب علمی تحقیقات و مطالعات بردامنه و پرنمری کرده است. پل لانژون اولین مدافع نظریه نسبی انشتین در فرانسه میباشد. این استاد بزرگوار نه تنها با اهمیت و دقت این نظریه جدید علمی بلافاصله پس از انتشارش پی برد بلکه خود یکی از کسانی است که از بسیاری جهات این نظریه جدید علمی را ترمیم و تکمیل نموده، سهم مهمی در تدوین تئوری نسبی و عمومی انشتین داشته است.

پل لانژون در شیمی و رادیو آکتیویته و فیزیک اتمی کار فراوان کرده

پل لانژون
و اولین کسی است که در ۱۹۱۳ وجود اتم های « ایزوتوپ » را پیش بینی
نموده است .

پل لانژون در تعقیب مطالعات پیر کوری راجع به خواص پیزوالکتریسته
کوآرتز وجود ارتعاشات کوآرتز پیزوالکتریسته *Piézo-electricité* را کشف کرد
و ارتعاشات آنرا که در حدود ارتعاشات رادیو است اندازه گرفت . بعد ها در
۱۹۱۷ با همراهی « شیلوفسکی » از خاصیت ارتعاش کوآرتز پیزوالکتریک
استفاده نمود و موفق به ساختن اسباب دقیقی گردید که بسوسیله آن از سطح
دریا می توان از وجود و نزدیکی ودوری زیر دریائی ها اطلاع حاصل کرد. در
اواخر اولین جنگ جهانی از این اسباب بنفع دولت های جنگجو استفاده فراوان
شده است .

پل لانژون از روی حرکت سریع السیر الکترون ها در مدار های اتم
عزم مغناطیس اتم را محاسبه نمود و خاصیت آهن ربائی آن و علل شدت
و ضعف این خاصیت را در نزد اجسام بیان کرد و با استدلالات ریاضی و تفحصات
تجربی خود خواص « پارامانیسیسم » *Paramagnatisme* و « دیامانیسیسم »
Diamagnatisme را توضیح داده و نتایج مهمی رسیده است .

پل لانژون در نتیجه تحقیقات و مطالعات خود معروفیت زیادی در جهان
دانش پیدا نمود و به استادی فیزیک تجربی در « کلژد و فرانس » نائل گردید
تا آخر عمر در موسسه بزرگ علمی مزبور به تدریس مسائل بسیار زنده و
دقیق فیزیک مشغول بوده است .

کسانیکه مجالس درس این دانشمند عالمقام را در کلژد و فرانس درك
نموده اند بخوبی میدانند که تاچه درجه تعلیمات دقیق و عمیق پرفسور لانژون
پرفائده بود و با چه شور و شغفی محققین جوان و حتی بسیاری از استادان عالیرتبه
فیزیک و شیمی در مجالس درس این استاد بزرگوار حضور بهم میرسانند .
عده زیادی از علمای معاصر فرانسه از قبیل « لوئی دو بر گلی » خالق
مکانیک موجی و « ژولیو » و « ایرن کوری » از مؤسین تحقیقات جدید رادیو
آکتیویته از شاگردان قدیمی پل لانژون هستند دانشمند مزبور بسیاری از
مطالعات خود را تحت نظر و مراقبت این پرفسور عالمقام انجام داده اند .
پل لانژون به جنبه اجتماعی علم عقیده کامل داشت و معتقد بود که باید
علم را بخدمت اجتماع گماشت و از کشفیات علمی برای استقرار یک عدالت
اجتماعی جاویدان استفاده نمود .

پل لانژون از پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک بود و از مخالفین جدی
اصول میلیتاریزم بشمار میرفت و در این زمینه فعالیت زیادی نموده است .

افکار مترقی لانژون با وجود شخصیت بارز علمی اش باعث گردید تا مدتی با عضویتش در آکادمی علوم فرانسه مخالفت شود. پس از آنکه تمام آکادمی های مهم علمی جهان حتی «آکادمی سلطنتی انگلستان» او را به عضویت افتخاری خود انتخاب کردند، فرهنگستان علوم فرانسه نیز در ۱۹۳۴ در تحت تأثیر افکار عمومی دانشمندان جهان قرار گرفته وی را به عضویت آکادمی علوم فرانسه انتخاب نمود.

در اکتوبر ۱۹۴۰ پس از اشغال فرانسه بوسیله مهاجمین آلمانی پل-لانژون نخستین دانشمندی بوده است که از طرف اشغال گران آلمانی دستگیر و توقیف گردید.

پس از مدتی حبس و تحمل زجر فراوان از حبس خلاصی یافت و به سویس مهاجرت نمود و تا آخر جنگ در آنجا بسر میبرد.

لانژون عقیده داشت که دانشمندی که اکتشافات جدیدی می کنند نبایستی نسبت به موارد استعمال اکتشافات خود بیعلاقه باشند. پل لانژون وقتی که از ساختن بمب اتمی اطلاع حاصل نمود نطقی ایراد کرد و در ضمن آن گفت که «وظیفه ایجاد کنندگان علم آنستکه هیئت نظارت صحیحی برای نظارت در استعمال آن تأسیس نمایند.»

پل لانژون پس از جنگ اخیر به فعالیت اجتماعی خود توسعه داد و رسماً باحزف کمونیست فرانسه همکاری نمود. با همکاری ژولیو کوری و مارسل پرنان و هانری والن و فرانسیم زردان وعده دیگری از دانشمندان فرانسه که از پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک میباشند با انتشار مجله تئوریک «لاپانسه» و تأسیس «اویورسیتیه نول» که دانشگاه تازه ای برای تعلیم مکاتب نوفلسفی واجتماعی است همت گماشت.

پل لانژون از دوستان صمیمی اتحاد جماهیر شوروی است. قبل از جنگ اخیر ریاست کمیته روابط علمی با اتحاد جماهیر شوروی را داشته است هر قدر بیشتر شوروی را شناخته به آرمان های شوروی بیشتر احترام نشان داده است.

شایسته است که روشنفکران ایرانی به این دانشمند بزرگ که در جهان دانش مقام بسیار ارجمندی را احراز کرده و در عین حال نمونه ای از فرد کامل ملی و میهن پرست و از مدافعین حقیقی استقرار یک عدالت اجتماعی بوده است تأسی کرده، در راه ایجاد یک مدنیت نو که فقر و جهل را از اجتماع بشری زدوده گرداند سعی و کوشش نمایند.

۷ دی ماه ۱۳۲۵

تحولات هنر

منصورشکی

در مقاله پیش «شماره ۳ - صفحه ۲۳» گفتیم که هنردرهر اجتماعی برحسب سه عامل اصلی (۱) وسایل تولید و ابزارکار (۲) روبنای اجتماع (۳) روانشناسی اجتماعی و فردی تغییر می‌نماید. (ناگفته نماند که بایستی خصوصیات نژادی و جغرافیایی و بازار فروش را نیز که از عوامل مادی و مهم رونق و تحول و اختلاف هنر است در نظر داشته باشیم.) اما در چگونگی این تحول و طرز عمل آن بجزئیات نپرداختیم و موضوع را باندازه کافی باز و روشن ننمودیم.

برای ما، که هر قضیه و پدیده‌ای را از نظر علمی می‌نگریم و تجزیه می‌کنیم، حقایق و واقعیت‌هایی که تاریخ تکرارشان می‌کند بهترین اساس فکر تجربی و علمی است. بنابراین اگر دو اجتماع مختلف را در دو دوران متفاوت تاریخی باهم مقایسه کنیم، به عواملی برخوردیم خورد که موجب تحول یکی بدیگری شده است. باید این عوامل اساسی و نیز واکنش‌های فرعی آنها را که گاهی بزرگتر و موثرتر از علت اصلی نمود می‌کند شناخت.

تمام فعالیت‌های يك موجود زنده در طول زندگی، بطور کلی، برای زیستن بهتر زیستن و بالاخره شادمان تر و راضی تر زیستن است. بنابراین اگر این خواش طبیعی را مرکز و هدف قرار دهیم، فعالیت‌های بشری در اطراف آن بشکل دوایر متحدالمرکزی پیدامی‌شوند. یا اگر بقول «مارکس» تمام مظاهر اجتماع بشر را به اشکوبه‌های يك ساختمان نمایش دهیم، اقتصاد طبقه اساسی و مذهب، سیاست، قانون و هنر، اشکوبه‌های بالایی را نشان خواهد داد. البته از نظر مارکسیسم، معلول، چون یکبار بوجود آید، بنوبه خود در علت مؤثر می‌افتد و این دو با هم در میسر تکامل همدوش پیش می‌روند. از این جاست که اگر نحوه زیستن بطور کلی تغییر کند، جمیع متفرعات آن نیز تغییر شکل خواهند یافت.

اینک به بینیم که در عمل و واقعیت چگونه شیوه زندگی عوض می‌شود. يك اصل کلی بر سراسر پدیده‌های طبیعت صادق است. «با کار کمتر و یا در زمان کوتاهتر بدست آوردن نتایج بیشتر.» این قانون دو فیزیک بشکل «اصل کمترین کار» ظاهر می‌شود. مثلاً نور همیشه بین دو نقطه، مسیری را انتخاب می‌کند که در کمترین زمان سیر کند.

اما در ساختمان موجود زنده و اجتماع می‌توان این قانون را چنین تعمیم داد: «با کار کمتر سود و بهره بیشتر.» بنابراین بشر و اجتماعش می‌کوشد تا

با شیوه‌ای بهتر، معیشت و زیست خود را بهبودی دهد. این جنبه مبارزه با طبیعت موجب پیدایش افزار کار و وسایل تولید می‌گردد، بدین ترتیب نوع زیست و معیشت و درجه تکامل اجتماع ملاکی (Critérium) پیدا می‌کند بنام وسایل تولید و افزار کار. لذا مقدر وسایل تولید کاملتر باشد نحوه زیست عالی‌تر خواهد بود و رو-بنای آن نیز متناسب با آن، کاملتر و زیباتر و عالی‌تر می‌گردد. و هر انقلاب و تحولی که در ابزار کار پیدا شود عکس‌العمل آن در سایر شئون زندگی و بالاخره در هنر نیز ظاهر خواهد گردید.

اینک مردی را که در چاپخانه‌های سنگی قرون وسطی کار می‌کند در

نظر بگیریم:

برای او که با سنگ کار می‌کند تکنیک خشن و اولیه‌اش، محدودیت‌هایی ایجاد کرده است که برای شکافتن موضوع، تشریحشان می‌کنیم. بدین ترتیب:
او در اجتماعی زندگی می‌کند که کالسکه و دلیجان و ائات خانه و آسیای بادی ودستی و آبی متناسب با طبیعت سنگی وجود دارد.

او با افکاری سر و کار دارد که بیشتر تشکیل شده از عقاید خرافی و خشک مذهبی، با دانش کم و عادات و روش آنروزی هستند که در اثر نقص افزار، علوم و حقایق را نمی‌دانند. با افزاری کار می‌کند که امکان تنوع و زیبایی محصول و تولید آن ناچیز می‌باشد. و بنابراین بیشتر مردم، از بهره‌کار او محروم می‌مانند یا کمتر بهره‌مند می‌شوند. با تکنیکی آشناست که زیاد نمی‌آموزد و وقت بیشتر می‌خواهد. با اشکالی مأنوس است که تناسب خاصی با سایر اشکال زندگی قرون وسطایی و ساده‌اودارد، مانند لباس و خانه. در اجتماعی زندگی می‌کند که محرومیت جنسی فزونی یافته و عطش تنزل و زینا پسندی طبیعی او را نیز منحرف ساخته است. با دولت و حکومت و سازمانی سر و کار دارد که آزادی عقاید و بیان را در بر ندارد. با آنچه و سرور هائی مأنوس است که امروز بیگانه شده است. با خانواده و دوستان خود روابطی دارد که امروز متروک گردیده است. او هنوز باور دارد که گرد سر مریم مقدس هاله هائی از نور دور میزده است. او هنوز در آسمان چشمی می‌بیند که از هفت طبقه آسمان نفوذ می‌کند و تا اعماق قلب انسان فرو می‌رود و همه چیز و همه کس را می‌بیند. برای او، جلسه‌های مذهبی روزهای یکشنبه در کلیسا و ناقوس‌ها و جارچیان و عس و داروغه نیه شب‌توده‌های رعیت و پادشاه و کالسکه هشت اسبه حاکم و خودورزه و کمان و سپر، نیزه، عشق بازبهای دزدانه شوالیه‌ها و تازیانه‌های آبدار و جانکاه در مقابل کشش روحانی، مضامین اساسی شعر و ادب و هنر است.

بدین طریق آیا محیط، سقف تفکر و تخیل او را محدود نمی‌کند؟

برای او تصور «رسالیم» همانقدر مشکل و غیر ممکن است که برای ما دیدن رنگ طیف هشتم شمس امکان‌ناپذیر می‌باشد.

سراسر آنچه گفته شد، از چاپ سنگی و افزارهای تولید دیگری سرچشمه می‌گیرد که اسکلت جامعه آن روزگاران را تشکیل می‌داده است.

در چنین محیط طبقاتی که یکطرف تصویر را طبقات خواص و خانها و تجار و اشراف و روحانیان و مالکین بزرگ و طرف دیگر را دهقانان و پیشه‌وران

و رنجبران تشکیل می‌دهند هنر نیز طبقاتی و طفیلی دستگاه تروتمندان میگردد .
 رامبران (Rembrandt) و روبنس (Rubense) و وان دیک (Van Dyke) و ولاسکز (Velasquez) و هولین (Holbein) و دورر (Dürer) و یار فایبل و میکلس-آنژ و لئونارد دوونسی (L. De Vinci) و تیتیان (Titian) مادام که از نعمت سرشار اربابان و انعام و برکات دربار و یا بیت‌المال کلیسا برخوردار بودند، برای تولید هنر بعنوان کالای فروش بازاری، شتابزدگی نداشتند و عامل زمان و سرعت در هنرچندان مؤثر نبود .

بنا بر این هنرمند می‌بایستی ، بطور معادل ، بخاطر معیشت خود ، بطبقات بالا تکیه کند و از احساسات خود تا حدودی بچشم بپوشد . (شاید احساسات او نیز در آن محیط چیزی جز خواهش های اشراف نمی‌خواست) و چیزی ایجاد کند که در نظر يك کشیش روحانی و یا يك شاهزاده خانم کودن و بوالهوس زیبا نماید . بدین نحو هنر محدود ، منجمد و منحصر می‌گردد .

ناگفته نماند که حالات و کیفیات روانی طبقات بالا نیز مانند طبقات پایین، تحت تأثیر همان عوامل و شرایط مادی ایجاد می‌شود . آن کارگر چاخانه و این شاهزاده سلحشوری که دارای چندین کاروانسرای مملو از اسب و قاطر بازمین و برک و براق است، هر دو خدایار باعلامات و اشارات و خلاصه سبب های واحدی می‌شناسند . خدائی که در پشت آسمانهای آبی در دریای نور پوشیده شده و یا پیرمردی که بارش بلند و چشمانی که چون خورشید میدرخشد با انگشتی که از نوک آن با اشاره ، خلقت بیرون می‌ریزد ؛ و یا خدائی که در روی زمین بخاطر زمینیان خاکی مصلوب شده تا با رنجها و آلام خود راه ملکوت را بر ما بکشد برای هر دو یکسان وجود دارد . و یا اگر برای حرکت ، شاهزاده ارابه مجللی دارد و کارگر الاغی با بالان گرایه می‌کند ، در هر صورت ، هر دو حرکت را با سرعت معینی می‌شناسند .

بدین ترتیب تابلوها و آثار هنری سراسر از سبب ها و اشارات و علائم مملو می‌گردد و مانند مینیاتور ایرانی و شمایل های مذهبی قرون وسطی ، فاقد حرکت می‌شود . از سبک های نقاشی می‌توان بخصوصیات و سبب تولید و جزئیات عقاید و عادات و کیفیت روانی مردم هر دوران پی برد .

تلاشی که برای رهایی از چنگ کهنه پرستی و تجدید دوران منطبق و علوم در اروپا پیدا شد ، در هنر نیز تأثیر بسزائی بخشید . لئونارد دوونسی بهترین نماینده این تحول و نیز نمونه هماهنگی علم و صنعت و هنر است . در شخصیت لئونارد دوونسی انواع علم ، شعر ، نقاشی ، مجسمه سازی ، موسیقی و مکانیک جمع شده بود . او بهره‌چشم نگاه می‌کرد آنرا تا حد نبوغ میشناخت و بهرکاری میبرد اذ آن تحولات بی نظیری بوجود می‌آورد . روح زمان رنسانس (Renaissance) در « دوونسی » تجسم یافته است . او همانطور که میکوشید تا پرواز را با بالهای مکانیکی برای انسان ممکن سازد ، در نقاشی نیز حرکت و « اتسفر » و بیان نوینی پیدامی‌کرد .
 در جای پای او رفائیل و میکلس آنژ قدم گذاشتند ، و سبک نوین به تناسب رمانتیسیسم (Romanticisme) در ادب و تجدد در علوم ، پیدا شد . آنچه « گیوتو » (Giotto) شروع کرده بود او با تمام رسانید .

همانطور که اسلوب تحقیق و مطالعه علمی یونانیان مادی قدیم یکبار دیگر

در علوم و فلسفه بشدت ظاهر شد ، سبك مجسمه سازی كلاسيك يونانيان نیز با نيمرخ های مخصوص و تناسب علمی و محاسبه شده بدنها نیز در دست « ميکل آنژ » روحی تازه گرفت . در معماری نیز سبك جدیدی جایگزین سبك « گوتیک » (Gothique) گردید .

اختلاف مذهب و جدائی پرستانيسم (Protestanisme) و ارتودوکس و کاتوليسيسم (Catholicisme) نیز موضوع های نقاشی اروپای شرقی (اسلاوها) و اروپای جنوبی و غربی (کاتوليك) و اروپای مرکزی و انگلستان (پرستان) را از هم متمایز مینماید . اما در همه جا خدایان زیبای افسانه وار الب در قابها و تابلوها جای گرفتند و ونوسهای (Venus) لغت و کوبیدون های (Cupidon) اثر کش دار با تلیه ها و کاخهای اشرافی و اطاق خصوصی باها هجوم آوردند .

این خوابها و رؤیاهای مشمئز کننده ، با اولین صدای چرخهای ماشین متلاطم شد . طبیعت برای اولین بار از عضلات آهنین خود ثروت سرشار بیرون میریخت . آنچه بشر قرنها در خواب میدید اینک در بیداری یافته است .

بطور کلی احساسات و نوع تخیل هنرمند تابع محیط می باشد و حدود توانائی بیان او را ابزار های هنری و فهم اجتماعی معین میسازد .

بکار بردن ابزار های بادی بوسیله « هایدن » (Hayden) و « موزار » (Mozart) دنیای جدیدی در موسیقی سمفونیک بوجود آورد . تکامل بیانواز « هار-پسیکورد » بوسیله « باخ » (Bach) بر قدرت بیان ده انگشت نوازنده افزود . فقط وقتی که انگشتان بتوانند آنچه مغز میخواهد بوجود آورد ، تخیل و تفکر به جستجوی زیباییهای نهفته بیدار می شود . بطور کلی مسائلی طرح می شود که قابل حل نیز باشد .

محیط درباری هایدن و موزار را که بانو کران خانها و « استرهازی » (Esterhatzi) بسر میآمد ، با محیط « بهوون » (Beethoven) و « شوبرت » (Schubert) که در حلقه دوستان رنگارنگ و کنسرت های عمومی بود مقایسه کنید . شخصیت این دودسته در موزیک کاملاً تابع محیط آنهاست .

« موزار » ، شاد ، موزون (Rythmique) و فرموله و هوسباز و شکرین است . او برای رقص ها و « مینوئت » های (Minuet) دربار و شاهزادگان می نویسد . موزیک او مانند چهل چراغها میدرخشد و مانند باجین و دامن اطلس و موج شاهزاده خانها برق میزند .

آداب درباری سبك مغزو بزك دار و بكنواخت و زبان چرب و متملق آنها در موزیک « موزار » منعكس شده است . شخصیت و احساسات او فقط تا آنجا تظاهر میکند که گدائی میتواند به پشت قصر بارونها ، بینجره آشپزخانه نزدیک شود ؛ و یا شاعر و لگردی باملكه ها می تواند عشق بازی کند . احتیاجات مادی ، شخصیت آزاد او را در پشت پرده زیبای آهنگها محبوس ساخته است . او با چشم گریان میخندد و با اندام بیمار میرقصد .

اما « بهون » ، با محرومیت های شدید جنسی که بچنون میرسید ، با اشعار « گوته » (Goethe) که مانند نگاه « ژوبیتر » قدرت خدائی داشت ، با فقر و رنج و غرور و نبوغ و جنون خود زندگی می کرد . برای کسیکه دربار مجلل و پرنس-های بزك شده ، مسخره و غفن می نمود موزیک رنگ دیگری بخود میکبرد . وقتی

او مینویسد زندگی با تلخیها و شیرینی هایش دوباره پیدا می‌شود. موسیقی او از زندگی تلختر و از حیات شیرین‌تر است.

محیط رفته‌رفته نبوغ را از چنگ فتودالها بیرون میکشد و انقلاب اجتماعی بورژوازی پدیدار میگردد. اگر «بتهون» يك قرن پیش میزیست، شاید او نیز مانند «باخ» فکر میکرد و خادم کلیسا و دربار میشد.

انقلاب اجتماعی فرانسه موازین آزادی و زندگی و مناسبات و وابستگی اقتصادی طبقات را دیگرگون کرد. دوران انقلابی، نقاشان و نویسندگان و شهرا و موسیقی دانهای انقلابی می‌پروراند.

انقلاب صنعتی بگرفته مفاهیم نوینی بوجود آورد. ملت، ملیت، میهنپرستی آزادی و برادری و برابری، جایگزین شاهدوستی و تمصب مذهبی و آداب و عقاید و رسوم فتودالینه گردید.

«بتهوون» و «هوگو» (Hugo) و «امیل زولا» (E. Zola) و «دلا کروا» (Delacroix) در سه میدان مختلف نماینده انقلابی هنرهای هستند که زائیده دوران تحولات شدید اجتماعی میباشد. باری جنبش رمانتیسم، که از قرون وسطی ریشه دوانیده بود، اینک آخرین تلاش را برای رهایی از سبک جامد کلاسیک نمود.

مردی که تا بحال در برابر دو گها و بارون‌ها دست بسینه می‌نشست، اینک آزادانه خیمازه میکشد و دهن دره میکند؛ عشقی که کلیسا با آتش تطهیرش میکرد، امروز بقلم نویسندگان و نقاشان آزادانه تجلیل میگردد. زندگی و غریزه ای که ادعای ابدیت میکند برخلافات و اجتماع پیروز آمد. و نوسهای لغت و سنگدل و بیگانه، که خاطره ای را بر نمی‌انگیزند، با رنگهای بکنواخت «آتلیه ای» و «با» کویدون «های خود باز به المپ برای ابد باز گشتند؛ و دختران دهاتی و محبوبه‌های جاندار نقاشان با موهای شاعرانه و چشمان عاشق «مدل» رمانتیک‌ها شدند. حرکت و احساسات و فهم با ما شین و انقلاب اجتماعی عنان گسیخته آزاد شد؛ و هنر را نیز در جریان خود همراه کشید.

پرتراهی (Portrait) که آرام و خانم منش میشست تا اگر کشیش محله ببیند لنت و نفرین نفرستد، اینک دستهای ظریف خود را برای هر بیننده ای دراز میکند و با موهای درهم ریخته و شاعرانه، با سینه باز و لبهای ملتهب خیره و حیران نگاه میکند. گوئی بالا قیدی می‌گوید: «بمن چه اگر کشیش استغفار میگوید؛ آتش او خاکستر شده و آلات شکنجه اش در موزه‌ها بینگاره و گرد گرفته افتاده است. اما مردان در کوچه‌ها سرود «مارسیز» (Marseillaise) می‌خوانند و آن جوانک محبوب من هم در میان آنها دلداده و دلیر حرکت میکند.»

رمانس خلقتی تازه نبود. اما در دوران فتودالیسم یا در خلوت و با تحت لفافه و سببولهای مذهب و آداب و رسوم خود نمائی میکرد. «رمانتیسم» این برده‌ها را دریندو با احساسات میدان وسیع‌تری بخشید. احساساتی که با جنبش و حرکت و فشار و آشتنگی و بیج و خم بیان شدند...

بدین ترتیب «دلا کروا» نقاش منفرد و مغرب از «آتلیه» استادش فراوان میکند تا عقاید خود را با احساسات خود آزادانه بیان کند، و شبها بنواهد تا خواب های آشفته و منقلب، که برنگ خون و بوی عشق آغشته شده، ببیند و از گذشته فرار کند تا دنبال او نقاشان و هنرمندان با مکاتب نوین و گوناگون حرکت آیند...

امتگان شکسته

کافه کوچک خیابان اسلامبول تقریباً بر از جمعیت بود . فقط کنار بخاری
دومیز خالی دیده میشد . چون هوای کافه گرم بود مشتریها دور از بخاری
جا میگرفتند .

آنروز از صبح زود باران میبارید .

پیر مردی داخل کافه شد . لبه کلاه مشکی کهنه اش از باران سنگین شده
دور سرو صورتش آویزان شده بود و قطرات آب از لبه کلاه به صورت و دور
گردنش میچکید . پیرمرد قد نسبتاً کوتاهی داشت و کمی خمیده راه میرفت .
لکه های گل ، از پشت سر به شلوار و پائین یالتوش - که تقریباً تارو بود آن پیدا
بود - شتک زده بود . معلوم بود راه زیادی رفته است .

پیرمرد با احتیاط از کنار میزها رد میشد و کوشش میکرد لباسش یا
دستش بکسی نخورد و یا اسباب زحمت کسی نشود .

لحظه ای ایستاد . نگاهی بجمعیت انداخت . همینکه کنار بخاری میز
بی صاحبی دید چهره اش شکفته شد و راست بطرف آن آمد . کنار بخاری
نشست و دودستش را بطرف آن دراز کرد . پس از آن کلاه خود را برداشت ،
تکائی داد و با احتیاط کنار میز گذاشت . چند قطره آب از بالای موهایش بروی
پیشانیش فروریخت . با پشت دست پیشانیش را پاک کرد و باز دستهایش بطرف
بخاری دراز شد .

لحظه ای بعد پیشخدمت جلو میز او آمد .

- چی میل دارید ؟

- میخوام یک شیرقهوه بخورم .

پیشخدمت کهنه ایراکه زیرسینی در دست دیگرش بود بیرون آورد و

ریزه های شیرینی را که روی میز بخش بود پائین ریخت .

- بیخشید! قیمت شیرقهوه چنده ؟

- شش هزار و دهشاهی .

- شش هزار و دهشاهی؟! گرونه .

والله تقصیر من نیست . توجیب منکه نپیره . شیش قرونش را ارباب میگیره ، دهشاهیش هم بمن میرسه . ما که اینجا حقوق نداریم .
 - اتفاقاً ... میخواستم بگم ... من شش قران بیشتر ندارم . همیشه شما دهشاهیتون را از من نگیرید ؟
 پیشخدمت نگاه دزدیده ای باو کرد و بدون آنکه آره بانه ای بگوید بطرف مشتری دیگر رفت ...

من و رفیقم که يك میزدور تر از پیرمرد جا داشتیم متوجه او بودیم . مو های سفید ، صورت نجیب و گیرا و ریخت او ، نگاه مرا جلب کرده بود . ناگهان رفیقم گفت : آهاه ، یادم آمد . فکر میکردم این پیرمرد را کجا دیده ام . چند وقت پیش در اداره روزنامه ای دراطاق سردبیر آن بودم . این پیرمرد آنجا آمد و میگفت من فرانسه خوب میدانم . میتوانم مقالات مجله ها و روزنامه های فرانسه را به قیمت خیلی ارزان برای شما ترجمه کنم . حاضریم امتحان بدهم . يك مقاله بدهید من همین جا ترجمه میکنم .

دوباره پیشخدمت به جلو او آمد ، يك استکان بزرگ که تا نیمه آن قهوه سیاه بود ، و يك شیرخوری کنار میز او گذاشت . پیرمرد ، درحالیکه مرسی مؤدبی به پیشخدمت میگفت ، شش قران پول سیاه که از پیش در دستش حاضر کرده بود باو داد . پیشخدمت پول را گرفت و بی اعتنا از او دور شد .

پیرمرد با احتیاط شیرراتوی استکان ریخت . سه جبهه قدری که کنار استکان بود در آن انداخت و مشغول بهم زدن شد . سپس استکان را بلب بردولی فوراً بزمین گذاشت . معلوم بود هنوز داغ است .
 از طرز نشستن و کلیه حرکات و رفتار موقر پیرمرد فهمیده میشد که گذشته نسبتاً بارفاهی داشته .

در انتظار خنک شدن شیر قهوه ، پیرمرد دودست خود را باطراف استکان میچسباند . بعد آنها را بهم میمالید و دوباره استکان را در دو دست خود فشار میداد . انگشتهایش گاهی از استکان جدا میشدند و دوباره آنها بسختی در میان خود میفشردند و از گرمی آن لذت میبردند .
 ناگهان پیرمرد نگاهی بکلاه خود انداخت و آنها برداشت تا کنار بخاری بگذارد . درین میان آستینش به لبه استکان خورد و آنها بزمین انداخت . از صدای شکستن استکان عده ای از مشتریها بطرف پیرمرد متوجه شدند . يك خانم که نزدیک میز او نشسته بود باهول و هراس پالتوی خود را کنار کشید ؛ ولی دیر شده بود و چند قطره شیر و قهوه بدامن پالتوش شتک زد .

پیرمرد باقیافه هول زده ورنک پریده آهسته ازجا برخاست . باتبسم تأسف انگیزی زیرچشم به جمعیت نگاه میکرد و مثل اینکه میخواست بهمه بگوید این حادثه عمدی نبوده است . بالاخره کلاهش را بسر گذشت و می-خواست راه بیفتد . صاحب کافه از پشت دستگاہ بیرون آمد . پیشخدمت جلو پیر مرد ایستاد :

— پول استکان را بدید .

پیرمرد در حالیکه سرش را پایین انداخته بود، رنک پریده و متبسم

جواب داد :

— من بشما گفتم که شش قران بیشتر پول ندارم .

پیرمرد بطرف دررفت . پیشخدمت بدون حرکت درجای خود ایستاد .

قیافه و رفتار نجیبانه پیرمرد به هیچکس اجازه نمیداد که جلو او را بگیرد .

فریاد صاحب کافه بلند شد :

— بعرضه ! آگه تمام ظرفهای اینجاراهم بشکنند توهمینظور میایستی

و نگاه میکنی !

درینموقع جوانکی که تنها در گوشه کافه نشسته و غرق در مطالعه کتاب

و یادداشت مطالب آن بود به پیشخدمت گفت : پول استکانت را من میدهم .

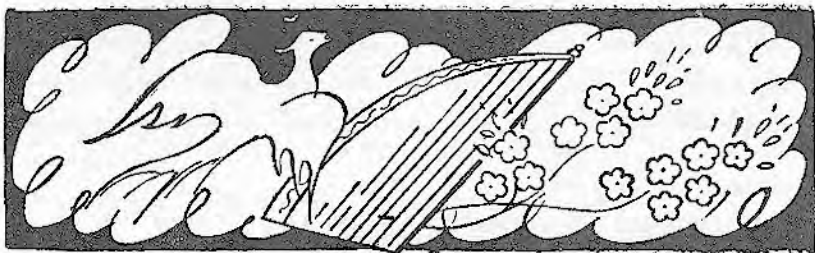
یک شیرقهوه دیگر به پیرمرد بده .

یکی از مشتریها از دم در جواب داد : مدتیست پیرمرد بیرون

رفته .

جوانک بی اختیار از جا برخاست و بدون آنکه کتاب و کاغذ خود

را جمع و جور کند بسرعت بیرون رفت ...



والت ویتھن

از گهواره‌ای که پیوسته می‌چشمید

از گهواره ای که پیوسته می‌چشمید
 از حنجره طرقة نغمه ساز
 از نیمه شبی در فصل باغیز
 از فراز ریگهای نازاد و دشتهای آنسوی آن .
 آنجا که کودک بستر خود را ترك گفته
 و سر و پا پرهنه بر سه می‌زند
 از نشیب هاله رگبار زده
 از رقص صوفیانه سایه ها که در هم می‌پیچند
 و توأم می‌شوند چنانکه گویی جان دارند
 از لکه خارها و تشکها
 از خاطره پرهنه ای که برایم نغمه سرود
 از خاطره غم انگیز توای برادر من و از زیروم شایسته من شنیده ام
 از آهنگهای ابتدائی شوق و عشقی که در خلال آن شوق نهانست
 از هزاران پاسخی دل من که هرگز قطع نمی‌شود
 از هزاران لفظی که از آنجا بر می‌خیزد
 از آن لفظی که نیرومند تر و لذیذ تر از هر چیز است
 از آنچه که اکنون نیز بار دیگر
 چون دسته ای از مرغان پرولوله - اوج گیرنده و از فراز سرها گذرنده
 باینسو کشیده شده نزدیک من می‌آیند
 با آنکه با این اشکها که می‌ریزم هنوز کودکی هستم
 میخواهم همچون مردی

بیش از آنکه همه چیز مرا بفریبد بشتاب تمام
خود را برریگها افکننده و بالامواج روبرو شوم .
من - نغمه ساز درد و شادی و پیوند دهنده اکنون و از این پس
که همه گونه نشانی را برای بکار بردن آنها آموخته ام ولی
با این وجود از همه آنها فراتر چهیدم
نغمه یاد بود ، نغمه خاطره ای میخوانم .

یکبار در «پومانک»

هنگامیکه بوی یاس در هوا و گیاه فروردین در حال رستن بود
درهه‌ین کنار دریا در بوته خاری
دومهمان بالدار که از «آلباما» رسیده بودند
هر دو بایکدیگر آشیانه داشتند
با چهار تخم مرغ برنک سبز روشن، دارای لکه های قهوه ای .
و هر روز پرنده نر اینجا و آنجا در دسترس من پرواز می کرد
و هر روز پرنده ماده باچشمان روشن - بنخاموشی در لانه خود می خرید
و هر روز من - کودک کنجکاو - بی آنکه نزدیکتر شوم و آزاردهم
با احتیاط در آنها می نگریستم
نغمه آنها را می آموختم و ترجمه می کردم
«بتاب ! بتاب ! بتاب !
«فرو ریز گرمای خود را ای خورشید بزرگ !
«هنگامیکه ما در آفتاب دراز می کشیم - هر دو بایکدیگر .»

«هر دو بایکدیگر

«نسیمها بجنوب بوزند یا نسیمها بشمال بوزند
«روز ها سپیدگون برسند یا شبها سیاه چهره در آیند
«خانه یارود ها یا کوههایی بزرگ ...
«ما پیوسته از زمان غافل و از مکان وارسته نغمه میسراییم
«هنگامیکه باهم هستیم .»

تا اینکه ناگهان

بیش از ظهری پرنده ماده دزلانه خود نخزید
و پس از ظهر همانروز یارود بعد بازننگشت
و هرگز هم ظاهر نگردید
شاید - بی آنکه جفتش بداند کشته شد .

و از آن پس هر تابستان درو لوله دریا
 و شبها زیر پرتوی ماه تمام دره‌های آرامتر
 بر روی امواج خفه دریا
 یا سبک ، از خاری بخاری پرنده
 من ، آن تنها بازمانده - آن پرنده نر را می دیدم یامی شنیدم
 می‌شنیدم مهمان تنها مانده آلبامارا
 «وزان باش ، وزان باش !
 وزان باش ای باد دریائی در طول ساحل پوماناک
 «من چندان منتظر میمانم تا شما در ورزش خود جفت مرا بمن باز رسانید!»
 آری هنگامیکه ستاره ها میدرخشیدند
 خواننده تنها مانده آلباما
 در تمام طول شب بر چنگال یکشاخه کنگره دار خزه گرفته
 تقریباً دستخوش سیلی های امواج می نشست
 و بطرز شگفتی سرشک هر شنونده ای را جاری میساخت
 زیرا جفت خود را میخواند
 و معانی بسیاری از منقار میریخت که من فقط میدانم
 آری ای برادر من - تنها من میدانم
 دیگران شاید نتوانند، ولی من آن الحان را آموخته و اندوخته‌ام
 زیرا بیش از یکبار
 هنگامیکه باروانی تیره از ساحل پائین می‌آمدم
 و خاموش - از ماهتاب گسریزان - سایه خود را با سایه های شب
 درمی آمیختم ...
 (اکنون بیاد می آورم اشکال تاریک - انعکاس صدا - آواز ها و
 منظره ها را
 و لبهای کف کرده موجهای درهم شکسته پیوسته جنیده را)
 من کودکی - سربرهنه ای - که باد زلفهایش را بسبکی پرواز میداد
 مدتی دراز - گوش فرا میدادم .
 گوش میدادم تا آهنگها را بیاموزم و الحان را ترجمه کنم
 در دنبال تو پویان ای برادر من
 «نوازش بده ، نوازش بده !
 امواج در پی هم می آیند و یکدیگر را نوازش میدهند
 و دوباره موجی دیگر موج نخستین را در آغوش می کشد .

باهم بساحل میخورند و بکدیگر را نوازش میدهند
 ولی عشق من مرا نوازش نمیدهد
 ای ماه دیرخاسته !.. از پائین آویخته شده ای
 ای ماه دیر خاسته - بسیار کند کاری . به تسمور من از عشق سنگین
 هستی . از عشق !

آه دیوانه وار دریا بر روی زمین کشیده میشود
 به نیروی عشق !

ای شب ! من معشوق خود را بر روی امواج درهم شکسته پرازکنان
 مشاهده می کنم

پس چیست آن نقطه سیاهی که آنجا در سفیدیها می بینم .
 « بلند ! بلند ! بلند !

بلند من ترا میخوانم ای معشوق من .

بانگ خود را رسا و روشن بر امواج می افکنم
 بی شك تو باید بدانی که اینجا کیست - اینجا کیست

تو باید بدانی که من کیستم - ای معشوق من
 ای ماه فرود آویخته !

آن لکه تیره بر چهره زرد تو چیست؟

آه، آن بشکل جفت من است

ای ماه او را از من بیش از این دور مدار

زمین ! زمین ! زمین !

بهر جایی که رومی آورم تصویر می کنم که تو اگر بخواهی میتوانی جفت

مرا بمن بازگردانی

زیرا تا اندازه ای مطمئنم که من او را بهر سمتی که رو می آورم مبهوم

و تیره می بینم »

« ای ستاره های طلوع کننده !

شاید آن کسی که من آنقدر دوست میدارم بایکی از شما طلوع کند »

« ای حنجره ! ای حنجره لرزان

روشن تر در این فضا بسرا

بیشه ها و زمین ها را بشکاف

شاید آنکه آنقدر خواهان او هستم جایی آواز ترا بشنود .

« بجنینید ای نغمه ها !

ای نغمه های شبانه - ای نغمه های تنهایی
 ای نغمه های دل‌تنگی - ای نغمه های مرگ
 ای نغمه های زیر این ماه زرد فام غروب‌کننده کهنه‌کار
 زیر این ماهی که تا موج دریا خم شده است
 ای نغمه های بی‌رحم و پراز نومیدی .
 «ولی آرام‌تر ! کمی آهسته‌تر !
 بگذار آهسته‌تر زمزمه کنم
 آیا ای دریای گل‌گرفته کمی منتظر میمانی ؟ دم می‌بندی ؟
 زیرا گویا جفت من جانی بمن جواب میدهد
 آهنگ ناتوانی است - من باید خاموش بشوم تا بشنوم
 ولی بکلی خاموش نشوم
 زیرا در آنصورت جفت من بنزد من نخواهد آمد .
 «اینسواى مشوق من !
 اینجا هستم ! اینجا !
 با این نغمه نیمه خاموش ، من از وجود خود تورا باخبر می‌کنم
 این آواز آرام برای تو است ای مشوق من - برای تو .
 «مبادا جای دیگر بدام بیفتی - فریفته شوی
 این صغیر باد است نغمه من نیست
 این پرش آب است پرش من نیست
 این سایه برگ است سایه من نیست .
 «آه ای تاریکی ! آه ای عیب !
 آه من بیمار و غمگین هستم ،
 «آه ای هاله قهوه ای رنگ نزدیک ماه که روی دریا خم شده ای !
 ای انعکاسات درهم آشفته آب دریا
 ای حنجره - ای قلب طپنده !
 وای من ! که بیپوده تمام شب میخوانم
 «آه ای گذشته ، ای زندگی شاد ، ای سرود های سرور
 یکدیگر را در هوا ، در بیشه ، در دشت دوست میداشتیم
 ولی جفت من دیگر ، جفت من دیگر بامن نیست
 با ما بایکدیگر ، دیگر نیستیم .
 ترانه خاموش میشود

هرچیز دیگر کار خویش را دنبال میکنند . ستاره میدرخشد .
 باد می‌وزد . الحان پرنده علی الدوام منعکس میشود
 با ناله های خشمناک مادر پیر ، و دریا
 باخروش سهمگین بر شن های خاکستری ساحل «بومانک» می‌نالد ،
 ماه زرد قام بزرگ شده ، فرود آویخته ، خم شده چهره دریا را
 لمس می‌کند
 کودک در وجد و شوق با پای خویش امواج و با موهای خویش هوا
 را بیازی میگیرد
 عشقی که در نهان محصور بود اینک وارسته، و اینک و لولة عظیم
 منفجر میشود
 معانی ترانه را روح از راه گوش درمی یابد و در خود میگیرد
 اشک عجیب بر گونه ها می‌ریزد و میدود
 از زیزلب ، مادر پیرو وحشی دائماً فریاد میکشد
 روح کودک ترش رویانه می‌برسد و بسیاری راز نهفته
 از درون گرابهای او سر برون می‌آورد
 شاعر بشعر آغاز می‌کند .
 روح کودک گفت تو ای پرنده ، ای شیطانک!
 آیا در واقع برای جفت خود میخواهی یاد حقیقت برای من است ؟
 زیرا من که کودکی بودم و نیروی زبانم خفته بود ، ترا شنیدم
 و اینک در یک لحظه دانستم که برای چه هستم ، بیدار شدم !
 و هم اکنون ، هزاران سرود رساتر ، روشن تر و بسیار غم انگیز تر
 از سرود تو
 هزاران انعکاس موزون در درون من ، زندگی خویش ، زندگی بدون مرگ
 خویش را شروع کرده اند !

ترجمه احسان طبری

اردشیر اوانیان

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

برای اینکه انقلاب ۱۹۰۵ بهتر و روشنتر درک شود ، لازم است مختصری از اوضاع سیاسی و اقتصادی روسیه را قبل از سال ۱۹۰۵ شرح دهیم :

روسیه در

آستانه ۱۹۰۵

قبل از ۱۹۰۵ ، در کشور روسیه بیش از سه میلیون نفر کارگر در رشته های حمل و نقل ، صنعت و تجارت ، ۲ میلیون و ۷۲۳ هزار نفر در امور زراعتی و ۳ میلیون نفر بصورت عمله و مستخدم مشغول کار بودند که جمعا در حدود ۲۴ میلیون نفر یا ۱۷٪ اهالی کشور را تشکیل میدادند .

در آن زمان بیش از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیکار در روسیه وجود داشت .

تعداد کارخانه هائیکه بیش از هزار کارگر داشتند به ۳۰۰ میرسید . تعداد کارگرانیکه در صنایع بزرگ کار میکردند به يك میلیون و ۶۴۰ هزار نفر بالغ میشد . صنایع بزرگ فقط در شهرهای انگشت شمار و معدودی وجود داشت و در حقیقت همین شهرها بودند که بعدها مراکز بزرگ نهضتهای کارگری شدند .

قبل از ۱۹۰۵ دهقانان در شرائط طاقت فرسائی زندگی میکردند . اصول فئودالیزم (وابستگی دهقانان بزمین) بسر آنها حکومت میکرد . از هر گونه حقی محروم بودند . حق اعتصاب ، نطق ، تشکیل اتحادیه ابدأ نداشتند .

عده زیادی از دهقانان روسیه خرده مالک بودند ، بطور کلی دهقانان به چند دسته تقسیم میشدند : کارگران دهات ، دهقانان بی چیز ، دهقانان متوسط و دهقانان چیزدار . دهقانان متوسط هم در مقابل مالکین تاب مقاومت نیاورده ازده کوچ می کردند و در شهرهای بزرگ بکارگری می پرداختند و بدین ترتیب زمینهای زیادی در دست مالکین بزرگ بيمصرف وبدون استفاده مینامند . در چنین شرائطی سرمایه داری در روسیه ظهور کرده ، بدبختی های بزرگتری برای ملل ستم دیده آن کشور ببار میآورد . مدت کار کارگران در رشته های مهم صنایع بیش از ۱۱/۵ ساعت در روز بود در حالیکه مزد آنان ۲ الی ۳ مرتبه کمتر از مزد کارگران سایر ممالک بود .

قبل از ۱۹۰۵ ، چون صنایع روسیه آتقدرها که باید ترقی نکرده بود ، استثمار کارگران خیلی شدید و بیرحمانه بود . بجای تکنیک ، نیروی بازو کار میکرد . از طرف دیگر هم بورژوازی روسیه هنوز فرصت نیافته بود تا عده ای کارگر متخصص با حقوقهای مکفی تربیت کند . بعبارت دیگر بورژوازی روسیه وقت نیافته بود « کارگر اشرافی » تهیه کند تا جیره خوار ارباب خود شوند و با انقلاب مخالف باشند .

بنابراین ، دهقانان و کارگران روسی ، در تحت این شرایط سخت ، آماده انقلاب می شدند .

جنگ

روس و ژاپن

شرایط سختی که در داخل روسیه بر توده های کارگر و دهقان تحمیل میشد ، قدرت خرید را بکلی از آنان سلب می کرد و بدین ترتیب بازارهای داخلی بکلی نابود میشد و سرمایه داران در فکر بدست آوردن بازار های خارجی می افتادند تا بتوانند با فروش کالای خود ، که بقیعت زندگی میلیون ها زحمتکش روسی تهیه میشد ، بزنگی خود ادامه دهند . بدین ترتیب ، نقشه توسعه امپراطوری تزاری در منچوری و کره و تحصیل مستعمره در شرق ، بدست سرمایه داران و مالکین روسی که در رأس حکومت قرار گرفته بودند کشیده می شد .

در بدو مذاکرات بین ژاپن و روسیه ، دولت ژاپن حاضر شد منچوری را بدولت تزاری واگذار کند ولی کره را بهیچ قیمت از دست نداد زیرا در اینصورت منافع اقتصادی شدیدی در خطر می افتاد .

سرانجام سماجت و پافشاری نیکولای دوم ، امپراطور ضد ژاپنی روسیه ، از یکطرف و افکار جهانگیرانه زمامداران ژاپنی از طرف دیگر ، منجر به جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ شد .

در روسیه ، تبلیغات شوونیستی شدیدی بر علیه ژاپن بکار افتاده بود و زمامداران میخواستند بدینوسیله ، از یکطرف مردم را برای جبهه های جنگ آماده کنند و از طرف دیگر با منحرف کردن افکار ، انقلاب را چند صباحی بتأخیر اندازند . اما تاریخ نشان داده است که همواره در چنین موقعیتهایی که دولتهای مستبد و خون خوار ، برخلاف تمایل ملتها ، دست به جنگ میزنند ، در حقیقت توده های ستمکش را صمیمانه تر خواهان شکست دولتهای خود میسازند و در اینصورت نهضت های انقلابی فوق العاده قوی و نیرومند خواهد شد .

در روسیه تزاری هم ملتها بهیچوجه حاضر به جنگ نبودند و وقتیکه در شب ۱۶ ژانویه ۱۹۰۴ قوای ژاپن بطور ناگهانی بروسیه حمله کرد ، فقط پیرمردان بودند که در جبهه های روسیه می جنگیدند و ارتش منظم روسی در داخل مملکت مشغول سرکوبی انقلابیون بود .

قشون تزار در پائیز ۱۹۰۴ بسر کردگی کوروپاتنکین ، در لیاویان شکست بزرگی خورد و در دسامبر همان سال دژ پورت آرتور ، که قبلا در تصرف دولت تزار بود ، تسلیم گردید .

شکست قطعی روسیه ، در اثر خرابی وضع داخلی از یکطرف و خیا تنهای افسران روسی از طرف دیگر ، در فوریه ۱۹۰۵ در موکدن اتفاق افتاد و سرانجام در ۲۳/۸/۱۹۰۵ در « پرت سموت » قرارداد صلح امضا شد .

تزار ، که در اثر فشار نهضت های انقلابی داخلی ، بطور ننگینی این قرارداد را قبول کرده بود ، بموجب آن علاوه بر منچوری و کره قسمتی از جزیره ساخالین را نیز بژاپن واگذار کرد . این جنگ ، که بشکست دولت روس انجامید ، فوق العاده در وضع

اقتصاد کشور مؤثر واقع شد و یکی از علل اصلی انقلاب ۱۹۰۵ بشمار رفت .
 بحران اقتصادی جهان در سالهای قبل از ۱۹۰۵ و تأثیر
 آن در روسیه ، جنگ ژاپن و روس و نتیجه تنگن
 آن ، ظلم و ستم بی حد و حصر مالکین و سرمایه داران
 و ... روز بروز نهضتهای انقلابی روسیه را نیرومند
 تر می کرد .

«یکشنبه خونین»
 یا
 نهم ژانویه ۱۹۰۵

نیکلای دوم ، که از نیرومند شدن این نهضتهای انقلابی سخت بوحشت
 افتاده بود ، درصدد برآمد بر رهبری رئیس پلیس «زوباتف» اتحادیه ای قلابی بوجود
 آورد تا از طرفی انقلابیون را از هدف اصلی خود منحرف سازد و از طرف دیگر
 با آسانی موفق بدستگیری فعال های آنان و از هم پاشیدن اتحادیه های کارگری گردد ،
 سرانجام «گاپن» کشیش مزدور ، بنابستور پلیس موفق شد چنین اتحادیه -
 ای را تشکیل بدهد .

در سوم ژانویه ۱۹۰۵ از کارخانه «پوتیلوف» پطرو گراد چهار نفر کارگر
 را اخراج کردند و این امر منجر باعتصاب تمام کارگران کارخانه پوتیلوف و بالاخره
 منجر باعتصاب ۱۵۰ هزار نفر کارگران پطرو گراد گردید .
 شمار کارگران ، در این اعتصاب ، عبارت بود از : هشت ساعت کار و
 اضافه حقوق .

گاپن ، کشیش پرووکاتور ، از ترس اینکه مبدا این اعتصاب جنبه انقلابی
 پیدا کند ، پیشنهاد کرد تا همه کارگران نزد شاه رفته ، درخواستهای خود را پیشگاه
 تزار عرضه بدارند . بلشویکها برعکس جداً مخالف این تظاهر صلح جویانه بودند .
 بالاخره ، از آنجائیکه هنوز کارگران و دهقانان روسی فهم و شعور سیاسی پیدا
 نکرده بودند ، فریب پیشنهاد گاپن را خورده ، بازن و بچه خود پیای قصر زمستانی نیکولا
 روانه شدند . شمارهای کارگران عبارت بود از :

۱) عفو عمومی زندانیهای سیاسی . ۲) تشکیل مجلس مؤسسان . ۳)
 اضافه حقوق کارگران . ۴) تقسیم زمینهای بزرگ بشدریج بین دهقانان . ۵) تقلیل
 مدت کار کارگران بهشت ساعت .

هزارها کارگر ، بازانان و کودکان معصوم خود ، در برابر قصر تزار ، تزاری
 که گاپن کشیش ، اورا خدای روی زمین معرفی کرده بود ، جمع شدند تا حقوق حقه
 خود را بستانند !

دولت قبلا خود را برای يك خونریزی بیرحمانه آماده کرده بود و وقتیکه
 توده های کارگرد پای قصر سلطنتی جمع شدند ، پلیس فرمان شلیک داد .
 ۲۰۰ نفر کشته و ۸۰۰ نفر زخمی شدند . کارگران غافلگیر شده ، در میان تل
 کشتگان سنگرهای ساختند و نا امیدانه بدفاع پرداختند . این کشتار ، بکارگران
 و دهقانان روسی ، درسها آموخت . از آن پس توده های زحمتکش روس بی به مجزئه
 خدا بان روی زمین بردند و با کمال بیرحمی این خرافات سیاسی را پامال کردند .
 آن یکشنبه خونین ، در تاریخ مبارزات ملل ستم دیده روس ، بجای مانده و درستی
 شمار انقلابی بلشویکها را ثابت کرد .

این کشتار بیرحمانه برای دستگاه متزلزل تزاریسیم بسی گران تمام شد؛ زیرا در اندک فاصله ای کارگران مسکو، اوکراین، اورال، دن، لهستان، بالتیک، اعتصابهای عظیمی را اعلام کردند.

برای اینکه طرز تفکر دهقانان و کارگران روسی را قبل از یکشنبه خونین بخوبی نشان دهیم، قسمتی از نامه آنان را که به تزار نوشته اند در زیر میآوریم: «... ما بدبختها، ما غلامان توهین شده، در تحت فشار ظلم و ستم خرد شده ایم. ما از اربابها، حداقل ما محتاج زندگی را خواستیم بما ندادند. آمدیم از تو خواهش کنیم مارا نجات دهی. ما هزاران نفر در پیشگاه توهستیم یا مارا نجات بده یا همین جا خواهیم مرد...»

قیام مسلح مسکو پس از وقایع یکشنبه خونین، اعتصابات بزرگی در روسیه بوقوع پیوست.

در روز اول ماه مه نمایش بزرگی از طرف کارگران تمام روسیه داده شد.

بزرگترین اعتصابات که ۷۵ روز طول کشید اعتصاب کارگران ایوانو-زن تسنسکی بود که در ۱۲ مه ۱۹۰۵ آغاز شده بود. پس از آن، بطور نامنظم، هر چند وقت اعتصاب ها و همایشهایی بوقوع می پیوست.

در طی مدت تابستان، اعتصابهای بزرگی در لهستان رخ داد. مهمترین آنها در شهر لودز، مرکز صنایع نساجی، بود که در اثر آن ۱۵۱ نفر کشته و ۱۸۵ نفر زخمی شدند. این اعتصابها گاهگاهی صورت مسلح بخود میگرفت و کارگران رسماً در برابر قوای دولتی سنگربندی می کردند.

دامنه این اعتصابات بقوای دریائی و ارتش هم کشیده شد. در ماه ژوئن در کشتی جنگی «پاتیومکین» ملاحان، تمام افسران ضد انقلابی را کشته بیرق سرخ را باهتزاز در آوردند.

در ماه اکتبر نیز در بحریه بالتیک شورش در میان ملاحان نیرو گرفت و سپس در ماه نوامبر در بحریه دریای سیاه، در تحت رهبری «ستوان شمید» قیام مسلح ملوانان شروع شد.

سربازان نیز در شهر ولادیوستوک و جاهای دیگر دست بشورش زدند. در ماه سپتامبر، در خود مسکو، شورشهای سربازان تقویت یافته منجر به تشکیل شوراهای سربازی شد از همان روزها است که قیامهای «نخودی» سربازان معروف شده است (چون در آش سربازان چیزی جز نخود دیده نمیشد و سربازان از خوردن این آشها خسته شده اعتصاب می کردند، از این لحاظ اعتصابات آنها به «اعتصاب نخودی» مشهور شده است).

در خلال این احوال، توده های دهقان نیز، در اثر انقلابهای پی در پی کارگران، بیدار شده نهضت های دهقانی بوجود آوردند.

این نهضت های دهقانی، در جاهایی قوی میشد که شرائط سخت فتودالیزم وجود داشته باشد. پس از اعتصاب عمومی کارگران، قویترین نهضت های دهقانی در شهرستان های کوچک کمورسک و اورلوف، در قسمت شمالی اوکراین بوجود آمدند.

دهقانان، در هنگام انقلاب، خرابکارهای مؤثری میکردند. فقط در شهرستان ساراتوف، ۲۷۲ مؤسسه اربابی که ۹۵ میلیون قیمت آن بود بوسیله دهقانان آتش زده شد و بطور کلی در ۲۴۰ بخش در حدود ۲ هزار مؤسسه اربابی، یعنی ۱۵ تمام مؤسسات اربابی روسیه، طعمه آتش شدند.

در بالتیک و گرجستان و شهرستانهای مرکزی روسیه، دهقانان علاوه بر آتش زدن مؤسسات اربابی، جنگلها را نیز قطع میکردند. در بعضی جاها نیز با پلیس زدو خورد نموده زمینها را بتصرف خود در می آوردند. بالاخره، اعتصابات نامنظم کارگران و دهقانان باعث صواب مسکو و سرانجام با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه انجامید.

در اواخر ماه سپتامبر در مسکو، اعتصاب کارگران چاپخانه ها، نجارها و نانوایان شروع شد که منجر به اعتصاب کلیه کارگران راه آهن مسکو شد و بزودی براه آهن سرتاسری روسیه سرایت کرد.

این اعتصاب بنام اعتصاب اکتبر معروف شده است زیرا در این ماه بود که اعتصاب جنبه عمومی پیدا کرده است. در این اعتصاب، برای اولین بار در بطرو گراد و وپس در سایر شهرها «شورای کارگری» ایجاد شد. رهبری اعتصاب در شهر مسکو با بلشویکها و در ادسا با منشویکها بود.

تزار، که در برابر این اعتصاب بوحشت افتاده بود، در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ اعلامیه ای صادر کرد که در آن تأسیس مجلس را اعلام کرده بود؛ ولی عملاً برای اینکه این نهضت‌های انقلابی را خاموش کند، در هر شهری بوسیله دسته های سیاه (بانده سیاه) بکشتار و غارت مردم پرداخته، مؤسسات اجتماعی را خراب و نابود میکرد. بلشویکها در این اعتصاب جداً طرفدار انقلاب مسلح بودند و در سومین کنگره حزب (ماه های آوریل و مه ۱۹۰۵) تصمیم با انقلاب گرفتند.

قیام مسکو، در اثر متشکل بودن قوا و علاوه در اثر کم بودن اسلحه، ۱۲ روز بیشتر طول نکشید ولی در سایر شهرها قیام مسلح بیشتر ادامه داشت و کارگران توانستند موفقیت هائی هم بدست آورند.

در سبیری و قفقاز شمالی و بالتیک، چندین شهر بدست کارگران افتاد. شهر نوروامیسک، مدت دو هفته بدست انقلابیون اداره می شد. در بعضی شهرها برای اولین بار جمهوری های شوروی (سویتیک) اعلام گردید.

تزار و دستگاه دولتی هم، بمنظور سرکوبی انقلابیون، قشون بشهرها می فرستادند و بدین ترتیب انقلابیون را عصبانی تر و مبارزه را شدیدتر می کردند. کارگران، در این جریان، بمجلسی که تزار فرمان تشکیل آنرا میداد، اعتنا نمی نداشتند و در این اندیشه بودند که فقط و فقط بنیروی اسلحه حقوق خود را بگیرند. بنابراین انتخابات از طرف کارگران تحریم میشد.

ولی پس از آنکه انقلاب با شکست مواجه شد، حزب که در شرائط بسیار نا مساعدی بطور مخفی مبارزه می کرد، در مجلس دوم شرکت کرد تا بدین وسیله بتواند لاقلاً از تریبون مجلس برای تبلیغ سوسیالیزم و مبارزه انقلابی استفاده کند.

در انقلاب ۱۹۰۵ که معروف بقیام مسلح مسکو بود، کارگران و دهقانان، آنطور که لازم بود متشکل نبودند و بللی که در زیر خواهد آمد، با دادن صدها کشته و هزارها زخمی، از پادر آمده.

دو روز قبل از یکشنبه خونین، «بطرسترووه» اینطور نوشت:

نیروی محرک

انقلاب

«در روسیه، هنوز ملت انقلابی وجود ندارد.»
 رفورمیستهای روسیه نهضت های انقلابی را بدیده تسخر می نگرستند و معتقد بودند که: «یکصد یا دوست نفر انقلابی یا چند روز نامه و مجله ای که در خارج چاپ شده و بطور قاچاق بروسیه می آید، نمیتواند انقلاب کنند و زمام امور را بدست گیرند»

ولی علی رغم این نظریات تسخرآمیز، همان عده معدود انقلابی توانستند در عرض چندین ماه میلیونها مردم را بجنبش در آورده نهضت را تا اعماق ده و ارتش و بحریه تعمیم دهند و انقلاب ۱۹۰۵ را ایجاد کنند. مهمترین نیروی محرک این انقلاب، نیروی توده های وسیعی بود که برای اولین بار در مبارزات سیاسی شرکت میکرد.

«بزرگترین خاصیت انقلاب ۱۹۰۵ در این بود که از لحاظ مسائل اجتماعی انقلاب بورژوازی بود؛ ولی از لحاظ روش (متد) مبارزه، يك انقلاب کارگری بشمار میرفت.» لنین

انقلاب ۱۹۰۵ دارای همان هدف بود که انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲ عملی کرد؛ یعنی فقط تقلیل مدت کار را به ۸ ساعت و تقسیم املاک بزرگ را میخواست. ولی، از این لحاظ که توده های وسیع پرولتاریا در این انقلاب شرکت کرده بودند، بدون شك يك انقلاب پرولتاری بود. نقش بزرگی که توده های زحمتکش در این انقلاب بازی کردند غیر قابل انکار است. فقط در ماه اول ۱۹۰۵، یعنی در ماه ژانویه بیش از ۴۴۰ هزار نفر در اعتصاب کارگران شرکت کرده بودند؛ در تمام سال ۱۹۰۵ در حدود ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر یعنی، دو برابر عده کارگران روسیه، اعتصاب کرده بودند. (هر نفری دوبار در یکسال اعتصاب کرده است.) و بطور کلی، اعتصابهایی که در ۱۹۰۵ در روسیه بوجود آمده بود، از لحاظ اهمیت و عظمت تا آن موقع بی سابقه بود.

در این اعتصابات، نقش دودسته از کارگران روسی قابل توجه است: فلز-کاران و نساجان. در روسیه ۱۹۰۵، کارگران فلزکاری حقوق بیشتری دریافت میداشتند و از لحاظ فکر جلوتر از سایر کارگران بودند؛ بنابراین اعتصاب آنها، اعتصاب سیاسی بشمار میرفت. ولی کارگران نساجی که دارای حقوق کمتری بودند و از لحاظ طرز تفکر عقب مانده تر بودند بیشتر از لحاظ اقتصادی مبارزه میکردند. این کارگران، بعداً همینکه وارد مبارزه می شدند بی بلزوم مبارزات سیاسی میکردند و بدین ترتیب کارگرانی که در ابتدا، ابتدا توجهی بمبارزات سیاسی نداشتند، در این مبارزات شرکت میکردند.

چیزی که مسلم است اینست که هیچگاه نباید مبارزات اقتصادی را فراموش

کرد؛ زیرا برای کارگرانیکه هنوز دارای فهم و شعور طبقاتی نیستند فقط منافع اقتصادی است که آنان را وارد میدان مبارزه می کند.

تقش را که دهقانان، در انقلاب ۱۹۰۵ بازی کرده اند در اثر نداشتن يك رهبری کامل و متشکل نبودن آنها چندان دارای اهمیت نیست. و همین موضوع، یعنی متشکل نبودن دهقانان یکی از علل اصلی شکست انقلاب محسوب میشود.

بطور کلی دهقانان روسی، از لحاظ طرز تفکر خیلی عقب مانده بودند؛ ولی با وجود این در بهار سال ۱۹۰۵، بیش از يك هفتم و بعداً یکسوم دهقانان روسیه در انقلاب شرکت کرده بودند.

پیدایش نهضت کارگری در شهرها و نزدیکی آنان بادهقانان، باعث پیدایش یکی از نیروهای محرک انقلاب یعنی ارتش گردید. قوای دولتی که بیشتر از دهقانان تشکیل می شدند، در این جریان بی منافع طبقاتی خود برده با انقلابیون تشریک مساعی میکردند؛ درین باره قیام مسلحانه ای که در کشتی جنگی «شاهزاده پاتیومکین» رخ داده بزرگترین نمونه محسوب می شد.

بقدری افکار انقلابی در میان ملوانان ریشه گرفته بود که کوچکترین واقعه ای منجر بانقلاب می گردید. برای مثال يك نمونه از انقلاب ملوانان را ذکر میکنیم:

نمایشهای کارگری و نهضتهای دهقانان بطور کلی در محیط ارتش اثرات عمیقی داشت و دولت برای اینکه این اثرات را خنثی بگذارد، افسران «ملی» می فرستاد تا در اجتماعات ملوانان نطقهای «ملی» ابراد نمایند و بسدین ترتیب فهم سیاسی ملوانان را بالا ببرند!

این افسران، چون میدیدند که ملوانان بسختیهای پوچ آنها ترتیب اثری نمیدهند شروع بسختگیری کردند.

يك روز ادمیرال بیساروسکی خروج ملوانان را از سربازخانه اقدغن کرد و دستور داد تا هر کس را که از سربازخانه خارج شود تیرباران کنند. ملوانان از این فرمان مستبدانه بسیار عصبانی بودند. در این هنگام یکی از آنان که «پتروف» نام داشت، تفنگ خود را بر کرده، نایب سرهنگ شیتسن را کشته و کنترال-میرال-بیساروسکی را زخمی کرد.

افسران دیگر فرمان توقیف او را دادند ولی هیچک از سربازان باو نزدیک نشدند، پتروف، در این هنگام تفنگ خود را انداخته فریاد کرد: «چرا ایستاده اید! بگریید مرا توقیف کنید.»

یکی از افسران، برای تبرئه کردن او گفت: «پتروف، قطعاً تیرهای تو بخطر رفته اند. اینطور نیست؟»

پتروف در پاسخ او با کمال خونسردی و متانت گفت: «هرگز، من این تیر هارا عیباً و بقصد کشتن آنها خالی کردم.»

این قضیه و مخصوصاً جواب مردانه پتروف در ملوانان فوق العاده مؤثر شده تقاضای آزاد شدن او را کردند.

پس از چند دقیقه پتروف آزاد شد و افسران هم همه توقیف شده بنا بر تصمیم



از
اوزن دولاکروا

تابادی
قتل عام «شمو»

نمایندگان ملوانان از قشون اخراج شدند ، روح مبارزه ، در ارتش ، سرباز بود . یعنی فقط سربازانی که در زیر فشار افسران و در وضع دشوار اقتصادی بسر می بردند ، انقلابی باری آمدند . در صورتی که ، قبل از ۱۹۰۵ اگر انقلابی در ارتش بوجود می آمد بوسیله افسران رهبری می شد (قیام مسلحانه ۱۸۲۵ که بوسیله افسران اعیان زاده و تحصیل کرده رهبری می شد) .

در میان نیروهای محرك انقلاب ، اقلیت های غیر روسی را نباید از نظر دور داشت .

در آن ایام این اقلیتها ۰/۰۵۷ اهالی روسیه را تشکیل میدادند و در سرتاسر انقلاب ، بشدت با تزار یسم مبارزه میکردند . دهها میلیون مسلمان ، که در دوره استبداد تزار ، از هر گونه حقی محروم بودند ، در این موقع با تشکیل اتحادیه مسلمان ، به نهضت های کارگری کمک می کردند .

دانش آموزان لهستانی ، در مدارس روسیه ، عکس شاه را پاره میکردند معلمین را از کلاسها بیرون مینمودند و بدین ترتیب شعار میدادند :

- ۱ - تمام مدارس متوسطه بایستی مطیع شورا های کارگری بشوند .
 - ۲ - در مدارس بایستی جلسات مختلط کارگر و دانش آموز تشکیل شود .
 - ۳ - دانش آموزان ، پیراهن سرخ ، که علامت انقلاب است ، بپوشند .
- نهضت ملی اقلیتها در قفقاز نیز جنبه انقلابی بخود گرفته ، شدیداً بر علیه تزار یزم مبارزه می کرد .

در اینکه مشخصات انقلاب ۱۹۰۵ چیست و چند نوع تا کنیک مشخصات انقلاب در انقلاب باید باشد ، بین بلشویکیا از یکطرف و منشویکیا از طرف دیگر اختلاف بود .

بلشویکیا که در رأس آنها لنین قرار داشت و منشویکیا که در رأس شان مارتوف ، پلخانوف و تروتسکی وغیره بودند ، هر دو در اینکه انقلاب ۱۹۰۵ يك انقلاب بورژوازی است متفق بودند ولی در اینکه نیروی محرك انقلاب کدامست اختلاف داشتند . منشویکیا عقیده داشتند که نیروی محرك انقلاب ، بورژوازی است ؛ بنابراین انقلاب باید بدست خود سرمایه دارها انجام یابد . در مقابل بلشویکیا معتقد بودند که انقلاب ۱۹۰۵ انقلابی بورژوازی است ولی سرمایه دارها ، انقلابی نبوده وبدون شك ، از ترس انقلاب خود را در دامن تزار خواهند افکند . (وقایع بعدی صحت نظریه بلشویکیا را ثابت کرد) .

یکی از خصوصیت های انقلاب ۱۹۰۵ « توده ای » بودن آنست . در تمام مبارزاتی که قبل از سال ۱۹۰۵ در روسیه میشد ، توده حقیقی ملت کوچکترین تأثیری در آنها نداشت .

در روسیه اولین بار ، مبارزه با تزار یسم ، در سال ۱۸۲۵ شروع شده است . این نهضت بدست اعیان و اشراف تحصیل کرده اداره میشد .

پس از آن تا سال ۱۸۸۱ که الکساندر دوم تسرور شد ، نهضت های آزادی خواهی بدست طبقه روشنفکر و مخصوصاً محصلین ، اداره میشد .

ولی در انقلاب ۱۹۰۵ توده‌های وسیع بودند که کم و بیش متشکل شده، برای بازگرفتن حقوق خود مبارزه می‌کردند.

مسئله مهمی که در آن ایام مورد بحث بود، مسئلهٔ مجلس بود. در این موضوع بطور کلی سه نظریه وجود داشت:

۱ - تزار از ترس نهضت‌های انقلابی حاضر شده بود دموکراسی مختصری بسردم بدهد و برای این منظور کمیسیون بولیگین را تشکیل دادند و قرار شده بود يك مجلس مشاوره تشکیل شود، نه مجلسی که بتواند قانون وضع کند.

۲ - لیبرال بورژوازی، که منشویکها غالباً طرفدار آن بودند، از ترس نهضت‌های انقلابی، درین موضوع با تزار سازش می‌کردند.

۳ - سوسیال دموکرات‌های انقلابی، لنین و طرفدارانش، مجلسی میخواستند که مستقل قوانینی وضع بکند و برای نیل باین منظور جمهوری را شمار خود ساخته بودند.

حزب بلشویک در کنگره سوم تصمیمات زیر را اتخاذ کرد:

۱ - لازم است، بطور عملی پروتاریارا از نقشهٔ انقلاب مطلع کرد و وظائف او را معلوم ساخت.

۲ - بایستی حزب بلشویک، در کابینه شرکت کند؛ بشرطیکه طرفدار منافع طبقاتی خود باشند.

۳ - وزرای سوسیال دموکرات باید در کابینه، هدف‌هایی خود یعنی سوسیالیسم را از نظر دور نداشته باشند.

۴ - چه حزب بلشویک در کابینه شرکت کند چه نکند، موظف است با تکیه بقوای مسلح کارگری، دولت را مجبور بر عایت حقوق زحمتکشانش کند.

در عین حال حزب بلشویک مجبور بود، با عناصر چپ خطرناکیم، که عقیده داشتند که باید انقلاب سوسیالیستی عملی شود، مبارزه میکرد زیرا هنوز شرایط را مهیا نمیدید.

یکی از عقاید خطرناک که در آن زمان پیدا شده بود و لنین بسختی با آن مبارزه می‌کرد «تئوری درجات» یا «پروسه تاکتیک» یا «پروسه انقلاب» بود. این تئوری معتقد بود که باید بتدریج و کام بکام به هدف نهایی رسید.

مثلاً پیشنهاد می‌کردند که کارگران باید ابتدا برای بدست آوردن حقوق اقتصادی خود مبارزه کنند بعداً به تحریک (آژیتاسیون) سیاسی و سپس به مبارزهٔ سیاسی دست بزنند.

لنین با این طرز تفکر جداً مبارزه می‌کرد و معتقد بود که فقط قیام مسلح، طبقات زحمتکش را به هدف خود می‌رساند.

یکی از حیل‌های سرمایه داری در این موقع، خروج عقاید کهنهٔ آنارشستی بمنظور از بین بردن انقلاب، یا لااقل دخالت نکردن توده‌های وسیع در انقلاب بود.

منشویکها معتقد بودند، چون انقلاب ۱۹۰۵، انقلابیست بورژوازی، بنا بر این کارگران و دهقانان در آن نقشی ندارند و باید طبعاً از انقلاب کناره گیری کنند. تجربه‌های بعدی بنوعی ثابت می‌کند که این تئوری، غلط

است و ممکن است بدون گذارندن دوره سرمایه داری، در کشوری سوسیالیستی را برقرار کنند.

طرفداران «جرمسه نو» با انقلاب عقیده داشتند ولی مخالف شرکت حزب سوسیال دموکرات در حکومت انقلابی بودند. این فکر که بفتح بورژوازی بوده درست می گوید که: «کارگران بادیست خود بلوط از میان آتش درآورده تعارف بورژوازی کنند» (مارکس)

از مخالفین عده ای معتقد بودند که دیکناتوری دموکراسی کارگر و دهقان، بهیچوجه موافق با عقاید مارکسیستی نیست و غیرممکن است که کارگر و دهقان اراده واحد داشته باشند. غافل از اینکه کارگر و دهقان اگر در سوسیالیزم اشتراک منافع نداشته باشند در خرد کردن فتوایلیزم دارای اراده واحدی هستند.

روسیه از لحاظ جغرافیائی، یک کشور اروپائی و آسیائی است و انقلاب ۱۹۰۵ هم در اروپا و هم در آسیا اثرات غیر قابل انکاری کرده است. موقعیکه خیرهای انقلاب ۱۹۰۵ بکشورهای اروپائی می رسید، شور و هیجان غیرقابل وصفی تولید می کرد. درکنگره سوسیال

اثرات انقلاب

در اروپا و مخصوصاً

در شرق

دموکراتهای اطریش و قتیکه تلگراف پیشرفت نهضت های انقلابی در روسیه خوانده شد، همه فریاد کشیدند: «رفقا! در سالونها نمانید. جای ما در خیابانهاست» و روز بعد بزرگترین نمایشهای کارگری را در خیابانهای وین دادند. بطور کلی، اگر باین نکته توجه کنیم که انقلاب ۱۹۰۵ در حقیقت پایه وریشه انقلاب ۱۹۱۷ است و بدون آن انقلاب، انقلاب اکبر وجود پیدا نمی کرد پی به تأثیر آن در جهان میبریم.

انقلاب ۱۹۰۵ اولین انقلابی بود که ملیونها نفرزحمتکش در آن شرکت کردند، خرافات سیاسی رازیر پا گذاشتند و شالوده یک تمدن متزقی را بنانهادند. اثرات انقلاب ۱۹۰۵ مخصوصاً در شرق شدیدتر بود.

کشورهای آرام و خمود شرق، که سالهای سال در جهل و رکود خفته بودند، در اثر این انقلاب بیدار شدند. اثرات مستقیم انقلاب ۱۹۰۵ در ترکیه و ایران و چین دیده میشد و در اثر آن نهضت های مشروطه در ترکیه و ایران و مبارزات ضد استعماری در چین قوت یافت.

در ایران، انقلابیون طرفدار لنین در انقلاب مشروطه فداکارها کردند، از میان قفقاز بهائی که بایران آمده و در نهضت مشروطه فداکارها کرده اند میتوان نام سرگورجنی کینزه *Sergo Ordjenikidze* را نام برد. هنوز هم در مراغه و تبریز پیر مردانی هستند که شهادت میدهند قفقاز بهادرهای دار «زننده باد ملت ایران» می گفتند و گشته میشدند.

۱- نهضت کارگری تخت رهبری حزب سوسیال دموکرات بوجود آمده و بورژوازی لیبرال را بیدار می کند

مراحل رهبری

و دورنمای انقلاب

(۱۸۹۵ - ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲)

۲ - پرولتاریا وارد مبارزه سیاسی میشود و از لحاظ سیاسی، بورژوازی لیبرال و بورژوازی رادیکال و پتی بورژوازی را بخود نزدیک کرده مبارزه می برد (۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ - ۱۹۰۵)

۳ - نهضت کارگری وارد مرحله انقلاب میشود. در این موقع بورژوازی لیبرال از هدف خود بازگشته با تزاریسزم سازش میکند و حزب مشروطه دموکرات را تشکیل داده مانع پیشرفت انقلاب میشود. ولی عناصر رادیکال بورژوازی و پتی بورژوازی هنوز همکاری می کنند.

۴ - کارگران در انقلاب دموکراسی تسلط پیدامی کنند، نهضت دهقانی فتح می کند و رژیم مالکین بزرگ شکست می خورد و شعار «دیکتاتوری انقلابی دموکراسی کارگران و دهقانان» پیدامی شود. (نباید این شمارا با شمار دیکتاتوری پرولتاریا و اتحاد با دهقانان که بعداً پیداشده و قدرت بیشتر کارگران را میرساند اشتباه کرد)

۵ - بورژوازی لیبرال، که در سه مرحله اول تقریباً مردد است، در این مرحله بکلی ارتجاعی شده و خود را در دامن تزاریسزم می اندازد. از میان دهقانان هم عده ای که چیز داز تر بوده اند با بورژوازی لیبرال بر علیه انقلاب متحد میشوند.

۶ - در اثر مرحله پنجم مناسبات تیره شده مبارزه شدید می شود. پرولتاریا در این مرحله می خواهد تمام سنگرهای آزادی را بتنهائی در دست داشته باشد و در اینصورت هم نباید آمیدی بیروزی داشته باشد (چنانکه احزاب انقلابی آلمان در ۱۸۴۹ و کمون پاریس در ۱۸۷۱ شکست خوردند)

در مرحله آخر بورژوازی لیبرال با دهقانان چیزدار (بلاوه قسمتی از دهقانان متوسط) متشکل شده ضد انقلابی میشوند.

۱ - پرولتاریای روسیه هنوز آنطور که باید متشکل
علل شکست

۲ - از اینرو انقلاب یکمرتبه در همه جا شروع نمیشد
انقلاب ۱۹۰۵

۱ - بلکه قیامها بطور نامنظم و جدا جدا انجام می گرفت ،
۳ - ارتش با اندازه کافی با انقلابیون همراه نبود .

۴ - در بدو انقلاب نهضت دهقانان قوی نبود و هر چند که بعداً جنبه عمومی پیدا کرد و قوی شد معذالک آنطور که باید نتوانست کمک کنند و بزرگترین علت شکست انقلاب هم همین عدم همکاری دهقانان با کارگران بود .

۵ - یکی از علل شکست انقلاب عدم الحاق بعضی از شهرهای بزرگ صنعتی با انقلاب بود مثلاً کارگران پتروگراد با اینکه خود انقلابی های بی نظیری بودند ، معذالک در اثر خیانت روسای اتحادیه مثل تروتسکی ، با انقلاب همکاری نکردند .

۶ - دسته های مختلف سوسیال دموکرات انقلابی نبوده در بسیاری از موارد با شعارهای انقلابی مخالفت می کردند .

۷ - ارتجاع بین المللی که پیشرفت نهضت های انقلابی در روسیه خوشبین نبود با تمام قوا بدستگاه تزارو کمک می کرد .

توده های زحمتکش، از انقلاب ۱۹۰۵ در سپاسی
آموختند. از آن پس دانستند که تنها راه رسیدن به هدف
نهایی راه انقلاب است. فهمیدند که باید حزب منظم

درس های

انقلاب ۱۹۰۵

انقلابی داشته باشند.

تجربه مفیدی که از انقلاب ۱۹۰۵ بدست می آید، لزوم همکاری
دهقانان با کارگران است.

یکی از علل اصلی شکست انقلاب اکتبر همین عدم همکاری دهقانان و
کارگران بود. احزاب یا دسته هایی که سعی میکنند بناوین مختلف بین کارگر و
دهقان جدائی بیندازند، خیانت بجهت آزادی میکنند.

چنانکه دیدیم یکی دیگر از علل شکست انقلاب متشکل نبودن کارگران بود.
در هر انقلابی، کارگران و دهقانان باید در زیر اراده یکدستگاه رهبری واحد مبارزه
کنند. باید بهر قیمتی هست کوشید از اختلاف فکری بین توده ها جلو گیری کرد.
مخصوصاً در محیط های عقب مانده، که هنوز دهقانان و کارگران رشد سیاسی پیدا
نکرده اند، عناصر خائن بآیستنهاادان عوام فریبانه، توده های زحمتکش را از
هدف اصلی خود منحرف میسازند. با اینگونه عناصر باید جدأ مبارزه کرد.

در انقلاب، سازشکاری موضوع ندارد، کسانی که با شوربهای ورشکسته
خود، در انقلاب ۱۹۰۵، سعی می کردند توده ها را با تزار اشتی بدهند یادربجوجه
انقلاب طرفدار مجلسی بودند که تزار تشکیل میداد، خیانت میکردند.

در انقلاب باید تا هدف نهائی پیشرفت و ارتجاع زخم برداشته رانیست و نابود
نمود. انقلاباتی که نمیتوانند تا رسیدن به هدف ادامه داشته باشند برای کارگران و
دهقانان بسی گران تمام میشوند؛ زیرا این بار مواجہ بادستگاهی در نسه تر و
خشناکتر میگرددند.

در ممالک استبدادی، که دموکراسی وجود ندارد، ارتش نیز نقش مؤثری بازی
می کند، در اینگونه ممالک باید، نهضت های انقلابی، توجه بیشتری به ارتش
داشته باشند.

در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، آنطوریکه باید نهضت انقلابی در ارتش نیرومند
نشده بود. سربازان، زود باور بودند و با آسانی از هدف خود منحرف میشدند
در صورتیکه روح انقلابی در کارگران خیلی شدیدتر بود.

برای اینکه روح انقلابی کارگران روسی را بهتر بشناسیم باید بیگویم که
حتی بعد از شکست هم، کارگران مترقی و انقلابی حاضر بقیام مجدد بودند و این
بزرگترین نشانه از عظمت روح انقلابی کارگران روسی بود.

انقلاب ۱۹۰۵ ظاهراً باشکست مواجہ شد ولی بدون شک در راه آزادی
ملل مستعبده روس، بلکه در راه آزادی کلیه ملل جهان تأثیر بسزایی داشت. بطوریکه
شاید تا آن روز، پس از کمون پاریس، بزرگترین انقلاب بشمار میرفت.

از «دنیای ارازی»

اشخاص آخرین علت تولید تغییرات در اجتماع نیستند؛ بلکه خود آنها نیز محصول یک سلسله عوامل قوی تر موجود در داخل خود اجتماع می باشند.

بشر، پیش از آنکه درباره اجتماع بیندیشد، اجتماعی بوده . فکر درباره طبیعت و اجتماع ، ثانوی و نتیجه وجود ادبی طبیعت و اجتماع است .

اجتماع فعلی بشر به راه بن بستی رسیده است که مساعد برای نمو تمدن و صنعت نیست . بیکاری، برای اختراع ماشینهای نوو فلاکت، برای تولید شاهکار های هنری سد های محکمی هستند . پیشرفت اجتماع و صنعت در سال های اخیر منحصر به پیشرفت های مربوط به خونریزی است . باید مهدی صکه برای نمو تمدن مساعد باشد ایجاد کرد .

تاریخ بشر ، تاریخ جنگهای نژادی نیست . و اگر نه جنگهای خونین میان ملل هم نژاد و ائتلاف ها میان ملل مختلف صورت نمی گرفت .

طبیعت مادی در خارج از انسان مستقلاً ، یعنی بدون ارتباط با فکر بشر، موجود است . و ما آنرا «واقعیت» می نامیم . تصور این واقعیت در فکر بشر «حقیقت» است که ما آنرا دائماً در تغییر است . مغز و عمل اختصاصی آن که فکر باشد ماهیت خاص تشکیلات و تغییرات مادی است .

قضایای طبیعی و اجتماعی باهم این اختلاف را دارند که در طبیعت بی جان موجودات بی شعور و در اجتماع موجودات ذی شعور ، یعنی موجوداتی که فکر و احساسات دارند، برهم تأثیر متقابل می کنند . پس نباید منتظر بود که اجتماع هم چون جزئی از طبیعت است بخودی خود تکامل بیابد . وجود این تکامل در همان عملیات و رفتار اجتماعی افراد تظاهر می کند .

بنفس و نفرت نسبت به يك ملت منحصر بافكار محدود و اشخاص كوته نظر است. حقيقت مسلم اين است كه خواص هر ملت نيز، مانند خواص هر فرد، تابع شرايط زندگي آن ملت يافتند.

امروز نهي توان از منافع عمومي يك ملت صحبت كرد چه هر ملت از طبقات تشكيل شده و يك توده متحد الشكل و مشترك المنافع نهي توان يافت.

دردنياي امروز اقليت حاكم نسبت به جامعه فقط «حق» دارد و اكثريت محكوم فقط «وظيفه»؛ ولي بايد بزودي تمام افراد نسبت به اجتماع هم «حق» وهم «وظيفه» پيدا كنند.

زندگي بشما مي آموزد كه بايد چگونه بدستش آوريد.

كوتاه فكري و نداشتن ميدان رؤيت وسيع، يك دسته از جوانان مارا براي حفظ منافع فردي خود به دسته بنديهاي خصوصي، كه مانند دسته هاي حيدري و نعمتي در صدد اختلال كار دسته ديگر هستند، واداشته است. فقط كلاشان وسست عنصران مي توانند درين دسته بنديها شركت كنند و آنرا كار اجتماعي خود بنامند. جوانان صالح ما بايد از اين قبيل صف بنديها خود داري كنند و نيروي خود را براي رسيدن به يك هدف اساسي كه نفع توده وسيع ملت در آن باشد مصرف كنند.

فاشيسم آلمان با حملات ناجوانمردانه خود به ملل اروپا و جناياتي كه رواداشت ثابت كرد كه تئوري هاي نژادي چيزي جز يوغ بندي و بردگي ملل كوچك نيست.

تمدن بشرايد از حيث شكل ملي، ولي حقيقتاً همومي و بين المللي باشد؛ فقط از اين راه ممكن است تمدن ملل متزقي تر براي تمام افراد بشر مفيد واقع شود و در عين حال حق ملل كوچك و ضعيف نيز پامال نگرود.

سخنی چند در باره

اسلوب تفکر و مبارزه

آموختن از گذشت روزگار ، اینست وظیفه هر انسان خردمند و هر جریانی که بر تمقل و تعمق استوار باشد . مدنیت امروزی ما مجموعه ای از تجارب نیاکان ماست . تنها طریقه دریافت حقیقت ، مشاهده دقیق نمود ها و وقایع ، تجزیه و تحلیل صحیح و نتیجه گیری منظم از این نمود ها و وقایع است . همانطور که مرد عاقل از یک حادثه ، استنتاجات گرانبها می کند و اشتباهی را برای باز دیگر تکرار نمی نماید ، همانطور یک جریان باشعور اجتماعی ، با تحلیل منطقی کار گذشته خود ، کار آینده را بر مبنای محکمتری مستقر میگرداند . ابلهان یک خطارا صدبار مکرر میسازند زیرا قدرت تحلیل ندارند و از علت یابی و نتیجه گیری عاجزند . عمل آنها مبتنی بر احساسات و غرایز کور و واکنشهای بیخودانه تن و روان است ولی عمل خردمندان با نظارت قوه ماسکه ای که عقل و تمیز نام دارد ، با مشاهده دقیق نمود ها و وقایع ، با علت یابی صحیح و استنتاج درست انجام می پذیرد .

فرقی که بین انسان باشعور و آنگاه از قوانین تکامل طبیعت و اجتماع ، و انسان بی شعور و بی خبر از این قوانین وجود دارد اینست که برای اولی حتی تجارب دیگران کافیهست ولی برای دومی حتی تجارب خود او بی نتیجه است . آگاهی از قوانین حرکت طبیعت و اجتماع ، دیدگان ما را تیزبین ، وتمیز و درایت مارا نیرومند میگرداند ؛ لذا چنین آگاهی برای هر جریانات اجتماعی و برای هر فرد مبارز در درجه اول لزوم است .

این یکی از نواقص ماست که هنوز از مرحله تفکر احساساتی و غریزی ، و واکنشهای بیخودانه و حساب نشده ، روش سطحی و مبتذل بر مرحله تفکر علمی ، واکنشهای از روی شعور و حساب ، روش عمقی و خردمندانه وارد نشده اند . غالب ما در قضاوت و تصمیم شدید آداب سوابق ذهنی ، عواطف درونی ، خواهشهای نفس ، تأثیرات محیط محدود زندگی شخصی ، احساسات آنی قرار داریم و کمتر بایک

دقت علمی و خون سردی و بیطرفی میتوانیم از عهدهٔ يك قضاوت

درست و يك تصمیم علمی و صحیح بر آئیم .
 محیط خانوادگی و اجتماعی ما غالباً ما را به طرز زندگی و تفکر خودخواهانه-
 ای معنادار ساخته . در جامعهٔ ما هر کسی باید کلاه خود را نگه دارد؛ نفع خود را
 مواظبت کند والا دستبرد بیرحمانه ای باورده خواهد شد . در جامعهٔ ما تربیتی
 که مبتنی بر هم پستی ، هم بستگی ، مهرورزی ، همکاری و غیر خواهی باشد
 وجود ندارد. مردم کشور ما غالباً شکنجه دیده و آسیب رسیده اند، لذا پس از
 چند فریب اولیه نوعی بدبینی و کینه جوئی بر همه کس غلبه می کند و شدیداً
 تفکر و قضاوت را تحت تأثیر خود قرار میدهند . این بدبینی و خودخواهی ،
 همچون خود و خفتانی، بیکر ما را در مقابل تیرهای کین و فریب که از هر سو
 می بارد حفظ می کند؛ پس امری عادیست اگر فرد ایرانی از احساسات نامالایمی
 انباشته باشد ، احساساتی که او را از هر گونه تفکر درست ، عینی ، خونسردانه
 و منطقی بازدارد . قضاوت و تصمیمات ما شدیداً از خود خواهی ، کین ، بدبینی
 و بدگمانی ما متأثر است و لذا غالباً در طریقهٔ معوج و نامطلوبی سیر می کند

افکندن ردای خود خواهی از دوش و برداشتن عینک سیاه بدبینی از
 مقابل چشم کار آسانی نیست؛ زیرا حکم زندگی روزانه ما چنین است مگر آنکه
 شخص پس از مطالعهٔ دقیق احوال نفس و نوامیس اجتماعی و دریافت علل و
 موجبات این تفکر و قضاوت معوج بکوشد تا بر آنها غلبه کند و خود را تجدید
 تربیتی نماید . چنانکه معلوم است یکی از طرق آزاد شدن از جبر
 قوانین و نوامیس، آنگاه شدن از کیفیت این قوانین و نوامیس است .

اسلوب يك تفکر صحیح آنست که نخست شخص بکوشد تا قضاوت خود
 را از هر گونه احساسات شخصی و سوابق ذهنی مبری کند و بقول رنه دکارت
 بایک شك دستوری وارد موضوع شود و در کلیهٔ داوریهای گذشتهٔ خود تردید
 نماید . اگر واقعه را بخواهیم ، چون تا امروز قضاوتهای ما دربارهٔ افراد ،
 قضایای اجتماعی ، استنتاج کلی غالباً مطابق اسلوب تفکر بیطرفانه و خونسردانه
 علمی نبوده، باید بیک خانهٔ تکانی عمومی مغز دست زد و همهٔ محمولات فکر را در
 میزان سنجش علمی و نقد منطقی قرار داد و غث و سمین را از هم جدا کرد و
 صحیح و سقیم را از یکدیگر باز شناخت. در این بررسی عمومی باید دانست که
 هیچ استنتاجی صحیح نیست مگر آنکه مبتنی بر نمود ها و وقایع عینی و خارجی
 باشد نه ذهنی و درونی ؛ یعنی آنکه مبتنی بر چیز هایی باشد که در واقع
 وجود داشته و رخ داده نه آنکه مفروض و مخلوق احساسات و توهمات و
 خواهشهای دل و رشک و کین و بدبینی و بدگمانی « من » بوده است . و

نیز باید دانست که هیچ چیزی در طبیعت مطلق و جامد نیست بلکه قضایا اطراف و جوانب گوناگون دارد، خوب و بد و نقص و کمال دارد و بربك نهج نمی ماند و دائماً در تغییر است. يك قاعده و بکروش، تازمانی درست است که شرایط محیط طبیعی یا اجتماعی آنرا بطلبد و با آن تطبیق کند. قواعد و قوانین، نتایج و قضاوتها که انتزاع ذهن ما از حوادث خارجی است نمی تواند همیشه بدون تغییر بماند زیرا حوادث خارجی در تغییر است و لذا منتزعات ذهن ما ناچار باید تغییر کنند. آن معرفتی صحیح است که با حرکت محتویات خود که عبارت باشد از اقیامت خارجی حرکت کند و با آن تطبیق نماید.

معرفت انسانی خواه از نوع مطالعه و مشاهده صرف باشد یا از نوع قضاوت و استنتاج، نباید هرگز بصورت شریعت لایزالی (Dogme) تلقی گردد لذا جمود فکری یکی از بلیات عظیم برای معرفت انسانی است. قضایای اجتماعی چند طرفه و مرکب است نه يك جبهه و بسط مطالعه سیریک حادثه اجتماعی در مراحل آتی بسیار دشوار است زیرا باید تالی هارا با دقت سنجید و آنرا در حرکت همه جانبه و بفرنجش بررسی کرد؛ چنین سنجشی فقط برای کسی ممکن است که :

اولاً (قوانین حرکت طبیعت و اجتماع را بدرستی بشناسد یعنی دارای جهان بینی علمی دقیقی باشد.

ثانیاً (بتواند معرفت فلسفی خود را برواقیامت خارجی تطبیق کند؛ یعنی استعداد بکار بردن علم خود را داشته باشد.

ثالثاً (از اغراض خود پسندها شخصیتی عاری باشد و باشیفتگی علمی خاصی در قضایا دقت کند نه بایک نظر سود جوئی انفرادی.

برای شناخت طبیعت و اجتماع « فرا گرفتن » لازم است، چگونه میتوان با فقدان معلومات، یا آشنائی ساده بچند مطلب محدود، بدون آنکه آن آشنائی تکمیل شود و دائماً در تضاد باشد، حقیقت را فهمید. حقیقت آن غزال گریزنده چابکی است که باید از هرس و هزاران کمند افکند تا سر سرکش او بچنبره گریزناز شود. حقیقت برخلاف اشراقیون و طرفداران مگاشفه در آستانه اندیشه هیچ کسی عریان ظهور نمی کند؛ باید آنرا بارنج و تعب یافت و بدام آورد. حقیقت فقط در اثر دقت و مطالعه و بررسی و مشاهده دقیق بچنگ می آید؛ یعنی تنها در اثر اسلوب علمی.

البته نه فقط در جامعه ایران، بلکه در مرفقی ترین جامعه ها، نیز همه افراد

مردم نمی‌توانند پرهه نشین حقیقت را با همه مستوری و مهجوری آسان بدام آورند. این کار فقط از عهده دانشمندان، که در اینکار ورزش کرده‌اند، برمی‌آید. ما نمی‌توانیم و نباید توقع داشته باشیم که همه افراد ایرانی با سلوب علمی تفکر آشنا باشند؛ چنین آرمانی فقط در دنیای خرم و درخشان آینده جامعه عمل بخورد خواهد پوشید؛ ولی می‌توانیم و باید توقع داشته باشیم که در جریان اجتماعی ما، بطور نسبی، مغزهای متفکری موجود باشد که بتواند تمام جریان مطابق اسلوب تفکر صحیح اداره کند. مغزی باشد که درست بیاندیشد تا قوای فعال اجتماع آن اندیشه درست را بمعرض اجرا بگذارند.

بمنظور ایجاد این مغز متفکر، تهیه یک هسته قوی از افراد با ماطالمه، ورزیده، با تجربه، دقیق و بی‌غرض لازم است و لازمه اینکار نیز سه چیز است: گوشش، تجربه، زمان!



با تطبیق اسلوب کلی فوق، به بعضی از روشهای تفکری که در دماغ غالب ما وجود دارد بزمیخوریم. اجازه بدهید نمونه‌هایی ذکر کنم:

افرادى هستند که به معنای صحیح انقلابی بودن توجه نکرده‌اند و در نتیجه داشتن یک تصور غلط منشاء بروز اعمال غلط شده‌اند. نباید انقلابی بودن را با شدت عمل داشتن، خشمناکانه رفتار کردن، تعصب و جمود فروختن و ابراز احساسات بی‌بند و بار نمودن، اشتباه کرد.

فرد انقلابی یعنی آنکسی که جهت تحول جامعه را میداند و برای خود در آن جهت سهم فعالی قائل است. تحول نیروهای اجتماعی در جهت معین باید بوسیله اراده انسانهای باشعور و آگاه و مبارز تحسریک و تسریع شود. در عالم نباتات و حیوانات، تحولات و تطورات بیخودانه، بی‌شعورانه، کند و غیر ارادی انجام می‌گیرد ولی در عالم انسانی چنین نیست. مغزها و دستها چرخ تاریخ را که پیوسته بجلاو می‌غلطد سریعتر می‌غلطانند. اگر حرکتی که مغزها و دستها بچرخ غلطنده و پیونده تاریخ می‌دهند موافق حرکت خود او و بطریقی باشد که در تسریع آن موثر شود طبیعت این چرخ بمرحله بعدی زودتر میرسد و اگر بطریقی باشد که نه تنها حرکتش را تسریع نکند بلکه متوقف سازد و یا به عقب اندازد طبیعت در سیر تکاملی وقفه و تعویق بروزمی‌کند.

ای چه بسا جریانات اجتماعی و افراد انقلابی که در عین داشتن نیت صحیح و شوق وافر برای ترقی و تکامل، در اثر عدم درک قوانین حرکت تاریخ و نداشته نقشه صحیح کار و روش درست، حتی

از تکامل عادی جامعه جلوگیری کرده و ارتقاء را بازتجاع مبدل ساخته اند .

کمک به تحول تاریخ نباید بطور بیشعور ، بدون نقشه ، بدون توجه بشرايط محیط انجام گیرد . ذریک نقشه صحیح ، سازش و ستیزه ، نرمی و سختی ، تندی و کندي ، آرامش و شورش ، خشم و مهر ، دشنام و ستایش هر يك جائي دارند . جائي است که سازش و نرمی انقلابی است یعنی کمک به هدف تکامل می کند و ستیزه و سختی ضد انقلابی است یعنی هدف تکامل را به عقب می اندازد . جائي است که آرامش و خاموشی انقلابی است و شورش و هیاهو ضد انقلابی است . جائي هم برعکس . ستیزه و سختی بخودی خود مطلوب نیست مگر آنکه شرایط کار درست آنرا بطلبد .

یکی از معایب برخی از افراد باحسن نیت ولی کم توجه ما ، که ناشی از جمود فکر (Dogmatisme) و تبعیت از يك سیاست احساساتی (Sentimentalisme) بود ، عبارت بود از داشتن يك روش شدید و قطعی در همه جا ، همه کار ، همه زمان .

چرا ؟ زیرا این افراد بطور خیلی ساده تصور میکردند که انقلابی بودن یعنی قطعی و شدید العمل بودن .

اگر ماشینده ایم که نباید با «وضع حاضر» (Status Quo) سازش کرد یعنی آنکه نباید آنرا لایزال ، ابدی ، بدون نقص دانست ؛ نباید آن را پذیرفت و بدان تابع شد ؛ باید دانست که آینده بهتری ممکن است و باید بسوی آن آینده بهتر رفت ؛ هرگز منظور این نیست که در نقشه مبارزه نباید تند و کند ، سخت و آرام شد ، بجلو و عقب رفت . هرگز منظور این نیست که نباید اسلوبي داشت ، سیاستی داشت . حتی باید دانست که در جریان يك نبرد تکاملی اجتماعی ، روش ملایم و آرام ترجیح دارد مگر آنکه پیش گرفتن روش سخت و قطعی تنها راه چاره باشد .

سازشکار کسی است که در موقع لزوم يك روش قطعی از آن می گریزد و میگوید همیشه نرمی و ملایمت و لو بقیمت شکست .

ماجر اجو کسی است که در موقع لزوم يك نرمی و ملایمت

قرار می کند و می گوید همیشه سختی و شدت و لو بقیمت شکست .

انقلابی کسی است که برای هدف خود هم به سختی آشناست و هم به نرمی زیرا به پیر و زی علاقمند است . سازشکار و ماجرا جوهر دو خطرناکند سازشکار به هدف خیانت میکند . ماجرا جو عوارضی بوجود می آورد که هدف را به عقب

می اندازد. یکی از سختی میترسد یکی نرمی را با کین و خشم خود سازگار نمی یابد. هر دو دسته خطرناکند و زیان بخش هستند. مادر گذشته از ماجراجوئی های غلط آسیب دیدیم، از صدمه سازشکاریهای بیجا نیز مصون نماندیم.

در عمل مبارزه باید حتی التقدور راهی را دنبال کرد که با کمترین عوارض به نتیجه مطلوب برسد. اگر می توانید قفل در را با کلید باز کرده داخل اطاق بشوید آنرا نشکنید زیرا اگر بشکنید ممکن است وضعی پیش آید که اصلاً از سکونت در آن اطاق محروم بمانید. اگر می توانید به نتیجه ای از راهی برسید که بی دردسر تر است از راه خطرناک نروید زیرا بیم به نتیجه نرسیدن در میان است.

پس این قصه بزرگ بود که برخی از افراد به معنای عامیانه « انقلابی بودن » توجه داشتند و بعضی از آنها در برخی از امور شدت عمل بیجائی در پیش گرفتند که بر اثر عوارض گوناگون آن جریان را دچار وقفه و تموق ساختند. در آینده باید روش ما از این حالت احساساتی و حساب نشده مبری باشد. نرمی بجای خود، سختی بجای خود و جائی که نرمی سود بخش است از سختی بیجا احتراز باید نمود.



نمونه دیگری ذکر کنیم.

يك جریان اجتماعی زمانی به مراد میرسد که فکر واحد داشته باشد؛ فکر و عملی که از واقع بینی (Réalisme) و تفکر علمی ناشی شده باشد نه جمود و احساسات. تشتت در ارکان فکری و عملی يك جریان، تصادم انرژیها و انحرافات گوناگونی بوجود می آورد، هو جیب هرج و مرج در داخل جریان، موجب وقفه و عقب نشینی و بالاخره شکست میگردد. برای آنکه وحدت تصمیم و عمل در يك جریان حکمفرما گردد. لازم است نقشه و تمرکز جای خود بخودی و تشتت را بگیرد:

يك جریان اجتماعی باید بداند بکجا میرود و از چه راه. نقشه بجای خود بخودی میروند؛ این مسئله را نه فقط برای زمانهای دور بلکه برای زمانهای کوتاه، سال، ماه و حتی روز بداند. نقشه کار تنها برای فعالیت عمومی نیست؛ بلکه برای فعالیت جزئی و حتی شخصی نیز لازم است. زیرا نقشه یعنی خلاصه ای از بررسی و پیش بینی، یعنی هم آهنگی در

اجزاء کار. چه میخواهیم و برای چه میخواهیم، چه باید بکنیم و برای چه باید بکنیم اینست سئوالاتی که در ضمن طرح يك نقشه پیش می آید.

يك نقشه صحیح نقشه ایست که از دو جزء تشکیل شود.

۱) هدف روشن و دقیق، هدفی که رسیدن بآن ممکن باشد.

۲) طریقهٔ وصول به هدف بطور روشن و دقیق، طریقه‌ای که طی آن ممکن باشد.

«مکن» یعنی آنچیزی که وسائل و مقدمات کار، محیط اجتماعی برای تأمین آن از روی هر حسابی که بشود مساعد و آماده است. مکن یعنی چیزی که برواقعیات مبتنی شود نه براوهام و خیالات و احساسات. در طرح نقشه نباید برای تصورات جایی قائل شد. خونسردی و واقع بینی اساس طرح يك نقشه قابل اجراست. تردیدی نیست که ارادهٔ آدمی موانع را از سر راه بر میدارد ولی البته باید بین موانع و اراده ای که میخواهد آنها را از میان بردار تناسب لازم موجود باشد. حزبی که دارای مغز خوب، اطلاعات کافی نباشد نمی تواند نقشهٔ درستی طرح کند. مغز خوب و اطلاعات کافی، در نتیجه نظم تشکیلاتی، تجربه، سنت حزبی، کادر قابل اتمثال آنها را بوجود می آید. مقدار رضایت بخشی از این مقدمات فقط در طول زمان تهیه میشود. برای اینکار هم زمان لازم است. ولی بدون شك با آنچه که امروز داریم بمراتب بهتر میتوانیم کار کنیم تا با آنچه که پنج سال پیش داشته ایم.

اینک باید گفت که تنها نقشهٔ خوب کشیدن کافی نیست؛ تمرکز بجای ثقت باید آن نقشه بطوبه هم آهنگ و با پشت کار اجرا شود. برای اینکار لازم است که دستگاه وسیع حزبی متمرکز باشد یعنی بوسیلهٔ قدرت با شعور، متفکر، واقع بین و مبارزی اداره شود. این مرکز بمنزلهٔ مغز حزب است ولی بطوریکه يك مدیر زبردست ارکستر، با حرکات چوب خود از آهنگهای گوناگون و آلات جورواجور، يك سمفونی نشاط انگیز برهیجان بوجود می آورد، این مرکز بادیستورهای دقیق خود از استعدادها، اراده ها، احساسات، هیجانات، افکار و تصمیمات مختلف در ازمنهٔ گوناگون و در طی حوادث جورواجور يك حرکت منظم خوش آهنگی بسوی کمال ایجاد مینماید. همانطور که، علاوه بر يك مدیر زبردست ارکستر، آهنگ ساخته شده و منظمی لازم است تا هم مدیر وهم نوازنده موافق آن رفتار کنند، برای فعالیت عمومی حزبی نیز اصول و استراتژی و تاکتیک و نقشه لازم است.

کمیته مرکزی حزب باید دارای قدرت اجراء و نفوذ کامل و نظارت قطعی بر همهٔ زیربوم حرکات و مسکنات جریان حزبی باشد. این قدرت و نفوذ تحمیلی نیست بلکه باید رهبری صحیح، پیش بینی درست، عمل منظم کمیتهٔ چنین قدرت را طبیعی بوجود آورد. تمهادر یک جامعهٔ بیدار چنین عناصری پیدا میشوند همانطور که بنوبهٔ خود این عناصر بیداری جامعه را فروتر می کنند. آیا در اجتماع ما داشتن یک مرکزیت هشیار ممکن است؟ نه بآن اندازه که آرزوی طلبدولی تردیدی نیست که در شرایط کنونی ایجاد این مرکزیت با استفاده از تمام قوای تکامل یافته حزب نسبت به پنج سال پیش بهتر ممکن است فقط در صورتیکه در داخل جریان آن ارادهٔ دسته جمعی و هم آهنگ و شرایط مساعد وجود داشته باشد که بتواند چنین مرکزیتی را بوجود آورد.

دنیا و ارانی

بقیه از صفحه ۸

حاکمه و تکامل ادوار تاریخ است. چه صحنه های جنایت و قوآنین جا برانه ای که بنام عدالت در تاریخ بشر ظاهر و منسوخ گردیده! در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح جام شوکران بدست سقراط بعنوان مخالفت با ارباب انواع شهر، که آنروز مقدس بود، داده شد. در روم جمع کثیری در صحنه ها طعمه و حوش گرسنه شدند. در قرون وسطی بنام خدا و مسیح از طرف ادارات انکیزیسیون زبانها بریده شد. توده ها از افراد بشر زنده زنده بآتش انداخته شدند! در قرون وسطی محاکمه بین ارباب ورعیت جنگ تن تش بود که در آن خان سواره و با سلاح ورعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار میگرفتند. پس از ختم آن صحنه فجع نمش آن رعیت بعنوان محکوم از جلسه محاکمه بیرون کشیده میشد. در دوره تجدید (رنسانس) پیشوایان سمادت بشر مانند جور دار نو برو نو و با پولتن و غیره بسوختن در آتش و زبان بریدگی محکوم شدند. کالیله اگر زانو بزمین نمیزد و با انکشت پا دنیائی را بریش باپ نمیشنند، نیز در آتش میسوخت. آیا قوانین جبار امروز و شهر بائی های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه. دنیا با آخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افضاحات است که بدست قوای قنای طبقات ممتاز تکرار میشود، تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع توده بشر برسد. هر قدر بنگه این محکمه و لباسهای رنگارنگ شما بنظرتان مقدس می آید قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی هم بنظرشان مقدس بود. این جلسه هم مانند آن جلسات مضحک و فجع روزی موضوع برای صحنه های نمایش خواهد شد.

قوه محرك و تغییر قوانین بعدی بزرگ است که بزرگترین تعصبات هم نمیتواند مانع آن تغییر بشود.

کافی است بتغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران، با

وجود این همه تعصبات، توجه کنیم پس هر قانون مقدس نیست؛ فقط آن

قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد. جدیت کنید

با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمائید تا کارتان روزی مضحکه

نسل آینده نشود. حالا بقانونیکه در این جلسه مطرح است توجه

نمائید. هر گاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی بمرحله ای

برسد که نتواند باقی بماند بوسیله انقلاب تحول می یابد.

محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده

سقانیت دارد. قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین است

مادیات و محیط، مولد فرد و جریان اجتماع است ولی محیط تابع اراده مافوق مادی افراد نیست.

که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس بجهت تحصیل این چندماده قانون قربانی شد. این انقلاب بر خلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت بلکه اجانب استفاده نمودند. هنوز آن انقلاب ناقص و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود؛ زیرا اصول آن قانون از نفوذ نکر موئتسکیو، ولتر و روسوبه قوانین فرانسه و از آنجا بقوانین ملل دیگر و از جمله ایران بوجود آمده است. تازه ولتر راجع باین قوانین مشروطه مینویسد: این قانون نظیر همان زنگی است که موشها بگریه بستند؛ یعنی استبداد را از میان نبرده فقط اقدام ظلم را قبلاً اطلاع میدهد. واضح میشود که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیب که تحصیل شده باید کامل گردد. اما خدمت بزرگی که همین قانون ناقص بایران نمود و باید افلا تا موقع رسیدن وسائل پیشرفت سیر قهرامی نکند، همان روح طرفداری از آزادی عقائد و تجزیه قوانین کشور بسه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. قانون این حقوق و آزادی و حق ملی را گرانبهارترین سرمایه ملت میدانند که در حقیقت مشخص مقام و بزرگی يك ملت نیز میباشد.

ملت ایران هم اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را دایره آزادی مطبوعات و انجمنها و عقائد، برای حفظ شئون خود، باخون خریده است. مجلس شورای ملی هیچوقت جرأت نداشته است برخلاف وظایف و شرافت خود قانونی مخالف روح این اصل وضع نموده از حقوقی که بوی داده شده است، علی رغم اکثریت بنام اقلیت، سوء استفاده کند. ممکن است باضی ایراد کند که مطابق اصل تفکیک قوا ما وارد موضوع قانون نمی شویم و وظیفه ما اجرای قوانین قوه مقننه است. مامبرسیم آیا این قانون اساسی مقدسی که قوارا از هم تفکیک کرده و شمارا باسوکند شرافت ملزم با اجرای قوانین نموده شرایط مجلس مقننین را نیز تعیین کرده است یا نه.

آیا شما هر کس هر قانونی داد، بدون توجه بطرز تصویب، آن را مطابق اصل تفکیک قوا اجرا میکنید؟ مجلس شوری سال در ۱۳۱۰ این جرأت را کرده، ماده ۶۰ قانون مجازات عمومی سابق را، که مجالس ملی برای حفظ انتظام کشور در مقابل شورشها وضع کرده بودند، تغییر داد. آزادی عقاید را رسماً قدغن نموده، توهین کمرشکنی بر ملت ایران وارد آورد.

هر قدر در هویت آن مجلس و تشریفات قانونی تشکیل آن و منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد و سوء استفاده اینکه مجلس از حق خود بدون توجه باحساسات عمومی نموده است، بیشتر دقت کنیم، این قانون مفتضح تر و کثیفتر در نظر ما جلوه میکند. به همین جهت ما آنرا بیادگار محکمه تاریخی امروز «قانون سیاه» مینامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدیدی خود را نسبت بآن اظهار مینداریم.»

منافع طبقاتی مولد تئوری غلط نژادی است.

نامه مردم ماهانه

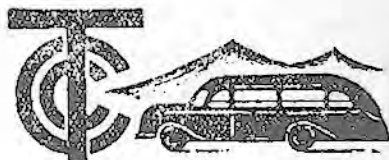
تحت نظر هیئت تحریریه
صاحب امتیاز: دکتر رضا راد منش
سر دبیر: احسان طبری
مدیر داخلی: جلال آل احمد

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی کوچه پست اپرا
تک شماره ۱۵ ریال
آبونمان سالیانه < ۱۵۰
< ۸۰ شش ماهه

نامه‌ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود،
و اداره در حک و اصلاح آنها آزاد است.
نقل بازگرمأخذ و بدون تعریف آزاد است.

فقط با . ت . ث . ث . بتمام نقاط ایران مسافرت نهائید

با اتوکارهای مدل ۱۹۴۶ ت.ث.ث
که از جدیدترین ماشینها باصندلیهای
راحتی ۱۶ تفری میباشد مسافرت فرمائید.



روزهای حرکت ماشینها از تهران در هفته:

تهران رشت	روزهای شنبه دوشنبه چهارشنبه و پنجشنبه	تهران همدان	روزهای یکشنبه
تهران یزد	< سه شنبه	تهران کرمانشاه	< یکشنبه
تهران شیراز	< دوشنبه و پنجشنبه	تهران خسروی	< یکشنبه
تهران مشهد	< دوشنبه و چهارشنبه	تهران بغداد	یکشنبه سه شنبه و پنجشنبه
تهران اصفهان	همه روزه	تهران تبریز	روزهای سه شنبه

جهت خرید بلیط و دریافت هرگونه اطلاعات به بنگاه مسافربری ت.ث.ث چهارراه
یوسف آباد شماره ۱۷۹۸ تلفن ۵۱۲۳ و یا شرکت سهامی ایران تور خیابان سعدی
تلفن ۴۷۹۹ مراجعه فرمائید

ما راحتی شمارا در مسافرت تضمین مینمائیم



انتشارات آبان



مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

قیمت ۶۰ ریال

